



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد
علیه
اصحاب
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

قیات العقول فی الفروع والاصول

چهل حدیث



ساحت آیت الله العظمی الامام اسید علی ہمدانی

الثانی الاصفہانی

نمبران

۱۳۷۵

جواب اول

اصطہان

۱۴۰۰

جواب دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبسات العقول في الفروع و الاصول يا چهل حديث

نويسنده:

آيت الله العظمى سيد على علامه فاني اصفهاني

ناشر چاپي:

مؤلف

ناشر ديڄيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
قبسات العقول فی الفروع و الاصول یا چهل حدیث	۶
مشخصات کتاب	۶
فهرست	۶
فصل اول: در توحید و در آن پنج حدیث است	۸
فصل دوم: در نبوت و در آن پنج حدیث است	۲۵
فصل سوم: در امامت و در آن پنج حدیث است	۶۴
فصل چهارم: در واجبات شرعیه	۷۹
فصل پنجم: در محرمات شرعیه	۹۲
فصل ششم: در امور اجتماعی و حقوق	۱۰۶
فصل هفتم: در اخلاق	۱۳۳
فصل هشتم: در معاد	۱۶۱
درباره مرکز	۱۸۸

قبسات العقول في الفروع و الاصول يا چهل حديث

مشخصات كتاب

قبسات العقول في الفروع و الاصول

يا چهل حديث

تأليف : سماحة آية الله العظمى الامام السيد علي العلامة الفاني الاصفهاني

1375 هـ - ق تهران

1400 هـ - ق اصفهان

فهرست

ديباچه

فصل اول توحيد حديث اول تا پنجم از صفحه 3 تا صفحه 20

فصل دوم نبوت حديث ششم تا دهم از صفحه 20 تا صفحه 59

فصل سوم امامت حديث يازدهم تا پانزدهم از صفحه 59 تا صفحه 74

فصل چهارم واجبات شرعيه حديث شانزدهم تا بيستم از صفحه 74 تا صفحه 87

فصل پنجم محرمات شرعيه حديث بيست و يكم تا بيست و پنجم از صفحه 87 تا صفحه 101

فصل ششم امور اجتماعي و حقوقي حديث نبيست و ششم تا سي ام از صفحه 101 تا صفحه 128

فصل هفتم اخلاق حديث سي ام تا سي و پنجم از صفحه 128 تا صفحه 156

هشتم معاد حديث سي و ششم تا چهلم از صفحه 156 تا صفحه 182

ص: 1

حمد نامحدود ، و سپاس نامتناهی زینده عظمت خدائست که عقل متناهی را بوجود لانهای او احاطه ممکن نیست ، و ثنای بی شمار سزاوار قدس پرورد گاریست که و هم از احصاء نعمش عاجز است ، حکیمی که دفتری از مجموعه عالم آفرینش ترتیب داده ، و چراغ عقل و بینش را برای روشنی مضامین آن بدست بشر سپرده ، و راهبران هدایت ، و رهروان معرفت را با ملکات ملکوتی در لباس ناسوتی آموزنده آنان قرار داده ، تا از تیرگی جهل ، و سنگلاخ ظلمت اندود نادانی بعالم روشن و مصفای عرفان الهی قدم نهاده هم آغوش حقائق ربانی شوند (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) و درود نامحدود بر اولین سطر هستی و آخرین راهنمای حقیرستی (محمد بن عبد الله) صلی الله علیه و اله و سلم ، و داماد و اولاد امجاد او باد . اما بعد - اسیر هواجس نفسانی و گرفتار قیود شیطانی : (سید علی علامه فانی) ابن الحاج : (سید محمد حسن شهیر بفانی) عفی عنهما چنین گوید: که علمای ربانی و فضلاى صمدانى هر کدام چهل حدیث در موضوعی تألیف کرده اند و بعضی از دوستان سابقه الفت و رابطه مودت از این احقر انام درخواست نمود که چهل حدیث از احادیث معتبره با شرح و تفسیر آن تألیف نموده برای مطالعه ایشان ارسال نمایم و چون رد مسئول، و حرمان

مأمول او را دور از وظائف الفت دیدم با شدت اختلال بال ، و کثرت هموم و اُشغال اقدام باین امر شریف ، و در عین حال خطیر نمودم امید است مورد انتفاع او و برادران دینی شده ، و مقبول درگاه احدیت ، و ذخیره آخرت ما باشد و برای آن که این کتاب شریف جامع اصول و فروع حتی المقدور باشد آن را مرتب بر هشت (8) فصل نمودم.

فصل اول پنج حدیث در توحید .

فصل دوم پنج حدیث در نبوت .

فصل سوم پنج حدیث در امامت.

فصل چهارم پنج حدیث در واجبات شرعیه.

فصل پنجم پنج حدیث در محرمات شرعیه .

فصل ششم پنج حدیث در امور اجتماعی و حقوق .

فصل هفتم پنج حدیث در اخلاق.

فصل هشتم پنج حدیث در حالات انسان از هنگام مرك تا قیامت

فصل اول: در توحید و در آن پنج حدیث است

حدیث اول : فی الکافی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن النضر بن سويد عن عاصم بن حمید قال : سئل علی بن الحسین علیهما السلام عن التوحید فقال ، ان الله عز و جل علم انه یكون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالی (قل هو الله احد) و الایات من سورة الحديد الی قوله : (علیم بذات الصدور) فمن رام وراء ذلك فقد هلك .

این حدیث باصطلاح فن رجال صحیح و معتبر است ، چه آن که صاحب کافی (محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله) در جلالت قدر ، و وثاقت به پایه است

که درباره او می نویسند: (اوتق الناس فی الحدیث وأثبتهم) و مروی عنه کلینی (محمد بن یحیی عطار قمی) است که از مشایخ وثقه و عین می باشد و او از احمد بن محمد بن عیسی اشعری (بقرینه روایت عطار) روایت نموده که ثقة و شیخ قمیین می باشد: و او از حسین بن سعید اهوازی نقل نموده که توثیق او در رجال متکرر است و او از نضر بن سوید که ثقة و صحیح الحدیث است و او از عاصم بن حمید کوفی که عین و صدوق وثقه می باشد، و او از حضرت سجاد علیه السلام روایت نموده، و معنای ظاهر حدیث این است که درباره توحید از آن حضرت سؤال شد فرمود: خداوند عزوجل می دانست که در آخر الزمان مردمانی موشکاف و عمیق پیدا می شوند از این جهت (قل هو الله احد) و آیات سوره حدید (1) تا (علیم بذات الصدور) را نازل فرمود و هر کس غیر از این مرتبه را قصد نموده جستجو نماید بهلاکت (ضلالت) می رسد.

از این حدیث شریف استفاده می شود که ارشاد به عارف حقه از طرف ذات مقدس احدیت می باشد که قطع نظر از دلالت آیات کتاب تکوین آیات مبارکه کتاب (تشریح) هم معرف حضرت احدیت و منبه عقل بطریق خدا شناسی می باشد و چون (واو) برای مطلق جمعست اول اشاره بآیات سوره حدید می نمائیم.

در اول سوره می فرماید: (سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) آن چه در آسمان ها و زمینست تسبیح و تنزیه می کنند خدا را اسناد تسبیح بموجودات امکانیه از چند جهت است.

جهت اول: این که موجود امکانی چون بالحس مسبوق بعدم است بذات خود دلیل بر موجدیست که وجود او از خود، و غیر مسبوق بعدم باشد

ص: 4

و این تسبیح را تسبیح (تکوینی) می گویند .

جهت دوم : این که از این معنی تعبیر بتسبیح (که بمعنای اشاره به نزاهت و برائت ذات باری از جهات عدمیه است) نموده چه آن که موجود امکانی چون از جمیع جهات (مقدار وجود در ظرف تحقق زمانا و مکاناً، وحد تحقق شده و ضعفاً) محدود می باشد دلیل است بر این که موجد تعالی شائبه نقص ، و عدم در وجودش راه ندارد ، لیس کمثله شیئی ، و بتقریر دیگر: هر موجودی از موجودات امکانی بهره از هستی دارد ،

و بیداهت عقل آن بهره را از خود ندارد پس موجد تمام این بهره ها (حظوظ) عقلاً واجد آن ها می باشد ، و مسلمست که با وجود جمیع معانی وجودیه حدود تصور ندارد حتی حیثیات چون منتزع می باشد از تکثرات که لازمه انتهای حظوظ وجودیه است در ذات مقدس صانع تعالی معقول نیست، و از این جهت وجودیست عزیز و چون در ترتیب مراتب وجود و تشکیل موجودات علوی و سفلی ، نظم و نسق مشهود را قرار داده حکمیست

جهت سوم : این که هر موجودی علاوه بر تسبیح ذاتی دارای تسبیح لفظی نیز می باشد و باین تسبیح اشاره است فرمایش باری جل سلطانیه : (وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) چون مقتضای آیت بودن (تسبیح تکوینی) پی بردن و دانستن است پس چگونه مراد تسبیح و ذکر قولی نباشد با آن که می فرماید: شما تسبیح موجودات را نمی فهمید و چه بسیار خوب گفته است شاعر:

ما سمیعیم ، و بصیریم ؛ وهشیم *** با شما نامحرمان ما ناخوشیم

و لذا در علم کلام مذکور است که شنواندن تسبیح سنگریزه از جانب رسالت پناهی اعجاز است نه اصل تسبیح ، و تسبیح و ذکره وجودات

ص: 5

جمادی، و نباتی، و حیوانی غیر از (انسان) بتواتر ثابت است (لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). و چون وجود موجودات امکانی از ناحیه ایجاد حضرت احدیت است سلطنت کلیه و مالکیت بالاستحقاق اطلاقی نسبت بآسمان ها و زمین ها از اوست از این جهت زنده می کند (هستی می بخشد) و می میراند (قطع هستی می کند) و از آن جائی که بالعیان فعلیت قدرت الهی که عبارت از تحقق مقدرات در عالم باشد مشاهده می شود، و امثال، و نظائر آن ها در عالم تعلق قدرت بحکم عقل: (حکم الامثال فیما یجوز و ما لا یجوز واحد) برابر، و مساویند بنابراین خداوند بر هر چیزی تواناست (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) و دانستی که وجود باری مسبوق بعدم نمی باشد، و از این جهت اول است (ولی نه اولیت عددی) که انتزاع از حد می شود، و چون اولیت مانند

جميع صفات ثبوتیه مفهومیست مشیر بوجوب، و صرافت وجود، و عدم محدودیت آن در عمود تحقق آخر است و باز چون وجود موجودات از اوست و ظهور وجود معلول بوصف معلولیت کشف وجدانی از وجود علت می کند، و بیان دیگر ظهور اثر وجود است، و وجود اولاً- نهائیست آشکارا تر از هر ظاهر است، و حقیقت ظاهر اوست، ولی بواسطه نفس عدم محدودیت محاط بعقول، و مدرك بأوهام نیست، و بدین سبب در عین ظهور باطن است، و چون ایجاد شیئی بدون علم بشتی از موجد شاعر که شعور او از حکمتش مکشوف است بدون علم ممکن نیست بر هر چیزی دانا و علیم است (هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

مفاد این آیه شریفه قطع نظر از ترتیب در مراتب تکوین . و تفصیل در مراحل ایجاد از آیات گذشته مستفاد می شود ، چه آن که معلوم شد خالق آسمان و زمین اوست جز این که بیان می فرماید که امر: (خلقت) در (شش) روز بوده و چون قبل از آسمان و زمین روز (یوم) بمعنای متعارف متصور نیست ناچار اشاره بتفصیل موجودات از جهت سبق و لحوق (که اشاره بحدوث زمانیت) یا باختلاف موجودات در مقدار (که اشاره بشدت و ضعف آن هاست) می باشد و شاید تعلق استیلاء را که لازمه خالقیت است مخصوص به عرش داشتن اشاره باین معنی باشد ؛ که شدید ترین موجود امکانی در تحت قاهریت و تسلط یزدانیست چه رسد بموجودات دیگر ، و لازمه استیلاء إحاطه . و لازمه إحاطه شاعر علم بجمیع اشیاء محاطه می باشد و برای بیان این مطلب می فرماید. هر چه را داخل در زمین یا خارج از زمین ، یا از آسمان نازل ، یا بآسمان صاعد می شود می داند و چون وجود (انسانی) موجودیست مکانی و إحاطة حق عزشانه بر او ، امکانه برابر است می فرماید: خدا با شماست هر کجا که باشید ، و ممکن است اشاره به عیت (قیومیه) باشد زیرا وجود امکانی در جمیع مراتب وجود احتیاج (بموجد) دارد و از آن جائی که معلول (به بیانی که مستلزم جبر نباشد در تحت سلطنت (قیومیه) و احاطه علمیه علت است می فرماید: خداوند بجمیع اعمال و افعال شما بیناست (لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) و باز برای تاکید فقر مطلق هر موجود ممکنی مالکیت مطلقه خود را گوشزد فرموده که ملك آسمان ها، و زمین ها از اوست ، و چون هر امری از امور (جوهر، یا عرض ، فعل، یا فاعل)

از تحت قدرت او بیرون نیست می فرماید: برگشت امور بخداست، و شاید این آیه مبارکه اشاره (بمعاد) باشد که اقتضای حکمت حکیم ارسال انبیاء بجهت بیان مصالح، و مفسد نظامی، و دجعل معاد برای تتمیم عالم ادبی می باشد، و در آیه اول اشاره بوصف حکمت فرموده بعد از آن به جهت تاکید (قدرت استمراریه) و دفع توهم تقویض گردش عالم (طبع را) بخود نسبت داده می فرماید: خداوند روز را بشب و شب را بروز آورده و برای تاکید احاطه علمیه خود بهر چه متلبس بلباس (وجود) است و لو با دنی مرتبه وجود می فرماید: خدا باسرار قلبیه و افکار موجوده در گنجینه سینه ها دانا و آگاهست.

و اما بیان اجمالی سوره مبارکه (توحید) می فرماید: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ). (هو) ضمیر غائب است و اشاره بموجودیست که یا محسوس به (بصر) و محاط بشعاع دیده نشود، و یا بهیچ مرتبه از مراتب إحاطه حتی إحاطه (عقلیه) محاط نشود برای آن که محاط بودن (چنان چه دانستی) مستلزم فقر و نقص است از این جهت در مقام ذات اقدس حق اشاره حسیه معقول نیست، و در پاره از روایات آمده که کشف سبحات الجلال من غیر اشاره، یعنی اشاره حسیه، در مورد حق اول بلکه اکتناه بذات معقول نیست، و فقط علم بعظمت، و جلالت، و صرافت وجود باری و نزاهت ذات احدیت از نقائص ممکنست، پس اشاره بودن (هو) بذات باری تعالی عبارت از علم باو، و درك مقام غیب منیع می باشد، و از همین تعبیر استفاده می شود که آن ذات مقدس از تمام جهات عدمیه خالی، و واجد جمیع کمالات وجودیه است، از این جهت (هو) منحصر اوست، و در اسامی حضرت احدیت وارد است یا هو یا من لا هو الا هو، پس از کلمه

(هو) می توان پی برد بکلمه (الله) چون الله اسمست برای ذات مستجمع جمیع کمالات و به بدهت عقل و وجدان ذات جامع تمام کمالات وجودیه نظیر و مانند ندارد ، زیرا دو چیزی که نظیر و مثل یکدیگرند لابد برای این که ، دو ، باشند باید هر کدام بهره از وجود استقلال داشته باشند پس هر کدام در عین واجدیت مقداری از کمال فاقد مقداری نیز هستند بعلاوه باید هر کدام محدود باشند تا (دو) باشند چون (يك) در مقابل (دو) بدون حد تصور نمی شود از این جهت (الله) ذاتا أحد (یعنی بی نظیر و متفرد) در صرافت وجود است ، و معلومست که استجماع تمام حقیقت هستی بتمام مراتب در صورتی تعقل می شود که ذات جامعه مرکب از دو جزء نباشد که محذور سابق لازم نیاید - ، و بهمین بسیط ، و صمد است پس (صمدیت) بهر معنایی باشد عبارت است از صرافت وجود ، چه صمد (لاجوف له) باشد زیرا (جوف) همان نقص و فراغ از وجود است و چه صمد من انتهی سودده باشد زیرا سیادت و بزرگواری منحصر بذات جامع کمالاتست ، و چه الذی لا یاکل و لا یشرّب باشد، چون اکل و شرب از روی احتیاج ببدل ما یتحلل است و احتیاج و تغییر در آن ذات مقدسه راه ندارد چه بمعنای : لا ینام باشد که (نوم) غیوبت قوی ، و تلازم با نقص دارد ، و چه بمعنای دائم لم یزل و لا یزال باشد ، زیرا ازلیت و ابدیت عین صرافت وجود است و چه عبارت باشد: از قائم بنفس و غنی از غیر زیرا مسبوق بعدم نیست تا محتاج بغیر باشد، و قائم بنفس نباشد و چه بمعنای متعالی از کون و فساد یا آن که لایوصف بالتغایر باشد که باز مستلزم امکان ، و از قبل محدودیت حاصل است و چه بمعنای السید المطاع الذی لیس فوقه آمر و ناهی باشد که سلطنت مطلقه ، و ولایت کلیه

عین شدت وجود : و ضعف موجودات غیر از اوست ، پس مطاع می باشد ، و آمر و ناهی ندارد ، و چه بمعنای ، لا شریک له : ولا یؤده حفظ شیئی. ولا یعزب عنه شیئی باشد. چون دانستی که برای حقیقت حق الهیه نظیر تعقل نمی شود تا شریک او باشد. و وجود اشیاء از افاضه رحمانیه اوست حافظ . و عالم بر آن ها می باشد . و چه صمد بمعنای اذا اراد شیئاً قال له کن فیکون باشد زیرا وجود مسبوق بعدم بضرورت وجدان مراد و معلول وجود غیر مسبوق بعدم است و چه صمد عبارت باشد: از آن که موجودات را بأشکال مختلفه . و ضد یکدیگر و جفت با هم خلق کرده. و خود بوحده و یگانگی بدون ضد و شکل و مثل متفرد باشد و

واضحست که جمیع این معانی از لوازم مصداق (صمد) است نه آن که صمد باشتراك لفظی وضع برای هر یک از آن ها شده باشد . و شاید از این جهت بعد از (صمد) می فرماید. (لم یلد) یعنی حضرت احدیت مجوف . و موجود امکانی نیست که مانند افراد بشر فرزندی داشته باشد . چنان چه نصاری و یهود مسیح. و عزیر را پسران او یا طائفه دیگر ملائکه را دختران حق تعالی شانه می دانند . و بعد از آن می فرماید . (و لم یولد) یعنی خداوند قائم بذات می باشد. و مسبوق بغیر نیست تا فرزند کسی باشد و بعد از آن می فرماید: (وَلَمْ یَكُنْ لَهُ کُفُوًا أَحَدٌ) یعنی همتایی برای او نیست . چون دانستی که واجد جمیع جهات وجودیه . و فاقد تمام صفات عدمیه بودن مستلزم یگانگی و بی همتائی است . و این سوره مبارکه اشاره باین دو جهت : (صفات ثبوتیه و سلویه) نموده است چنان چه ظاهر شد. و بهمین جهت در ذیل حدیث می فرماید. هر کس در شناختن حق تعالی قدمی از آن چه ذکر شد فراتر نهد بهلاکت می رسد چون لازمه خروج از حد معرفت

سقوط در ورطه ضلالت است. و لذا در اخبار معتبره و غیر معتبره نهی از تفکر در ذات باری شده و تجربت تاریخ شاهد است که هر کس قصد علم باکتنه باری نمود یا قائل بتجسیم . یا رؤیت . یا حلول . یا اتحاد . یا تشریک . یا تثلیث شد پس در مقام خداشناسی باید بیش از حوصله وجدان نکرد بلکه مقام اعتقاد مقام رجوع بفطرتست ، و همان مقداری که ارتکاز طبعی است کفایت می کند . و بسیار شگفت آور است که بعضی از ابناء زمان - بتقلید از بافندگان شرقی و غربی - دست از فطرت الهیه برداشته صانع بدیهی الوجود را یا بفکر و اندیشه، یا بلفظ و اصطلاح محدود می نمایند.

آری تکمیل معارف الهیه پیروی از ارواح مکرمه مشروع و مطلوبست ولی افسوس ما از دریا چشم پوشیده در جستجوی سرابیم.

حدیث دوم - فی الکافی عن علی بن ابراهیم ، عن محمد بن عیسی عن عبد الرحمن بن ابی نجران قال - سئلت ابا جعفر علیه السلام عن التوحید فقلت توهم شیئا فقال - نعم غیر معقول ولا محدود فما وقع وهمك علیه من شئ فهو خلافه لا شبهه شتی - و لا تدركه الاوهام کیف تدركه و هو خلاف ما یعقل و خلاف ما يتصور فی الاوهام انما يتوهم شتی غیر معقول ولا محدود این حدیث اصطلاحاً صحیح است زیرا کلینی قده از ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی که درباره او می نویسند - ثقة فی الحدیث (ثبت معتمد) روایت نموده و او از (محمد بن عیسی) که نقه و عین است - نقل کرده و او از (عبدالرحمن) که او را معتمد و ثقة ثقة می شمارند نقل نموده و این سند را صدوق رحمه الله از محمد بن الحسن بن احمد بن الولید که از اعظام علماء و شیخ قمیون می باشد و درباره او نقه ثقة عین مسکون الیه

می نویسند روایت کرده که او از (محمد بن حسن صفار) که تقه اش نامیده اند، از (محمد بن عیسی بن عبید) مذکور از (عبدالرحمن بن اُبی نجران)، مزبور روایت نموده با این تفاوت که بعد از (ابو جعفر) کلمه الثانی را بیان نموده، اگر چه تناسب طبقه با حضرت جواد علیه السلام است و احتیاج بکلمه الثانی نیست مفاد اجمالی روایت اینست که عبدالرحمن می گوید از حضرت جواد درباره توحید این طور سؤال کردم که آیا سزاوار است خدا را باندیشه خود چیزی فرض و درک نمایم فرمود آری با این شرط که نه قوه عاقله او را محیط شود و نه او را محدود تصور نمائی زیرا هر چه در (واهمه) تو واقع شود (که شان آن درک معانی جزئی و محدوده است) خداوند بر خلاف اوست خداوند را در اشیاء مانند نیست و بارهام درک نشود - چگونه ممکن است اوهام باو احاطه کند؟ با این که برخلاف معقولات و متصورات واقعه در اوهام می باشد جز این نیست که موجودی بی حد و غیر محاط بعقل درک می شود.

در حکمت - (الهیة) ثابت است که حد (اندازه) عبارت از نقص جهات وجودیه می باشد و نقص لازمه امکان و همدوش احتیاج است و موجودی که وجود تمام موجودات اثر وجود اوست جهتی از جهات وجود را فاقد نیست و بداهت عقل شهادت می دهد که هر چه در ظرف عقل و عالم تصور و موطن خیال نقش بسته یا تحقق پیدا کند عقل و تصور و خیال بر آن محیط و مسلط باشد و جائی که این قوی بذات خود محدود و متناهی می باشند آن چیز محدود بلکه محدود تر باشد پس در مقام ادراک ذات باری عقل می تواند فقط علم بوجودی غیر محدود و غیر محاط بقوه عاقله و دیگر قوی پیدا کند و شاید از این علم به - (درک نوری) تعبیر شود که صرف حکم

عقل و اعتقاد قلبی است و تفاوت بسیار با انطباع صورت که عبارت از نقش بندیست - دارد اگر چه در لازم اعم که عبارت از انکشاف باشد شریکند و بتعبیر عرفانی می توان گفت ، علم یا حضور معلوم نزد عالم ، با حضور عالم نزد معلوم است ، و در این مورد تعبیر ثانی اولی، بلکه تعبیر اول (بمعنی إحاطه) ناصوابست. و ما بحمد الله در اباحت کلامیه خود بیش از این توضیح داده ایم ، و در این مختصر بهمین مقدار قناعت می شود .

حدیث سوم - فی الکافی عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید عن الحسن بن محبوب عن ابن رئاب ، و عن غیر واحد عن ابي عبد الله علیه السلام قال - من عبد الله بالتوهم فقد كفر ، و من عبد الاسم دون المعنی فقد كفر، و من عبد الاسم و المعنی فقد اشرك - و من عبد المعنی بایقاع بصفاته التي وصف بها نفسه فعقد علیه قلبه و نطق به لسانه في سرامره و علانیته فاولئك اصحاب امير المومنین حقاً .
رفی حدیث آخر: أولئك هم المومنون حقاً

این حدیث شریف صحیح و معتبر است زیرا (کلینی رحمه الله) از (علی بن ابراهیم) از (محمد بن عیسی بن عبید) که حال آن ها گذشت - از (حسن بن محبوب) سراد - یازراد که ثقہ و درباره صحت اخبار حکایت اجماع شده از (علی بن رئاب) که ثقہ و جلیل القدر و از بزرگان علماء شیعه است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

مفاد اجمالی آن اینست که حضرت فرمود - هر که خداوند را به گمان پرستش کند کافر است و هر کس نام را بدون معنی بپرسند کافر می باشد و عبادت کند مشرکست و در کس عبادت کند

هر که نام و معنی را با هم معنی را باین که اسماء (و صفات) را بر آن معنی تطبیق کند بهمان صفاتی که

خداوند خود را بآن ها توصیف نموده و اعتقاد قلبی بدان داشته باشد، و زبان او آشکارا و نهان گویای باو باشد پس این طور مردمان حقیقه اصحاب (أمیر المؤمنین) یا بروایت دیگر (مؤمنین حقیقی) می باشند.

اما مجملی از تفصیل معنای این حدیث شریف آنست که اگر کسی خدا را در قوه واهمه محدود تصور کند بطوری که بگمان خود او را در اندیشه بگنجانند خدا را نشناخته و پرده جهل، و بی معرفتی از مقابل عقلش برداشته نشده زیرا

بکنه ذاتش خرد برد پی *** اگر رسد خس بقعر دریا

و هر کس معبود خود را اسامی حضرت احدیت قرار دهد بدون آن که نام را صرفا اشاره بوجود بحث و بسیط بداند آن هم، کافر و خدا را نشناخته، چه آن که (اسم) اشاره بر (مسمی) و علامتی است از آن وجود غیر متناهی، و هر کس صفات را با ذات: مانند دسته از اشاعره - مختلف دانسته و بنحو معیت و اشتراک معبود خود قرار بدهد آن هم مشرکست، و یگانه پرست نیست و اگر کسی خدای خود را صرف حقیقت هستی، و مقصود واحد در عالم خدا پرستی بداند و اسماء شریفه او را اشاره بیک ذات مجرد و بسیط و بدون شوب ترکیب و اختلاف وحد و نقص بداند، بهمان صفاتی که در کتب سماویه و بتوسط پیغمبران گرامی خود را توصیف فرموده نه آن صفاتی که لازمه امکان و تغیر و حدوث است، و عقد قلب - (دل بستگی) بآن مقصود اول و موجود یکتا پیدا کند و در سروان خداگو و خداخواه باشد از پیروان حقیقی شاه ولایت مطلقه می باشد و از این حدیث مبارک می توان - قطع نظر از حقیقت توحید - مرتبه علی --- ای آن را درک کرد، چه آن که خداشناسی واقعی آن کسیست که ظاهر و باطن و

انفراد، و اجتماع او در توجه بحق تعالی تفاوتی نداشته باشد، و هیچ رادع و مانعی نتواند در عقیده و رفتار او نسبت باعتقاد بوجود صانع تعالی تغییر داده و تأثیر نماید که يك چنین کسی از روی حقیقت شیعه (علی علیه السلام)، و تابع میزان الاعمال می باشد، پس تشیع بمعنای کامل ایمان واقعی می باشد چنان چه در روایت دیگر این دسته را بمؤمنین واقعی و حقیقی توصیف فرموده.

حدیث چهارم: فی الکافی عن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن حماد، عن حریر عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر علیه السلام انه قال، في صفة القديم: انه واحد، صمد، احدى المعنى - ليس بمعاني كثيرة مختلفة قال: قلت: جعلت فداك يزعم قوم من اهل العراق انه يسمع بغير الذي يبصر، و يبصر بغير الذي قال: فقال: كذبوا، و الحدوا، و

يسمع شبهوا تعالی عن ذلك انه سمیع، بصیر یسمع بما یبصر و یبصر بما یسمع قال: قلت: یزعمون: انه بصیر علی ما یعقلونه قال: فقال: تعالی الله. انما یعمل ما کان بصفة المخلوق لیس الله كذلك.

این حدیث صحیح است. چه آن که (کلینی) از (علی بن ابراهیم قمی) از (محمد بن عیسی بن عبید) که حال شان معلوم شد. از (حماد) که بقرینه راوی و مروی عنه (ابن عیسی جهنی) که ثقة و از اصحاب اجماع است از حریر بن عبدالله سجستانی که در فهرست توثیق شده. از (محمد بن مسلم) که فقیه و ورع و از اصحاب صادقین علیهما السلام. و اوثق ناس می باشد. از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده.

فادا جمالی آن اینست که در توصیف: (خدای) قدیم فرمود خداوند واحد و صمد و ذاتا و وجوداً أحد است صفات مختلف و کثیر (بوصف کثرت)

می گوید ؛ عرض کردم: فدایت شوم دسته از اهل عراق (مجسمه یا اشاعره) گمان می برند که خداوند می شنود (بآلتی یا صفتی) غیر از آن چه بآن - از آلت . یا صفت - می بیند و می بیند بچیزی غیر از آن چه بآن می شنود می بیند می گوید : فرمود دروغ می گویند و در ذات باری بوسوسه و تردید افتاده اند از و واجب را تشبیه بممکن نموده اند. خداوند برتر از اینست شنوا و بیناست می شنود بآن چه می بیند و می بیند بآن چه می شنود . عرض کردم: خیال می کنند خدا بیناست همانند آن چه آن ها درک می کنند فرمود : تعقل همانند تعلقات آنان از صفات مخلوقست خداوند این طور نیست

در این حدیث شریف عنوان ذات باری را در مقام توصیف قدیم قرار داده ، بجهت اشاره بر این که تعقل قدیم بالذات مستلزم اعتقاد بعدم تجسم و تعدد آنست از حیث ذات ، و صفات زیرا موجودی که مسبوق بعدم نباشد عقلاً احتیاج بموجد در وجود ندارد و از این راه کثرت در وجود و در حظوظ وجودیه در آن محالست زیرا لازمه کثرت چه از حیث ذات و چه از حیث صفات انتهای حظ وجودی است و تعدد در حقیقت وجود یا افرادان و همچنین تجسم مستلزم این انتهای می باشد و این خود عین نقص . و احتیاج و هر دو منفی با غنای بالذات و وجوب وجود است : از این جهت می فرماید: خداوند قدیم واحد است یعنی از حیث حقیقت تعدد ندارد . و در مقابل وجود او وجود همانند دیگری عرضاً یا طولاً تصور نمی شود و صمد است یعنی ترکیب از اجزاء که لازمه مخلوقات جسمانی و وجودات محدوده محتاجه می باشد در ذات مقدسش محالست و وجود مقدسش احدی است و معانی وجودیه - بوصف تکثر و اختلاف - که ایند و صفت انتزاع از

انتهاء حظ هر يك از اوصاف وجودیه می شود - در آن ذات بحثه بسیطه که در صرافت وجود بی همتا و از حیث معنی احدی و بوصف بساطت جامع جمیع صفات ثبوتیه می باشد راه ندارد.

محمد بن مسلم بعد از این که بیان آن جناب را بر خلاف معتقد جماعتی - از اهل خلاف (مانند مجسمه) که قائل بتجسم و تشکل حق تعالی و اشاعره که قائل بتعدد قدماء و زیادتی صفات بر ذات می باشند دید سؤال کرد که جماعتی گمان می برند (و باسناد زعم و خیال بآنان اشاره بطلب توضیح مطلب و عدم مطابقه اعتقاد خود با آنان نمود) که الت یا صفت شنوائی حق با آلت و بینائی حق مختلف و دونیت دارد. حضرت در مقام بیان خرافت آنان فرمود - اینم طلب مخالف واقع و از ناحیه قصور عقل و کشتن وجدان در خیال آنان ترسیم شده و سبب الحاد و وسوسه دینی آنانست - و بهمین اعتقاد خداوند را که واجب الوجود و غنی بالذاتست شبیه بمخلوق ممکن عاجز محتاج بالت و مرکب از اعضاء و جوارح نموده اند چه آن که حق تعالی مقام احدیت ذاتش برتر از حدود و مقایسه با موجودات محدوده می باشد و نفس حقیقت حقه الهیه بصرافت ذات و یگانگی صفات شنوا و بیناست بدون احتیاج بالت سمع و بصر عرض کرد آنان گمان می برند که در آنانست فرمود کیفیت ادراک مبصرات در مخلوق چون

کیفیت بینائی سهیم بانطباعت حق سبحانه این طور نیست بلکه بینائی حق علم بمبصرات بدون احتیاج بالت خاص یا صفت مخصوصه می باشد

حدیث پنجم - فی الکافی عن احمد بن ادریس عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی قال قلت لابی الحسن علیه السلام اخبرني عن الارادة من الله و من الخلق قال فقال - الارادة من الخلق الضمير و ما يبدولهم بعد

ذلك من الفعل ، و اما من الله فارادته احداثه لا غير ذلك ، لانه لا يروي ، ولا يهيم ، ولا يفكر ، و هذه الصفات منفية عنه و هي صفات الخلق
فارادة الله الفعل لا غير ذلك - يقول له كن فيكون - بلا لفظ ولا نطق بلسان ، ولا همة : و لا تفكر ، و لا كيف لذلك كما انه لا كيف له.

این حدیث صحیح و معتبر است زیرا (کلینی قده) از ابو علی احمد بن ادريس بن احمد اشعری قمی که فقیه ، و صحیح الروایه ، و ثقه می
باشد از محمد بن عبد الجبار قمی ثقه ، از صفوان بن یحیی که جلالت قدر او معلوم شد ، از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که بآن
جناب عرض کردم : مرا از اراده الهیه ، و اراده خلق آگاه فرما (که در کیفیت متحدند یا مختلف ؟ می گوید : فرمود: اراده خلق عبارت از
اینست که در باطن نفس آنان وجود پیدا می کند و بعد از آن اینست که در نفس آنان برای بجا آوردن اعمال و افعال پدیدار می شود لکن از
خدا اراده احداث و ایجاد می باشد و جز این نیست ، چه آن که اندیشه ، و قصد ، و فکر نمی کند ، و این صفات از خدا مسلوب ، و صفات
مخلوقست پس اراده خدا فعلست نه غیر

عین آن بآن فعل می فرماید : باش - پس (می باشد) بدون تلفظ ، یا گفتگویی بزبان ، یا قصد و تأمل ، و برای اراده الهیه کیفیت و چگونگی
نیست . چنان چه برای ذات مقدسه او نیز کیفیتی نیست.

ظاهر سؤال صفوان اینست که : اسناد اراده بذات اقدس حق در (کتاب ، و سنت) ثابت است، چنان چه این اطلاق بر هر موجود
ذیشعوری هم ، مانند انسان صحیح است، بنابراین آیا سنخ اراده الهیه با اراده مخلوق متحد یا مختلف می باشند ؟ و حضرت در مقام
جواب از ذات باری نفی اراده نمی فرماید : بلکه ، جهت تفاوت را که (مسبقیت بعدم ، و محدودیت

بمکان معینی در موجود امکانی و عدم محدودیت از حیث زمان و مکان در خدا باشد بیان می فرماید باین طور که اراده مخلوق عبارت از موجودی است حدودی، و صفتی خلجانی که بعد از عدم تحقق، نهایت بسبب تصور، شتی و فائده آن - در مکان محدودی (که باطن نفس انسانست) پیدا می شود، تا آن که سیر تکامل خود را بسر سیر تکامل خود را بسرحد شوق اکید رسانیده و بعد از آن . محرك نفس بواسطه قوای باطنیه در افعال نفسیه، یا بالت اعضاء و جوارح در افعال محسوسه شود - ولی اراده حق تعالی - غیر از آن چه عین ذات است که در اصطلاح آن را از صفات فعل می شمارند عبارت از نفس ایجاد خارجی می باشد، زیرا اراده حق همان ایجاد است و بس، و تفاوتش با وجود مانند تفاوت انشاء با منشاء اعتباریست، بنابراین، خداوند در ایجاد احتیاج بتامل، و تفکر، و قصد ندارد چون تمامی آن ها اموری حادث، و صفاتی متبدل، و حقایقی متحیز می باشند، و سلب این صفات مانند دیگر صفات سلبيه بلحاظ شدت وجود و صرافت آنست، پس صفات سلبيه امور متحققه - ولو بنحو عینیت نیست که قطع نظر از صفات ثبوتیه در خدا وجود داشته باشد بلکه بازگشت آن ها بصفات ثبوتیه است - چنان چه، از صفات ثبوتیه حق تعالی (بواسطه لانهائیت) می توان بصفات سلبيه تعبیر کرد. مثلاً همان طور که می شود از سعه وجود بسلب ترکیب، و تجسم، و رؤیت، و محل اشاره کرد از صرافت علم، و قدرت و اراده، و لا حدی آن ها می شود بسلب جهل، و عجز و کراحت اشاره نمود، پس در تفسیر عالم مثلاً لیس بجاهل صحیح است، و از این جهت در این حدیث بسلب این صفات (اندیشه و فکر و قصد) اشاره فرموده که این صفات از ذات احدیت دور، و اراده اش غیر از ایجاد و فعل نیست و در ایجاد نه محتاج بحالات

نفسانیه (از قبیل قصد، و عزم، و جزم) نه محتاج بالایت ظاهریه (از قبیل نطق بلسان) می باشد بلکه قول الهی همان کلمه: کن که در فلسفه الهیه کن وجودی نامیده شده می باشد و در کتاب مقدس آسمانی هم از (مسیح) بکلمه ربانیه تعبیر گردیده، بعد از آن حضرت رضا علیه السلام در مقام بیان عجز ممکن محدود از ادراک حقیقت افاضه و ایجاد الهی می فرماید: کیف و چگونگی در فعل الهی نیست چنان چه در ذات باری هم معقول نیست: و در این حدیث شریف از ایجاد بهر یک از احداث و (فعل) تعبیر شده و شاید تعبیر بفعل برای آن باشد که رتبه مخلوق مانند رتبه فعل هر فاعلی رتبه معلولست و فقر ذاتی لازم آنست و لفظ احداث اشاره بفصل مخلوق از خالق (حدوث زمانی) باشد.

مؤید این مطلب حدیث صحیحیست که در کافی بسند متصل از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده: که المشیة محدثة و ظاهر از حدوث فاصله در وجود و حمل بر حدوث ذاتی بر خلاف تبادل بلکه التزام بآن بی موجب است و شرح استدلالی این مطلب از گنجایش این مختصر بیرونست.

فصل دوم: در نبوت و در آن پنج حدیث است

حدیث اول: فی الکافی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن البرقی عن الخلف بن حماد عن ابان بن تغلب قال: قال ابو عبد الله علیه السلام الحجة قبل الخلق، و مع الخلق و بعد الخلق - این حدیث صحیحت چون (محمد بن یحیی) از (احمد بن محمد) که حال آن ها در حدیث اول توحید معلوم شد - روایت کرده و او از محمد بن خالد برقی که تقه می باشد و او از (خلف بن حماد بن یاسر بن مسیب کوفی) ثقة، و او از (ابو سعید ابان بن

نغلب بن رباح بن سعید بکری جریری) که مقام و منزلت او در نزد ائمه علیهم السلام زیاد و از ارباب فتوی در زمان حضرت صادق علیه السلام وثقه - و جلیل القدر می باشد و علی بن الحسین سجاد و محمد بن علی باقر و جعفر بن محمد صادق علیهم السلام را ملاقات و از آن ها روایت کرده و او از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود - حجت قبل از خلق و بعد از خلق و با خلق می باشد

حجت در لغت (برهان و دلیل اثباتست) و مراد از آن در کلام اهل بیت علیهم السلام حجت خدا بر خلق است در بیان حقائق کلیه الهیه چه عقائد حقّه باشد و چه احکام شرعیه و این حدیث با آیه مبارکه انی جاعل فی الارض خلیفه مطابقت دارد و شیخ صدوق رحمه الله بعد از ذکر این ایه می فرماید (ابتداء بالخلیفه قبل الخلیفه) و مراد از (قبلیت) یا قبلیت حقیقی است چه آن که حضرت آدم قبل از خلق و حجت بر خلقت و یا قبلیت در (رتبه) و شرفست اگر چه منصب حجیت در عالم تحقق بعد از وجود شخص حجت است و علی ای حال مضمون این حدیث موافق با حکم عقل و وجدان است زیرا بعد از احراز حکمت صانع تعالی از طریق اتقان صنع در عالم تکوین لزوم اتقان صنع در عالم تشریع از فطریات عقولست چون با تامل در قوای بهیمیه که در سرشت انسان تعبیه شده - و ملاحظه مقهوریت عقول ناقصه یک روزه بین در مقام تهاجم این قوی و عدم التفات عقل بمصالح و مفاسد (بسبب این مقهوریت) بلکه با اطلاع کامل بر مصالح و مفاسد با تصور دشواری سرکوبی نفس و عمل بحکم عقل بدون خوف مسئولیت و شوق وصول بدرجات عالیه دائمه عقل حکم می کند که در نظام تشریح وجود عواملی لازمست که متکفل عدل اجتماعی باشند چنان چه در نظام

تکوین نوامیس عدل موجود است و چون ذات اقدس حق تعالی لطیف بالذات است عقل حکم باین لابدیت می کند وگرنه حاکم محکوم نیست و این نحو استفاده را (قاعده لطف) می نامند و در حدیث هشام بن حکم - موجود در کافی - اشاره باین مطلب است که حضرت صادق علیه السلام در جواب سؤال زندیق از دلیل اثبات انبیاء و رسل می فرمایند که چون ما بدلیل عقل دانستیم که ما را خالق صانع است که بالاتر از ما و جمیع مخلوقاتست و چون آن خدای صانع دارای حکمت و برتر و بالاتر از کائنات می باشد بنابراین عقلا محالست که خلق او را به بینند و چون موجودی مادی با او تماس گرفته و با آنان روبرو شده و آن ها با او روبرو شوند و با آنان احتجاج کرده و با او احتجاج کنند (چون مجرد است ممکن نیست او را به بینند و با او تکلم کنند) لذا عقلا ثابت می شود که قطعا برای او در خلق سفراء و وسایطی می باشند که از طرف خدا با خلق هم سخن شده و عباد را بمصالح و منافع شان ارشاد نموده و بآن چه سبب بقاء و در ترك آن هلاك آنانست دلالت نمایند - بنابراین ثابت می شود که از طرف حکیم، علیم در میان خلق جماعت امر و ناهی وجود دارد که، سخنگوی الهی، و پیامبران، و برگزیدگان حق از خلقند، حکمائی که بحکمت مؤدب، و بر آن مبعوند که با وجود مشارکت با مردم در سازمان خلقی در صفات و احوال با آن ها همانند نیستند، و خداوند حکیم، علیم آنان را بدانش، و حکمت تایید فرموده، و در هر دوره و زمانی براهین و دلائل انبیاء و رسل

موجود است تا زمین خالی نماند از حجتی که شاهد صدق گفتار و عدالتش با او باشد. و ملخص کلام: این که در هر عصر و زمانی وجود پیغمبر و راهنمایی که سر رشته دار احکام عملیه فردی و اجتماعی باشد لازمست

و طریق اثبات آن از سه راه است که در حدیث هشام بهر سه اشاره شده.

اول: دلیل لم، با (قاعدۀ لطف) و تقریب واضح آن اینست که چون خداوند جسم و جسمانی نیست، و معقول نیست بذات خود در مجتمع بشری فرمانروا، و امر و ناهی باشد (بواسطة سعة وجود. و صرافت آن). و حکمت بالغه و لطف عمیم او اقتضاء می کند که مرد مرا بمنافع و مضارشان آشنا نماید لازمست اشخاصی را از نوع خود مردم بمقام نمایندگی انتصاب و به پیامبری انتخاب نماید، و آنان را از جهل، و معایب اخلاقی دور داشته و بعلم و ملکات فاضله آراسته گرداند تا طریق صواب را بمردم بیاموزند - و آنان را بحکمت (نظریه، و عملیه) آشنا نمایند.

دوم: دلیل إن، و آن شناختن پیغمبران خدا است از معجزه آنان و معجزه عبارتست از خرق عادت، و قلب نوامیس طبیعی و ثبوت معجزات برای انبیاء از متواترات تاریخ بلکه وجود معجزه خالده پیغمبر ما در این زمان (قرآن) محسوس، و مشاهد است و این دلیل علاوه بر آن که مستقلاً دلالت بر نبوت دارد معین مصداق (دلیل اول) یعنی سبب معرفت به پیغمبر در هر عصر و زمانی می باشد، و کلمه یکون معه علم یدل علی صدق مقالته در حدیث هشام اشاره باین دلیلست.

سوم: باز دلیل (إنّ) و آن معرفت پیغمبر است از اخلاق و کمالات و عصمت، قولی و عملی او، زیرا بشر که غرق شهوات نفسانیه و اسیر هواست - بحکم عادت - از بدایت تا نهایت عمر خالی از خطا و زلل در قول و عمل نیست، و احوال، و اعمال انبیاء علماً، و عملاً، قولاً، و فعلاً دلالت واضح دارد که آنان مؤید من عند الله، و معصوم بالفطره می باشند و اشاره باین دلیلست کلمه: (و جواز عدالته) بعد از: (صدق مقالته)

و باز اشاره باین معنی است حدیث فضل بن مسکن (موجود در کافی) از حضرت صادق علیه السلام که امیر المومنین علیه السلام می فرماید : اعرّفوا الله بالله ، و الرسول بالرسالة ، و اولى الامر بالامر بالمعروف ، و العدل و الاحسان یعنی خدا را بآیات آفاق و انفس و فرستاده او را بشئون رسالت (از معجزات ظاهره و علوم باهره و اخلاق طاهره) و پیشوایان، و ائمه را بعدالت و اعمال نیک و احسان عام بشناسید.

حدیث دوم - في الكافي عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران قال قلت لابي عبد الله عليه السلام في قول الله جل و عز (فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل) فقال نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد صلى الله عليه و اله و سلم قلت كيف صاروا اولى العزم (اولوا خ د) فقال لان نوحاً بعث بكتاب و شريعة فكل من جاء بعد نوح عليه السلام اخذ بكتاب نوح و شريعته و منهاجه حتى جاء ابراهيم عليه السلام بالصحف . و بعزيمة ترك كتاب نوح (الاكفرا به) . فكل نبي جاء بعد ابراهيم عليه السلام اخذ بشريعة ابراهيم و منهاجه و بالصحف . حتى جاء موسى عليه السلام بالتوراة . و شريعته و منهاجه . و بعزيمة ترك الصحف فكل نبي جاء بعد موسى اخذ بالتوراة و شريعته و منهاجه . حتى جاء المسيح صلى الله عليه و اله و سلم بالانجيل . و بعزيمة ترك شريعة موسى و منهاجه . فكل نبي جاء بعد المسيح اخذ بشريعته . و منهاجه . حتى جاء محمد صلى الله عليه و اله و سلم فجاء بالقرآن . و بشريعته . و منهاجه . فحلاله حلال الى يوم القيمة . و حرامه حرام الى يوم القيمة فهولاء اولوا العزم من الرسل.

این حدیث شریف باصطلاح متأخرین موثق است. بواسطه آن که

سند مشتمل بر دو نفر (واقعی) است. و کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم (که حال او در حدیث دوم توحید معلوم شد) و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه. و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن که آن ها نیز از مشایخ کلینی و لا جرم طرف اعتماد او می باشند روایت کرده و آنان از ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی البرقی که شخصا تقه می باشد. و او از عثمان بن عیسی که هر چند واقعی است ولی از اصحاب اجماع و موثق به می باشد و غالب روایات او مقبول علماء و مروی عنه اعظم اصحابست و از این جهت تشکیک در حال او خالی از وجه می باشد روایت کرده و او از سماعة بن مهران که علماء رجال درباره اش (ثقة ثقة) می نویسند. و واقعی بودن او ثابت نیست بلکه معلوم العد هست روایت کرده و او از حضرت صادق علیه السلام که می گوید سؤال کردم از ابو عبدالله علیه السلام از فرمایش خداوند فاصبر کم اصبر اولوا العزم من الرسل مراد از اولوا العزم کدام پیغمبرانند فرمود - نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد. عرض کردم چگونه اولوا العزم شدند فرمود زیرا نوح با کتاب و شریعت مبعوث گردید و هر پیغمبر یکه بعد از نوح مبعوث شد بکتاب و شریعت و منهاج (روش) نوح تمسک می کرد تا ابراهیم (صحف) را آورد و مامور شد که کتاب نوح را عمل نکند - نه آن که باو کافر باشد پس هر پیغمبری که بعد از ابراهیم آمد شریعت و منهاج و صحف ابراهیم را می گرفت تا موسی با (توراة) و شریعت و منهاج مخصوص بخودش آمد و مامور شد که (صحف) را ترك کند پس هر پیغمبری که بعد از موسی آمد عمل بتوراة و شریعت و منهاج او می کرد تا (مسیح) با (انجیل) و دستور ترك شریعت موسی و منهاج او آمد. پس هر پیغمبری که بعد از مسیح آمد شریعت و

منهاج مسیح را مورد عمل قرار می داد تا (محمد صلی الله علیه و اله و سلم) آمد و قرآن و شریعت . و منهاج خود را آورد پس حلال محمد تا روز قیامت حلال و حرام محمد تا روز قیامت حرامست .

می گویم - عزیمت اراده اکیده را می گویند و عزم ، ثبات در قصد را می نامند. و در روایات تفسیر های متعدد بجهات مختلف برای اولوا العزم رسیده است.

از این حدیث شریف اختلاف ادیان از حیث کمال و وسعت و اختلاف مراتب انبیاء معلوم می شود چه آن که هر پیغمبری شریعت جدید و دین تازه می آورد و مامور بود دست از شریعت گذشته بردارد از اولوا العزم است . نه آن که صاحب شریعت جدید نباشد و همین اختلاف در قانون گذاری و شرع احکام در هر دوره خود دلیل بارز بر اختلاف احکامست و این اختلاف عقلا از شدت بضاعت و کثرت بقلت و کمال بنقص نیست چون سیر تکامل موجب عکس است چنان چه اختلاف هر شریعتی با شریعت گذشته بمغایرت و مباینت نیست. چون قطع نظر از تناقض در جعل ولو از ناحیه مصالح و مفاسد نفس الامریه که بعید است نسبت بدو زمان تغییر کلی و عمومی پیدا کند (کلمه لا کفرا به) بوضوح می فهماند که هر شریعتی در طول شریعت سابق متمم احکام و مکمل جهات بوده تا نوبه آخرین شریعت الهیه . و اکمل قانون رسید و شریعت خالده و دین دائم برای دهر شد که آن شریعت حقه اسلامیه است و بدیهیست که مقدار شرافت استاد هر فنی و کمال هر صاحب کمالی باندازه شرافت آن فن و آن کمالست چون معطی لاجرم فاقد نیست و لذا اکمل ادیان با شرف رسل سپرده شده ، و بهمین جهت (نسخ) (بمعنای تکمیل شرع) در ادیان سابقه معقول و در این دین مقدس

غير معقول می باشد و بنابراین - بعثت پیغمبری (بعد از صاحب این دین کامل) لغو و صدور لغواز حکیم تعالی محالست . پس کلمه (الانبی بعدی) چنان چه نقلاً ثابت است عقلاً هم معتبر است :

حدیث سوم - فی المجلد السادس من بحار الانوار عن قرب الاسناد عن الحسن بن ظریف عن معمر عن الرضا عن ابيه موسى بن جعفر قال كنت عند ابي عبد الله ذات يوم . وانا طفل خماسي اذ دخل عليه نفر من اليهود فقالوا انت ابن محمد نبي هذه الامة و الحجة على اهل الارض قال لهم نعم قالوا انا نجد في التوراة ان الله تبارك و تعالی اتى ابراهيم و ولده الكتاب و الحكم و النبوة و جعل لهم الملك و الامامة و هكذا وجدنا ذرية الانبياء لاتعدادهم النبوة و الخلافة و الوعية فما بالكم قد تعداكم ذلك و ثبت في غيركم و نلقاكم مستضعفين مقهورين لا يرقب فيكم ذمة نبيكم فدمعت عينا ابي عبد الله عليه السلام ثم قال نعم لم تزل انبياء الله مضطهدة مقهورة مقتولة بغير حق و الظلمة غالبية و قليل من عباد الله الشكور قالوا ، فان الانبياء و اولادهم علموا من غير تعليم و اوتوا العلم تلقيناً و كذلك ينبغي لائمتهم و خلفائهم . و اوصيائهم فهل اوتيتم ذلك ؟ فقال ابو عبد الله عليه السلام ادن يا موسى فدنوت . فمسح يده على صدرى ثم قال - اللهم ايده بنصرك بحق محمد و آله ثم قال سلوه عما بدالكم قالوا و كيف نسئل طفلاً لا يفقه قلت سلوني تفقها و دعوا العنت، قالوا - اخبرنا عن الآيات التسع التي اوتيتها موسى بن عمران قلت العصا و اخراجه يده في جيبه بيضاء و الجراد و القمل و الضفادع و الدم و رفع الطور و المن و السلوى آية واحدة و تلق البحر قالوا صدقت فما أعطى نبيكم من الآيات اللاتي نفت الشك عن قلوب من ارسل اليه ، قلت : آيات كثيرة أعدها انشاء الله فاسمعوا، و وعوا ، و افقهوا اما اول ذلك

فان انتم تقرنون ان الجن كانوا يسترقون السمع قبل مبعثه فمنعت في اوان رسالته بالنجوم (بالرجوم.خد) و انقضااض النجوم، و بطلان الكهنة و السحرة و من ذلك : كلام الذئب يخبر بنبوته ، و اجتماع العدو و الولي على صدق لهجته ، و صدق امانته، و عدم جهله ، و ايام طفوليته و حين ايفع وفتى ، و كهلا لايعرف له شكل ، ولا يوازيه مثل . و من ذلك ان سيف بن ذي يزن حين ظفر بالحبشة وفد عليه (و فدخ.د) قريش فيهم عبد المطلب . فسئلهم عنه و وصف لهم صفته فاقروا جميعاً بان هذه الصفة في محمد صلى الله عليه و اله و سلم فقال : هذا اوان مبعثه و مستقره ارض يشرب و موته بها .

و من ذلك : ان ابرهة بن يكسوم قاد الفيلة الى بيت الى بيت الله الحرام ليهدمه قبل مبعثه ، فقال عبد المطلب : ان لهذا البيت رباً يمنعه ثم جمع اهل مكة فدعى (و هذا بعد ما اخبره سيف بن ذي يزن) فارسل الله تبارك و تعالى عليهم طيراً ابابيل فدفعهم عن مكة و اهلها.

و من ذلك : ان اباجهل عمر و بن هشام المخزومي اناه و هو نائم خلف جدار و معه حجري ريدان يرميه به فالتصق بكفه.

و من ذلك : ان اعرابيا باع ذوداله من ابي جهل فمطله بحقه فاتي قريشاً ، فقال : اعدوني على ابي الحكم فقتلوه بحقي فاشاروا الى محمد صلى الله عليه و اله و سلم و هو يصلي في الكعبة فقالوا : انت هذا الرجل فاستعديه عليه و هم يهزئون بالاعرابي فاتاه فقال له : يا عبد الله اعدني على عمرو بن هشام فقد منعني حقي ، قال : نعم فانطلق معه ، فدق على ابي جهل بابيه فخرج اليه متغيراً فقال له ما حاجتك قال اعط الاعرابي حقه قال نعم . و جاء الاعرابي الى قريش فقال جزاكم الله خيراً انطلق معي الرجل الذي دلتهموني عليه فاخذ حقي و جاء ابوجهل فقالوا اعطيت الاعرابي حقه قال نعم . قالوا .

انما اردنا ان نغريك بمحمد ، ونهزه بالاعرابي فقال (يا هولاء خ د) ما هو الادق بابي فخرجت إليه فقال اعط الاعرابي حقه وفوقه مثل الفحل فاتحاً فاء كانه يريدني فقال : اعطه حقه فلو قلت لا لابتلع رأسك فاعطيته.

و من ذلك ان قريشا ارسلت النضر بن الحرث وعلقمة بن أبي معيط ييشرب الى اليهود وقالوا لهما اذا قدمت ما عليهم فاسئلوهم عنه و هما قد سئلوهم عنه فقالوا صفوا الناصفته فوصفوه وقالوا من تبعه منكم قالوا سفلتنا فصاح فقال هذا النبي الذي نجد نعتة في التوراة و نجد قومه اشد الناس عداوة له .

و من ذلك - ان قريشا ارسلت سراقه بن جعشم حتى يخرج الى المدينة في طلبه فلحق به فقال صاحبه هذا سراقه يا نبي الله صلى الله عليه و اله و سلم فقال اللهم اكفنيه . فساخت قوائم فرسه فناده يا محمد خل عني بموثق اعطي كه ان لا اناصح غيرك (و كل من عاداك و كل من عاداك لا اناصح - خ د) فقال لا اناصح فقال النبي صلى الله عليه و اله و سلم اللهم ان كان صادق المقال فاطلق فرسه فاطلق فوقى و ما انتنى بعد ذلك.

و من ذلك - ان عامر بن الطفيل وازيد بن القيس اتيا النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال عامر لازيد اذا اتيناه فانا اشاغله عنك فاعله بالسيف فلما دخلا عليه قال عامر يا محمد (1) حال قال لا حتى تقول اشهد ان لا اله الا الله ، و انى رسول و هو ينظر الى ازيد ، و ازيد لا يخبر شيئا - فلما - طال ذلك نهض و خرج و قال لازيد ما كان على وجه الارض اخوف على نفسه فتكاملت و لعمرى لا اخافك بعد اليوم فقال له ازيد لا تعجل فانى ما هممت بما امرتنى به الا و دخلت الرجال بيني و بينك حتى ما ابصر غيرك فاضربك.

و من ذلك - ان ازيد بن قيس و النضر بن الحرث اجتمعا على ان

ص: 29

يسئلانه عن الغيوب فدخل عليه فاقبل النبي صلى الله عليه و اله و سلم على ازيد فقال يا ازيد أتذكر ما جئت له يوم كذا؟! و معك عامر بن الطفيل و اخبر بما كان منهما فقال ازيد و الله ما حضرنى و عامراً احد و ما اخبرك بهذا الا ملك السماء و انا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و انك رسول الله.

و من ذلك - ان نفرأ من اليهود اتوه فقالوا لابي الحسن جدى - استاذن لنا على ابن عمك نسئله قال فدخل على عليه السلام فاعلمه قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم و ما يريدون منى فانى عبد من عبيد الله لا اعلم الا ما علمني ربي ثم قال اذن لهم فدخلوا عليه فقال اتسئلوني عما جئتم له ام انبتكم قالوا نبئنا قال - جئتم تسئلوني عن قال كان غلاما من اهل الروم ذى القرنين قالوا نعم - قال كان غلاما من اهل الروم ثم ملك و اتى مطلع الشمس و مغربها ثم بنى السد فيها قالوا نشهد ان هذا كذا.

وابصة بن معبد

و من ذلك ان واصبة بن معبد الاسدى انا فقال لا ادع من البر و الاثم شيئا الا سئلته عنه فلما انا. قال اليه بعض اصحابه اليك يا واصبة عن رسول الله فقال النبي صلى الله عليه و اله و سلم دعه ادن يا واصبة فدنوت فقال اتسئل عما جئت له او اخبرك قال اخبرنى قال جئت تسئل عن البر و الاثم قال نعم فضرب بيده على صدره ثم قال يا واصبة البر ما اطمانت به النفس و البرها

اطمان به الصدر و الاثم ما تردد في الصدر و جال في القلب و ان افتاك الناس و افتوك و من ذلك انه اتاه وفد عبد القيس فلما ادركوا حاجتهم عنده قال انتونى بتمر اهلكم مما معكم فاتاه كل رجل منهم بنوع منه فقال النبي صلى الله عليه و اله و سلم يسمى كذا و هذا يسمى كذا فقالوا انت اعلم بتمر ارضنا فوصف لهم ارضهم فقالوا - ادخلتها؟! قال لا و لكن فسح لى فنظرت اليها فقام رجل

ص: 30

منهم فقال يا رسول الله هذا خالى و به خبل ناخذ بردائه ثم قال اخرج عدو الله ثلثاً ثم ارسله فبرء و اتوه بشاة هرمة فاخذ احد اذني ها بين اصابعه فصارلها ميسماً ثم قال خذوها فان هذه السمة فى اذان ما تلد الى يوم القيمة فهى توالد و تلك فى اذان ها معروفة غير مجهولة.

و من ذلك - انه كان في سفر فمر على بعير قدايعى و قام مبركا على اصحابه فدعى بماء فتمضمض منه فى إناء و توضى و قال افتح فاه فصب في فيه فمر ذلك الماء على راسه و حاركه ثم قال اللهم احمل خلاصا و عامراً و رفيقهما و هما صاحبا الجمل فركبوه و انه ليهتز بهم امام الخيل.

و من ذلك ان ناقة لبعض اصحابه ضلت في سفر كانت فيه فقال صاحبها لو كان نبياً يعلم امر (أين ، خ د) الناقة فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال الغيب لا يعلمه الا الله انطلق يا فلان فان ناقتك بموضع كذا و كذا قد تعلق زمام ها بشجرة فوجد ها كما قال .

و من ذلك انه مر على بعير ساقط فتبصبص له فقال انه ليشكو شر ولاية اهله له و مسئله ان يخرج عنهم فسئل عن صاحبه فاتاه فقال بعه و اخرجته عنك فاناخ البعير يرغو ثم نهض و تبع النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال يستلني ان اتولى امره فباعه من فلم يزل عنده الى ايام صفين.

و من ذلك انه كان في مسجده اذا قبل جمل نارحتى وضع راسه في حجره ثم خر خر فقال النبي صلى الله عليه و اله و سلم يزعم هذا ان صاحبه يريدان ينحره في وليمة على ابنه فجاء يستغيث فقال رجل يا رسول الله هذالفلان و قد اراد به ذلك فارسل اليه و مسئله ان لا ينحره ففعل.

و من ذلك أنه دعى على (مضر) فقال اللهم اشدد وطأتك على مضر و اجعلها عليهم كسنى يوسف فاصابهم سنون فاتاه رجل فقال فوالله ما اتيتك

حتى لا- يخطر لنا فحل ولا يتردد منا رائح فقال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم اللهم دعوتك فاجبتني و سئلتك فاعطيتني اللهم فاسقنا غيثا مغينا مريا سريعا (مريعا خ د) طبقا سجالا عاجلا غير راثت، نافعا غير ضار فما قام حتى ملا كلشيني، و دام عليهم جمعة، فاتوه فقالوا: يا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم انقطعت سبلنا، و اسواقنا فقال النبي صلى الله عليه و اله و سلم حوالينا و لا علينا فانجابت السحابة عن المدينة و صار فيما حولها، و امطروا اشهرا.

و من ذلك - انه توجه الى الشام قبل مبعثه مع نفر من قريش، فلما كان بحيال بحيرا الراهب نزلوا بفناء دير و كان عالما بالكتب، و قد كان قرء في التوراة مرور النبي صلى الله عليه و اله و سلم به، و عرف اوان ذلك، فامر فدعى الى طعامه فاقبل يطلب الصفة في القوم فلم يجدها، فقال هل بقي في رجالكم احد، فقالوا غلام يتيم قال فقام بحيرا الراهب فاطلع فاذا هو برسول الله صلى الله عليه و اله و سلم النائم، و قد اظلمت سحابة فقال للقوم ادعوا هذا اليتيم ففعلوا و بحيرا مشرف عليه، و هو يسير و السحابة قد اظلمت، فاخبر القوم بشأنه و انه سيبحث فيهم رسولا- و ما يكون من حاله و امره فكان القوم بعد ذلك يهابونه و يجلالونه فلما قدموا اخبروا قريشا بذلك و كان معهم عبد خديجة بنت خويلد فرغبت في تزويجه و هى سيدة نساء قريش و قد خطبها كل صنيديد و رئيس قدابتهم فزوجته نفسها بالذى بلغها من خبر بحيرا.

و من ذلك - انه كان بمكة قبل الهجرة ايام البت عليه قومه و عشائره فامر عليا صلى الله عليه و اله و سلم و ان يأمر خديجة ان تتخذ له طعاما ففعلت ثم امره ان يدعوله اقربائه من بنى عبد المطلب فدعا اربعين رجلا فقال احضر لهم طعاما يا على فاتاه بشريدة و طعام ياكله الثلاثة و الاربعة فقدمه عليهم فقال كلوا و سموا فسموا و لم يسم القوم فاكلوا و صدر و اشبعي (و شبعوا خ د)

فقال ابوجهل جادما سحر كم محمد صلى الله عليه و اله و سلم يطعم من طعام ثلاثة رجال اربعين رجلا هذا و الله هو السحر الذي لا بعده فقال على ثم امرني بعد ايام فاتخذت له مثله و دعوتهم باعيانهم فطعموا و صدروا .

و من ذلك ان على بن ابيطالب قال دخلت السوق فابتعت لحما ، و ذرة بدرهم ، و اتيت فاطمة عليه السلام حتى اذا فرغت من الخبز و الطبخ قالت لو دعوت ابي ، فاتيته و هو مضطجع ، و هو يقول : اعوذ بالله من الجوع ضجيعا ، فقلت له : يا رسول الله ان عندنا طعاماً فقام : و اتكى على و مضينا نحو فاطمة ، فلما دخلنا ، قال : هلمى طعامك يا فاطمة فقدمت اليه البرمة و القرص ، فغطى القرص ، فقال : اللهم بارك لنا فى طعامنا ، ثم قال اغرفي لعائشة فغرفت ثم قال . اغرفي لام سلمة (فغرفت خ د) فما زالت تغرف حتى و جهت الى نسائه التسع قرصة قرصة و مرقا ، ثم قال : اغرفي لابنيك و يعلك ثم قال : اغرفي و كلى و اهدى لجاراتك ، ففعلت و بقى عندهم اياما يأكلون .

و من ذلك ان امرئة عبدالله بن مسلم اتته بشاة مسمومة ، و مع النبي بشر بن البر بن عازب ، فتناول النبي الذراع ، و تناول بشر الكراع ، فاما النبي فلاك ها و لفظ ها و قال : ان ها لتخبرني ان ها مسمومة ، و اما بشر فلاك المضغة ، و ابتلعها فمات فارسل اليها فافرت فقال : ما حملك على ما فعلت قالت قتلت زوجي و اشرف قومي فقلت ان كان ملكا قتلته و ان كان نبيا فسيطلعه الله تبارك و تعالى على ذلك .

و من ذلك ان جابر بن عبد الله الانصاري قال : رايت الناس يوم الخندق يحفرون و هم خماص ، و رايت النبي يحفر و بطنه خميص فاتيت اهلى فاخبرتها فقالت ما عندنا الا هذه الشاة و محرز من ذرة قال فاخرى و ذبح الشاة و طبخوا

شقتها ، و شؤوا الباقي حتى إذا أدرك أتى النبي فقال : يا رسول الله اتخذت طعاماً فأتتني أنت و من احببت ، فشبك اصابعه في يده ثم نادي ، ان جابراً يدعوكم الى طعامه فاني اهله مذعوراً خجلاً فقال : لها هي الفضيحة قد جفل بهم اجمعين فقالت انت دعوتهم ام هو ؟ قال هو ، قالت فهو اعلم : فلمادنا امر بالانطاع و امر (نا خ د) ان يجمع التوارى (يعنى قصاعاً كانت من خشب) و الجفان ، ثم قال ما عندكم من الطعام ، فاعلمته ، فقال عطوا السدانة (بالسدانة البرمة خ د) و البرمة و التنور ، و اغرفوا ، و اخرجوا الخبز و اللحم ، و غَطُّوا فما زالوا يغرفون ، و ينقلون و لا يرونه ينقص شيئاً حتى شبع القوم و هم ثلاثة الاف ثم اكل جابر واهله ، و اهدوا و بقى عندهم أيتاماً .

و من ذلك ان سعد بن عبادَةَ الانصارى اتاه عشيّة و هو صائم فدعاه الى طعامه و دعاه على بن ابيطالب عليه السلام فلما اكلوا قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم نبي و وصى (ايا خ د) يا سعد اكل طعامك الا برار ، و افطر عندك الصائمون ، وصلت عليكم الملائكة فحملة سعد على حمار قطوف و التي عليه قطيفة فرجع الحمار و انه لهملاج ما يساير اقايا ن شاعيه شد ثلاث.

و من ذلك انه اقبل من الحديبية و في الطريق ماء يخرج من و شل بقدر ما يروى الراكب و الراكبين قال من سبقنا الى الماء فلا يستقين منه ، فلما انتهى اليه دعا بقدر فتمضمض فيه ثم صبه في الماء فعاض الماء فشربوا و ملأوا ادا رهم و مياضيهم و توضأوا . فقال النبي صلى الله عليه و اله و سلم : لئن بقيتم ، او بقى منكم ليستقين (ليسمض - خ د) بهذا الوادى يسقى من بين يديه من كثرة مائه فوجدوا ذلك كما قال.

و من ذلك اخباره عن الغيوب و ما كان و ما يكون فوجدوا ذلك

موافقا لما يقول . و من ذلك انه اخبر صبيحة الليلة التي اسرى به بما رأى في سفره فانكر ذلك بعض و صدقه بعض اخر فاخبرهم بماراى من المارة . و الممتارة و هيئاتهم و منازلهم و ما معهم من الامتعة و انه رأى عيراً امامها بعير اودق و أنه يطلع يوم كذا من العقبة مع طلوع الشمس فغدوا يطلبون تكذيبه للوقت الذى وقته لهم فلما كانوا هناك طلعت الشمس فقال بعضهم كذب الساحر و بصر اخرون بالبعير قد اقبلت يقدم ها الاودق . فقالوا : صدق هذه نعم قد اقبلت .

و من ذلك انه اقبل من تبوك فجهدوا عطشا و بادر الناس اليه يقولون الماء الماء يا رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فقال لابي هريرة : هل معك من الماء شيتى قال كقدر قدح فى ميصاتى قال هلم ميصاتك فصب مافيه فى قدح و دعا و اعاده و قال ناد من اراد الماء فاقبلوا يقولون الماء يا رسول الله فما زال يسكب و ابوهريرة يسقى حتى روى (تروى - خ د) القوم اجمعون و ملاؤا ما معهم ثم قال لابي هريرة اشرب فقال بل آخر كم شرباً فشرب رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و شرب.

و من ذلك ان اخت عبد الله بن رواحة الانصارى مرت به ايام حفرهم الخندق فقال لها الى اين تريدان؟ قالت الى عبد الله بهذه التمرات . فقال هاتيهن فنشرت فى كفه ثم دعا بالانطاع و فرقها عليها و غطاها بالأزر و قام و صلى ففاض التمر على الانطاع ثم نادى هلموا و كلوا فاكلوا و شبعوا و حملوا معهم و دفع ما بقى اليها.

و من ذلك اند كان فى سفر فاجهدوا جوعاً فقال من كان معه زاد فليأتنا به فاتاه نفر متهم بمقدار صاع فدعا بالأزر و الانطاع ثم صب التمر عليهما (عليها خ د) و دعا ربه فاكثر الله ذلك التمر حتى كان ازوادهم الى المدينة

و من ذلك انه اقبل من بعض اسفاره فاتاه قوم فقالوا يا رسول الله ان لنا بئراً اذا كان القيظ اجتمعنا عليها و اذا كان الشتاء تفرقنا على مياه حولنا و قد صار من حولنا عدولنا فادع الله في بئرا فتفل صلى الله عليه و اله و سلم في بئرهم ففاضت المياه المغيبة و كانوا لا يقدرّون أن ينظروا الى قعرها بعد من كثرة مائها فبلغ ذلك مسيلمة الكذاب فحاول مثله من قليب قليل مائه فتفل الانكد في القليب فغار مائه و صار كالجبوب .

و من ذلك ان سراقه بن جشعم حين وجهه قریش في طلبه ناو له نيلا من كنانته و قال له : ستمر برعاتي فاذا وصلت اليهم فهذا علامتي اطعم عندهم و اشرب فلما انتهى اليهم اتوه بعنز حایل فمسح صلى الله عليه و اله و سلم و لا ضرعها فصارت حاملا و درت حتى ملا الاناء و ارتوا.

و من ذلك انه نزل بام شريك فاتته بعكة فيها سمن فاكل هو و اصحابه ثم دعا له بالبركة فلم تزل العكة تصب سمن ايام حيوتها .

و من ذلك ان ام جميل امرئة ابي لهب حين نزل سورة تبت و مع النبي صلى الله عليه و اله و سلم ابوبكر بن ابي قحافة فقال يا رسول الله هذه ام جميل محفظة (اي مغضبة) تريدك و معها حجر تريدان ترميك به فقال ان ها لا تراني فقالت لابي بكر اين صاحبك قال حيث شاء الله قالت لقد جئته ولو اراه لرميته فانه هجاني و اللات و العزى انى لشاعرة فقال ابوبكر يا رسول الله لم ترك ؟ قال لا ، ضرب الله بيني و بينها حجاباً.

و من ذلك كتابه المهيم الباهر لعقول الناظرين مع من الخلال التي ان ذكرنا ها لطالت فقالت اليهود و كيف لنا ان نعلم ان هذا كما وصفت ؟ فقال لهم موسى عليه السلام و كيف لنا بان نعلم ان ما تذكرون من آيات موسى صلى الله عليه على ما تصفون ؟ قالوا : علمنا ذلك بنقل البررة

الصداقة . قال لهم : فاعلموا صدق ما آتيناكم بخبر طفل لقنه الله من غير تلقين ولا معرفة عن الناقلين ، فقالوا نشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم و انكم الائمة و القادة و الحجج من عند الله على خلقه فوثب ابو عبد الله عليه السلام فقبل بين عيني ثم قال : انت القائم من بعدى فلماذا قالت الواقعة انه حي و انه القائم ثم كساهم ابو عبد الله و وهب لهم و انصرفوا مسلمين .

این حدیث شریف و مبارک صحیح و معتبر است زیرا صاحب کتاب قرب الاسناد (عبدالله بن جعفر بن مالک بن الحسین بن جامع الحمیری)) ابو العباس شیخ قمیون وثقه و از اصحاب ابو محمد عسکری علیه السلام می باشد، و او از حسن بن ظریف بن ناصح کوفی که نقه می باشد نقل کرده ، و او از معمر بن خلاد که نقه و راوی از حضرت رضا علیه السلام می باشد از امام ثامن صلوة الله علیه که آن حضرت از موسی بن جعفر علیه السلام پدر بزرگوار خود روایت می کند که فرمود روزی در خدمت پدرم حضرت صادق علیه السلام بودم و در وقت طفلی خورد سال و بقامت پنج شبر (وجب) داشتم که جماعتی از یهود بر آن جناب وارد شده ، و عرض کردند: توئی فرزند محمد پیغمبر امت اسلامی و حجت خدا بر اهل زمین فرمود آری گفتند : مادر تو راه می بینیم که خداوند عالم بابراهیم و ذریه او کتاب و حکم و نبوت داده و سلطنت و پیشوائی را برای آن ها قرار داده و نیز می بینیم که نبوت ، و خلافت ، و جانشینی از دودمان انبیاء بیرون نمی شود جهت چیست که از شما تجاوز کرده و در دیگران قرار دارد و مشاهده می کنیم شما بی یاور و مقهور و حرمت پیغمبر در شما مراعات نمی شود ، در آن وقت چشم های حضرت صادق علیه السلام پر از اشک شده و فرمود آری همیشه پیغمبران و امناء الهی دچار قهر و غلبه بوده اند و بنا حق کشته می شدند و غلبه باظالمین بوده

(و قلیل من عباد الله الشکور) گفتند انبیاء و اولاد انبیاء بدون تحصیل علم عالم بودند و علم از راه تلقین بآن ها واگذار می شد و شایسته جانشینان آن ها نیز همین است . آیا بشما نیز افاضه شده؟ آن گاه حضرت صادق علیه السلام فرمود ای موسی نزدیک بیا، من پیش آمده و پدرم دست بسینه ام کشیده گفت : اللهم ایده بنصرک بحق محمد و آله پس از آن فرمود : از هر چه می خواهید از او پرسید ، گفتند: چگونه از طفلی که چیزی نمی فهمد سؤال کنیم ، گفتم برای یاد گرفتن سؤال کنید و جدل را واگذارید گفتند معجزات نه گانه موسی بن عمران چه بوده است؟ جواب دادم عصا و ید بیضاء و جراد و قمل و ضفادع و خون و بلند شدن کوه طور و من و سلوی ، یک معجزه - و شکافته شدن دریا . گفتند: راست گفتی معجزاتی که به پیغمبر شما داده شد و تردید را از دل امت او زائل کرد چه بود ؟ گفتم معجزات بشمار که بیاری خدا می شمارم گوش فراداده و بخاطر سپرده و بدانید اولین معجزه این که شما در کتب آسمانی خوانده اید که قبل از بعثت پیغمبر شیاطین بآسمان ها راه داشته و از آن جا کسب اطلاع می کردند و در اوائل بعثت با ستاره گان و شهاب رانده شدند و همچنین پراکند شدن ستاره گان ، و باطل گردیدن کهنات و سحر کاهنان و ساحران در اول رسالت و نیز شهادت دارد بر پیغمبری او اتفاق دوست و دشمن بر صدق گفتار و امانت و علم او و نیز در سیما و قامت از دوران طفولیت تا آخرین مرحله حیات مثل و مانند برای او نبود و نیز سیف بن ذی یزن وقتی بر حبشه تسلط یافت طایفه از قریش که در میان آن ها عبدالمطلب بود بر او وارد شدند و از آن ها سؤال کرد از علانم و صفاتی که در نزد او اقرار کردند که در محمد صلی الله علیه و اله و سلم می باشد پس گفت : بهمین نزدیکی بر سالت مبعوث می شود و قرارگاه و مدفن او یثرب

و از معجزات آن حضرت است که قبل از بعثت ابرهه بن یکسوم بقصد خراب کردن کعبه با فیل بمکه آمد و عبدالمطلب فرمود : خانه را پروردگاری است که جلوگیری از ابرهه می کند پس از آن اهل مکه را جمع و دعا کرد کرد (و این بعد از اخبار سیف ابن ذی یزن بود) و خداوند ابابیل را فرستاد و شتر ابرهه و لشگریانش را از مکه و اهل مکه بر طرف کرد .

و نیز پیغمبر گرامی وقتی در پشت دیوار بخواب بودند و ابوجهل (عمرو بن هشام مخزومی) سنگی برداشته و می خواست بر آن حضرت اندازد و آنسنگ بدست او چسبید .

و نیز یک نفر اعرابی بابو جهل شتری بین سه تا ده سال فروخت و ابو جهل حق او را نمی داد آن اعرابی نزد قریش آمده و گفت مرا یاری کنید و از ابوالحکم حق مرا بگیرید که مماطله می کند قریش آن جناب را (که در آن وقت در کعبه مشغول نماز بود) نشان داده و گفتند نزد این مرد برو و از او کمک بخواه و قصدشان استهزاء با اعرابی بود اعرابی خدمت حضرت آمده و شکایت عمرو بن هشام و ندادن طلب را عرض کرده کمک خواست ، حضرت قبول کرده با او روانه شدند تا بخانه ابوجهل رسیده دق الباب کرد ابوجهل با تغییر بیرون آمده گفت مطلب چیست ؟ فرمود : طلب اعرابی را ادا کن عرض کرد بچشم بعد از آن اعرابی نزد قریش آمده و گفت خدا بشما جزای خیر بدهد آن مردی که بمن راهنمایی کردید همراه من آمد و حق مرا گرفت بعد از آن ابوجهل آمد و قریش گفتند حق اعرابی را ادا کردی گفت آری گفتند ما می خواستیم میان تو و محمد صلی الله علیه و اله و سلم و فتنه انداخته و اعرابی را استهزاء نموده باشیم گفت وقتی دق الباب کرد و من بیرون

آمد و گفت حق اعرابی را بده نگاه کردم بالای سراو حیوانی عظیم دهن باز کرده و می گوید طلب او را بده والا سرت را می بلعم و من دادم.

و نیز قریش نصر بن حرث و علقمة ابن ابی معیط را بمدینه نزد یهود فرستادند و بآن ها گفتند راجع بمحمد از یهود سؤال کنید آنان وقتی چگونگی را از یهود خواستند یهود گفتند اوصاف او را بیان کنید و بعد از بیان اوصاف گفتند پیروانش کیانند؟ جواب دادند مردمانی حقیر و فقیر پس بزرگ یهود فریادی زده گفت این همان پیغمبر است که در توراۃ توصیف شده و سخت ترین دشمنانش قبیله او هستند.

و باز قریش سراقه بن جعشم را در جستجوی پیغمبر و آزار او به دینه فرستادند و وقتی بحضرت رسید یک نفر عرض کرد یا رسول الله این سراقه است حضرت فرمود خداوندا مرا از شر او نگاه دار و پاهای اسب او در زمین فرو شده عرض کرد یا محمد دست از من بدار و عهد می کنم با دشمنان تو رفاقت نکنم حضرت این طور دعا کرد که خداوندا اگر راست می گوید اسب او را رها کن پس اسب او آزاد گردید و سراقه بعهد خود وفا کرد و از حضرت برنگشت.

و نیز عامر بن الطفیل و ازید بن قیس به آن حضرت وارد شدند و عامر به ازید گفت من او را مشغول می دارم و تو با شمشیر کارش را بساز پس عامر عرض کرد ای محمد (1) با من رفاقت داشته باش (یا مطایبه کن) حضرت فرمود تا شهادت بیگانگی خدا و رسالت من ندهی ممکن نیست و آن جناب به ازید نظر می کرد ولی ازید بی خبر بود و چون مدتی گذشت عامر برخواست و بیرون آمد و بازید گفت من در روی زمین کسی را ترسناک تر از تو برجان خود ندیده ام و بعد از این از تو نمی ترسم ازید گفت شتاب ممکن وقتی می خواستم

ص: 40

ماموریت ترا انجام دهم جماعتی میان من و تو بطوری فاصله می شدند که جز ترا نمی دیدم و اگر شمشیر می زدم بر تو فرود می آمد.

معجزه دیگر این که ازید بن قیس و نضر بن حرث تبانی کردند که از آن حضرت سؤال از مغیبات نمایند پس بر او وارد شده و آن جناب رو بازید کرده و فرمود: ازید آیا یاد داری که با عامر بن طفیل در فلان روز آمدی؟ و تمام سرگذشت را بیان فرمود و ازید گفت بخدا قسم که غیر از من و عامر کسی بر این مطلب مطلع نبود، و لاجرم فرشته آسمانی بتو خبر داده اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و انک رسولہ .

و معجزه دیگر. این که جماعتی از یهود بقصد تشرف آن جناب آمدند و از جدم امیر المؤمنین علیه السلام خواستند که از پسر عمویت برای ما رخصت شرفیابی، بگیر و علی علیه السلام بر آن حضرت وارد شده و مطلب را فرمود، و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: از من چه می خواهند من بنده از بنده گان خدا می باشم، و جز آن چه خداوند بمن یاد داده نمی دانم. بعد از آن فرمود اجازه بده بیایند، و آمدند و فرمود: می خواهید سؤال کنید یا من از سؤال شما خبر دهم؟ گفتند شما بیان کنید فرمود آمده اید از ذوالقرنین سؤال کنید گفتند آری فرمود او جوانی بود رومی و بسلطنت رسید و بمشرق و مغرب خورشید آمد و سدی در آن جا بنا کرد، گفتند: آری چنین است.

معجزه دیگر این که واصبه بن معید اسدی خدمت آن جناب رسیده و می گوید از هر نیک و بدی از او سؤال می کنم و وقتی بر آن داخل می شود بعضی از اصحاب پیغمبر می گویند ای واصبه، از پیغمبر خدا دور شو حضرت فرمود کار با او نداشته باش نزدیک شوای واصبه، واصبه می گوید نزدیک

رفتیم و فرمود سئوال می کنی از مقصد خود با من بگویم؟ گفت شما بگوئید فرمود آمده از نیکی و بدی سئوال کنی عرض کرد: آری ، حضرت دست بسینه زده و فرمود ای واصبه نیکی چیز است که نفس بآن مطمئن باشد نیکی چیز است که قلب بآن آرامش یابد و بدی (انم) آنست که در سینه متردد و در قلب بیقرار باشد هر چند اتفاق آراء مردم بر آن باشد.

و معجزه دیگر این که وفد (فرستاده گان) عبدالقیس بر آن جناب وارد شدند و وقتی حاجت آن ها انجام یافت فرمود هر کدام خرما می ولایت خود را که با شماست بیاورید پس هر کس نوع خاصی از خرما می آورد و حضرت فرمود نام آن فلان و نام آن فلانست عرض کردند شما بخرمای بلاد ما از ما آشنا ترید و حضرت اوصاف سرزمین آن ها را بیان فرمود ، سئوال کردند آیا شما بسرزمین ما تشریف آورده اید؟ فرمود نه ولی کشف حجاب برای من شد و آن را دیدم پس مردی برخواسته عرض کرد یا رسول الله این خالوی منست و دچار صرع (شبه جنون) می باشد حضرت ردای او را گرفته و سه مرتبه فرمود اخرج عدو الله و او را رها نمود و شفا یافت . بعد از آن میش پیری را آوردند و حضرت گوش او را در میان انگشتان گرفت و علامتی در گوش او باقی ماند و فرمود این میش را بگیری که این علامت تا دامنه قیامت بر گوش های فرزندان او باقی خواهد بود و همان طور شد که فرمود

و معجزه دیگر این که در سفری گذار آن جناب بر شتری افتاد که از رفتار باز مانده بود. حضرت در میان اصحاب ایستاده و آب طلب فرمودند و با آن آب مضمضه کرده و وضو گرفته و در ظرفی ریخت و دستور داد دهن شتر را باز کنند و آن آب را در دهان او ریخت و مقداری بسر و کوهانش رسید

و دعا کرد در حق آن شتر و خلاد و عامر (صاحبانش) پس آنان سوارش شده و آن حیوان پیشاپیش قافله بسرعت می رفت.

و نیز در سفری ناقه از بعض اصحاب آن حضرت گمشد و او گفت اگر پیغمبر باشد می داند شتر در کجا می باشد این سخن بحضرت رسید و فرمود کسی غیر از خدا علم غیب ندارد ناقه تو در فلان جا و عنان او بدرختی پیچیده برو و او را بیاور و او رفت و بهمان حال ناقه را یافت.

و نیز عبور آن جناب بستر افتاده افتاد و آن شتر در مقابل آن حضرت دم خود را حرکت می داد حضرت فرمود این شتر از آزار صاحبانش شکایت می کند و درخواست دارد که از میان آن ها خارج گردد پس از آن سراغ صاحبش را گرفته و وقتی آمد فرمود: او را بفروش و از ملك خود خارج کن بعد از آن شتر را خوابانید و شتر فریاد می کشید و برخاسته دنبال پیغمبر براه افتاد فرمود: از من خواهش می کند که سرپرست او باشم، پس او را بعلی علیه السلام فروخت و او نزد آن جناب بود تا در جنگ صفین معجزه دیگر این که وقتی آن حضرت در مسجد بود که شتری فریاد زنان رو بحضرت آمد و خود را در دامان آن جناب نهاده غرش می نمود حضرت فرمود این شتر ملتفت شده که صاحبش می خواهد در ولیمه فرزند خود او را بکشد و بدین سبب برای استغاثه آمده است سبب برای استغاثه آمده است مردی عرض کرد یا رسول الله این شتر از فلان و مقصودش همانست که فرمودید پس حضرت کسی را نزد او فرستاد که شتر را نحر نکند و اطاعت کرد.

و نیز آن حضرت درباره قبیله (مضر) نفرین کرد که خدایا بمضر سخت گیری کن و مانند قوم یوسف بر آن ها قحط و غلا بفرست ، پس از مدتی شخصی خدمت حضرت آمده عرض کرد بخدا قسم نزد شما نیامده ام

تا زمانی که شتران از لاغری قدرت بر حرکت دم خود و رفت و آمد نداشتند از کمی آب و علف آن وقت رسول خدا دعا کرد که خداوند ادعای مرا مستجاب کرده و مسئول مرا عطا فرموده بار خدایا بارانی نافع و گوارا و فائده بخش و متصل بفرست بزودی و بدون تاخیر با منفعت و بی ضرر پس در همان وقت بارانی که همه جا را پر کرد نازل شد و يك هفته طول کشید و مردم آمدند و عرض کردند یا رسول الله راه ها و بازار ها از زیادتى باران - بسته شده حضرت دعا کرد که باران در مزارع و اطراف مدینه بیارد نه در خود مدینه، پس ابراز شهر مدینه باطراف منتقل ، و یک ماه بارش می بارید .

معجزه دیگر این که قبل از بعثت با دسته از قریش بسفر شام رفت و در مقابل دیر بحیرای راهب رسیدند و در کنار دیر منزل نمودند و بحیراه بکتاب آسمانی آشنا بود و در توراۃ خوانده بود که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بمکان عبور می نماید و می دانست که زمان آن رسیده از این جهت دستور طعام داد و آن ها را دعوت نمود و بجستجوی علامات (نبی) در آن جماعت نظر انداخت و مطلوب خود را نیافت و گفت آیا کسی از شما باقیمانده ؟ گفتند طفلی یتیم ، پس بحیراء برخاسته و بجستجو پرداخت و دید رسول الله بخواب رفته و ابری بر او سایه افکنده و بآن جماعت گفت : این یتیم را هم دعوت کنید پس او را خواندند و بحیراء مطلع بر آن جناب شد که در حال حرکت هم ابر بر او سایه می اندازد و قضیه را بآن ها گفت و خبر داد که به رسالت مبعوث می شود و پس از آن قریش بنظر اجلال و هیبت بر او می نگریستند و وقتی از سفر برگشتند بسایر قریش خبر داده و در میان آنان غلام خدیجه بنت خویلد بود و با و خبر داد و خدیجه مائل بازدواج با آن

جناب شد، با آن که خواتون زنان قریش بود و رؤساء عرب از او خواستگاری کرده و امتناع نموده بود در اثر اخبار بحیراء بزناشوئی آن جناب مفتخر شد.

و نیز قبل از هجرت وقتی بمکه بود و قبیله و عشیره او باتفاق علیه او قیام کرده بودند بعلی (علیه السلام) دستور داد که بخدیجه بفرماید طعام تهیه کند و تهیه کرد بعد از آن بعلی (علیه السلام) فرمود که خویشان خود از اولاد عبدالمطلب را دعوت کند و علی (علیه السلام) چهل نفر را دعوت کرد و رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) فرمود یا علی طعام حاضر کن علی (علیه السلام) غذائی که برای سه یا چهار نفر کفایت می کرد تقدیم آن ها نموده فرمود بخورید و نام خداوند بیرید و خود بسم الله گفت و آن ها نگفتند و تمامی غذا خوردند و سیر شدند ابو جهل گفت چه خوب محمد (صلی الله علیه و اله و سلم) شما را سحر کرد چهل نفر را بغذای سه نفر ضیافت نمود بخدا جادوئی بالاتر از این تصور نمی شود علی (علیه السلام) می فرماید چند روز بعد هم پیغمبر همان دستور را دادند و بمقدار طعام اول تهیه کردم و همان اشخاص را دعوت و همگی خورده و سیر شدند.

و معجزه دیگر، این که علی (علیه السلام) می فرماید در بازار رفته یک درهم گوشت و یک درهم ذرت خریدم و نزد فاطمه (علیها السلام) آمدم و وقتی از پختن نان و گوشت فارغ شد گفت اگر پدر مرا دعوت می کردی خوب بود من حضور آن جناب رسیدم در حالی که به پهلوی خوابیده و می گفت بخدا پناه می برم از گرسنگی پس عرض کردم یا رسول الله طعام حاضر است آن جناب برخاست و بر من تکیه داد و نزد فاطمه (علیها السلام) آمدم و فرمود فاطمه جان طعام را بیاور فاطمه دیک سنگی را با گرده های نان آورد و آن جناب دستور داد که بر روی نان ها روپوش انداخته و گفت خدایا بطعام ما برکت بده بعد از آن

فرمود دخترم سهمی برای عایشه جدا کن و چنین کرد، و بعد فرمود برای ام سلمه جدا کن و کرد و بهمین طور فاطمه برای تمام نه نفر زنان پیغمبر نان و آبگوشت فرستاد و بعد فرمود سهمیه پسران و شوهرت را از آن بردار سپس فرمود خودت نیز تناول و بز ن های همسایه هم هدیه نما و بهمین طور کرد و چند روزی آن غذا نزد آن ها بود و از آن می خوردند.

معجزه دیگر این که وقتی پیغمبر (صلی الله علیه و اله و سلم) با بشر بن عازب بودند که زن عبدالله بن مسلم گوسفند زهر آلودی برای حضرت آورد و آن جناب دست گوسفند را برداشته و بشر پاچه او را و لکن پیغمبر در دهان نهاده و دندان زده و بیرون انداخت و فرمود گوسفند بمن خبر داد زهر آگین است ولی بشر آن را خورد و بمرد پس حضرت کسی را نزد زن عبدالله فرستاد و او اقرار کرد و حضرت فرمود برای چه این طور کردی، عرض کرد شوهر و قبيله مرا کشتی و من با خود گفتم اگر پادشاه است او را گشته باشم و اگر پیغمبر است خداوند باو خبر می دهد.

و نیز جابر بن عبدالله انصاری می گوید که در وقت کندن خندق دیدم مسمانان با شکم گرسنه مشغول کندن خندق اند و پیغمبر هم با شکم فرو رفته بکندن خندق مشغول است نزد زوجه خود رفته و باو خبر دادم گفت ما غیر از این گوسفند و کمی ذرت که ذخیره است نداریم گفتم نان را طبخ کن و گوسفند را هم ذبح کردم و قسمتی از آن را طبخ و قسمتی را بریان نموده و وقتی غذا تهیه شد حضور پیغمبر (صلی الله علیه و اله و سلم) آمده عرض کردم یا رسول الله طعامی ترتیب داده ام شما با هر کس مایلید تشریف بیاورید پس حضرت دست های مبارك را مشبك فرموده و بصدای بلند فرمود جابر شما را بطعام

دعوت می کند جابر شرمنده و ترسناك بخانه برگشت و بزوجه اش گفت : رسوا شدیم چون تمام کارکنان خندق را دعوت کرد زوجه اش گفت تو آن ها را دعوت کردی با پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ، گفت او گفت پس آن جناب بهتر می داند جابر می گوید وقتی پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم آمد و دستور داد سفره ها گشوده شود و ظرف های چوبین و کاسه های بزرگ جمع گردد و فرمود چه مقدار غذا دارید ؟ گفتم - فرمود ديك را بپوشانید و همچنین تنور را و نان را و آب گوشت با گوشت حاضر کرده و روی آن ها را بپوشانید و بهمین ترتیب نان و آب گوشت و گوشتی آوردند و از غذا کاسته نمی شد تا این که تمامی که سه هزار نفر بودند سیر شدند بعد از آن جابر و خانواده اش خوردند و بمردم نیز بخشیدند و باز ایامی چند نزد آن ها باقی بود .

و نیز سعد بن عبادہ انصاری شبی خدمت حضرت رسید در حالی که روزه بودند و آن حضرت را با علی بن ابیطالب بطعام خود دعوت کرد و چون طعام صرف شد حضرت فرمود پیغمبری و جانشینی (اشاره بخود و علی علیه السلام) ای سعد نیکان از غذای تو خوردند و روزه داران نزد تو افطار کردند و ملئکه بر شما درود فرستادند سعد آن حضرت را بر الاغی کندرو سوار کرد بعد از آن که قطیفه به روی الاغ انداخت و آن حیوان راهوار ، و سریع السیر گردید بطوری که هیچ حیوان راهواری با او مقابله نمی توانست بکند.

و نیز بعد از مراجعت از حدیبیه در بین راه بآبی رسید که قطره قطره بیرون می آمد باندازه حاجت يك یا دو نفر سواره و آن حضرت فرمود هرکس زودتر از دیگران باب رسید از او نیاشامد و وقتی خود بآن آب رسید قدحی خواسته و در آن مضمضه کرد و بآب ریخت و آب بطوری

جوشید و فراوان شد که تمام قافله آشامیدند ، و مشک ها و ظروف خود را پر کرده و وضو گرفتند و آن حضرت فرمود اگر تمام یا بعض شما در این بیابان باقی بمانید و از این آب بردارید می توانید تمام اطراف را زراعت کنید از وفور آب و همان طور شد.

و از معجزات آن حضرت خبر دادن از غیب (امور نهانی) و گذشته و آینده است که آن چه می فرمود موافق می شد .

و نیز صبح شب معراج آن چه در این سفر دیده بود بیان فرمود : و بعضی تصدیق و بعضی منکر شدند پس بان ها خبر داد از مسافرین و باربران و هیئت و منازل شان و هر متاعی که با آن ها بود.

از جمله قافله که در جلو آن شتر سفید و سیاه رنگی دیده بود و فرمود : فلان روز اول آفتاب آن قافله از عقبه پیدا می شود و مردم برای آن که او را در تعیین زمان تکذیب کنند روزشماری می کردند تا روز موعود رسید و آفتاب سرزد و بعضی گفتند دروغ گفت این جادوگر، و دیگران قافله را دیدند که می آید و پیشاپیش آن شتر سیاه و سفیدست و گفتند راست گفت این شتر آنست که می آیند

و معجزه دیگر این که در مراجعت از غزوه بتوك همراهان بسختی تشنه شده خدمتش رسیده و می گفتند : الماء الماء یا رسول الله حضرت به ابوهریره فرمود: آب داری عرض کرد در ظرف هایم بمقدار قدحی موجود است فرمود ظرف های خود را بیاور و وقتی آورد آب های آن ها را در قدحی ریخت و دعا کرد و باز بظرف ها برگرداند و منادی ندا داد هر که آب می خواهد بیاید و مردم آمدند و می گفتند یا رسول الله آب و حضرت آب می ریخت و ابوهریره آن ها را سیراب می کرد تا بتمامی آشامیدند و ظرف های

خود را پر کردند و با بوهریره فرمود آب بخور عرض کرد من بعد از همه می اشامم و حضرت آب نوشیده و ابوهریره آشامید.

و نیز در ایام حفر خندق خواهر عبدالله بن رواحه انصاری بر آن حضرت گذشت فرمود کجا می روی؟ عرض کرد این خرما ها را برای عبدالله می برم فرمود بمن بده، او در دست حضرت ریخت آن جناب سفره ها را خواسته و خرما ها را روی آن ریخته و سرپوشی بر آن ها انداخت و ایستاد و نماز خواند و خرما ها بر سفره ها زیاد و فراوان شد پس از آن صدا زدند بیائید و بخورید مردم آمدند و خوردند و با خود بردند و بقیه را بخواهر عبدالله داد.

معجزه دیگر این که در سفری اصحاب بسختی گرسنه شدند آن جناب فرمود هر کسی توشه همراه دارد بیاورد جماعتی باندازه يك صاع حاضر کردند حضرت سفره ها را خواسته و خرما را بر آن ریخت و دعا کرد خداوند آن خرما را بقدری زیاد کرد که تا مدینه توشه راه همه بود.

بسفری معجزه دیگر این که در مراجعت از سفری جماعتی خدمت او رسیده گفتند چاهی داریم که در تابستان از او استفاده می کنیم و در زمستان باب های اطراف خود اکتفاء می نمائیم و اطرافیان بما دشمن شده اند از خدا بخواه که آن چاه بقدر کفایت آب پیدا کند، آن جناب آب دهن در چاه افکنده و بقدری آب زیادتی و جوشش پیدا کرد که کف چاه دیده نمی شد مسیلمه کذاب شوم وقتی این خبر را شنید او هم در چاه کم آبی آب دهن انداخت. و آب چاه فرو رفته مانند زمین خشك شد.

و دیگر آن که وقتی قریش سراقه بن جعشم را در جستجوی پیغمبر

صلی الله علیه و اله و سلم فرستادند تیری از ترکش خود باو داد و گفت : وقتی بچوپان های من رسیدی این علامت را با نان نشان بده و نزد آن ها بمان و آب و نان میهمان آن ها باش حضرت وقتی بگله داران رسید بزی که آبستن نبود نزد او آوردند و دست بر پستان او کشیده حامله شد و بقدری شیر داد که ظرف ها را پر کرده نوشیدند.

معجزه دیگر آن که برام شریک وارد شد و ام شریک ظرف روغنی که مختصر روغن در آن بود آورد حضرت و اصحاب از آن خورده دعا کرد که ام شریک برکت یابد و در اثر دعای حضرت تا آن زن زنده بود ظرف روغنش از روغن تهی نشد.

و معجزه دیگر این که بعد از نزول سوره تبت ام جمیل (زن ابولهب) خدمت او رسید و ابوبکر حاضر بود و عرض کرد یا رسول الله ام جمیل بر شما غضبناکست و سنگی همراه دارد که می خواهد بر شما پرتاب کند فرمود مرا نمی بیند پس ام جمیل بابو بکر گفت صاحبت کجا است ؟ گفت هر جا که خدا بخواهد گفت. آمده ام که اگر او را به بینم سنک باو بزنم چون من ولات و عزی بد گفته ابوبکر عرض کرد یا رسول الله ترا نمی بیند؟ فرمود نه خدا میان من و او حجاب قرار داده .

و از معجزات حضرت قرآن مجید است که خیره کننده عقل ها است (باین ها علاوه می شود صفات حمیده آن جناب که اگر یادآور شوم سخن به دراز می کشد، یهودیان گفتند ما از کجا علم بمعجزات او پیدا کنیم ؟ موسی بن جعفر علیه السلام فرمود ما از کجا بدانیم که آن چه شما درباره آیات موسی صلی الله علیه می گوئید حقست گفتند ما از نقل راستگویان دانسته ایم فرمود پس صدق گفتار ما را هم از اخبار طفلی که بتلقین الهی و بدون

نقل ناقلین بشما خبر می دهد بدانید گفتند ما شهادت می دهیم بوحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و اله و سلم و این که شما پیشوایان و زمامداران و حجت های خدا بر خلق می باشید،

در این وقت حضرت صادق از جاجست و میان دیده گان مرا بوسیده فرمود : تو قائم بعد از من هستی؛ از این ، جهت (واقفیه) می گویند موسی بن جعفر زنده و قائم آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم او است پس از آن حضرت علیه السلام آنان را پوشانید و بخشش فرمود و مسلمان برگشتند

این حدیث شریف که مشتمل بر ادله اثبات نبوت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله و سلم می باشد بچند طریق اشارت دارد

اول : معجزات و خوارق عاداتی که در زمان آن حضرت برای موجودین در آن زمان مفید بوده و اگر بنقل صحیح برای دیگران ثابت نشود دلیل نیست.

دوم : بشارت انبیاء گذشته به بعثت آن حضرت و اخبار کتب آسمانی بعلامات شخصیه او.

سوم : صفات شریفه و اخلاق حمیده او که بحسب عادت اجتماع آن صفات با آن شدت و قوت در مردم متعارف محال و هر با انصاف عاقلی می تواند از آن صفات بی بمقام نورانیت و منصب خلافت الهی آن حضرت برد .

چهارم مهم ترین و شریف ترین معجزات آن حضرت همین قرآن کریم است که در دسترس جمیع طبقات و همراه خلود حرکت می کند و با این که بصورت ظاهر جز الفاظی که نازل ترین مراتب وجودند (یعنی کیف مسموع و ترکیب بندی بین آن الفاظ که فن هر ادیب و شاعری می باشد.

نیست) معذلك با شهامت خارق العاده بندای عام جمیع افراد بشر را در طول زمان و عمر دهر در صورت میل بمبارزه و انكار انتساب آن بخداوند دعوت بمعارضت با يك دیگر و اتفاق برخلاف خود باوردن همانند و نظیر می نماید و در عین حال اطلاع می دهد كه این امر صورت عمل نخواهد گرفت و خود این اخبار بغیب یکی از وجوه دیگر اعجاز قرآنست و ما اگر بخواهیم وجوه اعجاز قرآن را از حسن ترکیب ، و اشتغال بر کلیه معارف و اخبار از مغیبات و سایر وجوه بیان کنیم كتاب جداگانه می شود.

حدیث چهارم : في الكافي محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن اسحق بن غالب عن ابي عبد الله عليه السلام في خطبة له خاصة يذكر فيها حال النبي صلى الله عليه و اله و سلم و الأئمة عليهم السلام و صفاتهم : فلم يمنع ربنا لحلمه و اناته و عطفه ما كان من عظيم جرمهم ، و قبيح افعالهم ان انتجب لهم احب انبيائه اليه ، و اكرم هم عليه محمد بن عبد الله صلى الله عليه و اله و سلم في حومة العزّ مولده و في دوحه الكرم محتده غير مشوب حسبه ، و لا ممزوج نسبه و لا مجهول عند اهل العلم صفته بشرت به الانبياء في كتبها و نطقت به العلماء بنعتها و تأملته الحكماء بوصفها مهذب لايداني هاشمي لا يوازي ابطحي لايسامي ، شيمته الحياء : طبيعته السخاء مجبول على اوقار النبوة و اخلاقها ، مطبوع على اوصاف الرسالة و احلامها الى ان انتهت به اسباب مقادير الله الى اوقاتها و جرى بامر الله القضاء فيه الى نهاياتها اداه (ادی - وافی) محتوم قضاء الله الى غاياتها ييشر به كلامة من بعدها ، و يدفعه كل اب الى اب من ظهر الى ظهر لم يخلطه في عنصره سفاح و لم ينجسه في ولادته نكاح من لدن ادم الى ابيه عبد الله في خير فرقة و اكرم

سبط وامنع رهط و اكلا، حمل و اودع حجر، اصطفاه الله و ارتضاه و اجتباه و اتاه من العلم مفاتيحه و من الحكم ينابيعه ابتعثه الله رحمة للعباد و ربيعا للبلاد و انزل الله اليه الكتاب فيه البيان و التبيان، قرآنا عربيا غير ذي عوج لعلهم يتقون (يعقلون خ د) قد بينه للناس و نهجه بعلم قد فصله ، و دين قد اوضحه ، و فرائض قد اوجبها ، و حدود حد ها للناس و بينها ، و امور قد كشفها لخلقها و اعلنها فيها دلالة الى النجاة و معالم تدعو الى هداة ، فبلغ رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ما ارسل به ، و صدع بما امر، و ادى ما حمل من انقال النبوة و صبر لربه و جاهد في سبيله ، و نصح نصح لامته ، و دعاهم الى النجاة ، و حتهم على الذكر ، و دلهم على سبيل الهدى بمناهج و دواع اسس للعباد اساس ها ، و منازل رفع لهم اعلامها كي لا يضلوا من بعده ، و كان بهم روفاً رحيماً .

این حدیث شریف صحیح است چون سند مشتمل بر محمد بن یحیی عطار، و احمد بن محمد بن عیسی که در حدیث اول توحید حال آن ها گذشت و حسن بن محبوب (که در حدیث سوم توحید مذکور شد) و اسحق بن غالب اسدی که تقه است می باشد و اسحق از حضرت صادق علیه السلام در ضمن خطبه که در آن حال و صفات پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام را بیان می کند نقل می نماید که فرمود خدا را مانع نشد (چون حلم : و صبر و عطوفت بر بندگان دارد) معاصی بزرگ و اعمال زشت مردم از این که محبوب ترین پیغمبران و گرامی ترین آنان نزد خود (محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله و سلم را پیغمبری بر آن ها انتخاب کند.

کسی که ولادتش در مرکز عزت و شرافت ، و قرارگاهش بر شالوده جود و کرامت می باشد اشتباه در اصل و حسب و آلودگی در عمود و نسب

ندارد، در نزد اهل علم صفات و علامتش پوشیده نیست پیغمبران در کتب آسمانی بوجود شریفش بشارت دادند و علماء بصفتی که در آن کتب بود تصریح باو کردند و حکماء با نظر دقت در روی بآن اوصاف تامل نمودند، در پاکیزگی اخلاق کسی باو نرسد و در شرافت نسب : (هاشمیت) برابر برای او نیست و کسی بالاتر از این پیغمبر ابطحی نباشد، حیا و شرم عادت وجود و سخا طبیعت، و سرشت او بر متانت و وقار و اخلاق نبوت عجین و نهاد او بس که اوصاف و مشقات رسالت منطبع می باشد تا نوامیس مقدرات الهیه زمان نبوت را بآن حضرت رسانید و جریان تقدیر بمشیت حق تعالی سیر و حرکت مقدرات را باو متصل کرد و قضاء میرم خداوند نبی اکرم را تا نهایت تقدیرات معینه (زمان معهود) همراهی نمود، هر امتی امت بعد از خود را بوجود او بشارت می داد و ماده عنصری او از پشت هر پدری بیدر دیگر منتقل و در آن عنصر آلودگی زنا نبود، و از آدم تا پدرش عبدالله نکاح غیر مشروعی ولادتش را ناپاک نکرد.

در بهترین طوائف و شری فترین دودمان و آبرومند ترین اقوام، و عقیف ترین طائفه و پارسا ترین دامن ها وجود یافت خدا او را برگزید و اختیار و انتخاب کرد و کلید های علم، و سرچشمه های حکمت را باو سپرد، بعثت او را لطف بر بندگان و آبادی ممالک قرار داد بر او کتابی را فرستاد که بیان هر امری و تفصیل هر حکمی در او است، قرآنی که بزبان عرب و بدون اعوجاج و خطا است شاید مردم بدانش و تقوی برسند آن قرآن را برای مردم بییان واضح و طریق روشن نازل کرد زیرا در آن قرارداد علم بحقائق اشیاء را بتفصیل و دین واضح و فرائض واجبه، و حدود اجتماعیه را که برای مردم تعیین کرده و امور مهمه را که برای آنان کشف و اعلان

نموده اموری که راهنمای نجاتند و نشانه هائی را که رهبر هدایت می باشند پس رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم امور رسالت را تبلیغ فرمود ، و ماموریت خود را انجام داد و وظیفه سنگین نبوت که بر دوشش نهاده شده بود اداء فرمود و برای صبر، و در راه او تحمل مشقت کرد بامت خود نصیحت ، و آن ها را براه نجات دعوت و بر ذکر خدا و قرآن تشجیع و براه هدایت دلالت فرمود بواسطه طریقه های روشن و دواعی الهیه که شالوده آن ها را برای بندگان خدا تأسیس فرمود و بوسیله منازل علمیه که بیرق های آن را برافراشت تا بعد از آن گمراه نشوند و تا بود بآن ها رافت و رحمت داشت.

این حدیث بر مطالب شریفه دلالت دارد:

اول - مقام اشرفیت خاتم الانبیاء صلى الله عليه و اله و سلم بر جمیع پیغمبران زیرا او را محبوب ترین پیغمبران و گرامی ترین آنان نزد خدا می داند

دوم - این که سنت الهیه در تکامل عقول بشریه و حصول استعداد کامل برای ضبط معارف اسلامی و عمل باحکام الهیه سبب شد که بعد از مرور دهور و آمد و شد تمام انبیاء بعالم ناسوت قدم نهاده و نبوت برسد .

سوم - بشارت انبیاء و رسل به بعثت و رسالتش و اطلاع جمیع اهم بر بعثتش

چهارم : دلالت صفات حمیده آن جناب بر مقام نبوتش پنجم - پاکی نژاد و طهارت مولد او از خلقت آدم تا پدرش عبد الله .

ششم : اشتغال قرآن بر جمیع حقائق و معارف و احکام و این که اگر کسی با تأمل در آن نظر کند و وجدان خود را از دست نداده باشد براه راست هدایت می شود.

ص: 55

هفتم این که پیغمبر اکرم شالوده امامت و وصایت را ریخت و منازل و بیوت خلافت را معین فرمود تا بعد از او مردم گمراه نشوند.

حدیث پنجم فی الکافی محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم عن معویة بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال : ما اکل رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم متکنا منذ بعثه الله الی ان قبضه و ما رؤی رکبته امام جلیسه فی مجلس قط ، و لا صافح رسول الله رجلاً قط فنزع یده من یده حتی یكون الرجل هو الذي ینزع یده و لا کافي رسول الله بسیئة قط . قال الله تعالی : ادفع بالتي هی احسن السيئة ففعل ، و ما منع سائلاً قط ان کان عنده اعطی والا قال یأتی الله به ، و لا اعطی علی الله شیئاً الا جازه الله ان کان ليعطى الجنة فیجیز الله تعالی ذلك له ، قال : و کان اخوه من بعده (و الذي ذهب بنفسه) ما اکل من الدنيا حراماً قط حتی خرج منها ، و الله کان ان ليعرض له الامران کلاهما لله تعالی طاعة فیاخذ باشدهما علی بدنه و الله لقد اعتق الف مملوک لوجه الله تعالی دبیرت فیهم یداه و الله ما اطاق عمل رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من بعده احد غیره و الله ما نزلت برسول الله صلی الله علیه و اله و سلم نازلة قط الا قدمه فیها نقه منه به و ان کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لیبعته برایتة فیقاتل جبرائیل عن یمینه و میکائیل عن یساره ثم ما برجع حتی یفتح الله تعالی له.

این حدیث صحیح و معتبر است چه آن که محمد بن یحیی احمد بن محمد بن عیسی که حالشان در حدیث اول توحید بیان شد. از علی بن حکم کوفی ثقة از ابوالحسن معویة بن وهب بجلی ثقة صحیح الحدیث از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم از بدایت بعثت تا نهایت حیات در وقت غذا خوردن تکیه بدست نفرمود ، و در مقابل همنشین هرگز زانوهای مبارکش دیده نشد و هرگز با کسی مصافحه نفرمود

که دست خود را از دست او بیرون آورد تا آن شخص دست خود را از دست پیغمبر بیرون بیاورد و رسول گرامی هرگز بد را به بد مکافات نفرمود: خداوند می فرماید بد را بخوب مکافات کن و همین طور کرد و هرگز سائلی را رد نفرمود اگر چیزی موجود داشت می بخشید والا می فرمود خداوند لطف می کند و چیزی را بر عهده الهی عطا نکرد جز آن که مورد اجازه حق تعالی واقع گردید اگر بهشت را می بخشید خداوند تعالی اجازه می فرمود.

می فرماید: و برادر پیغمبر (علی) هم بعد از آن جناب بخدائی که او را نزد خود برد قسم - هرگز چیزی را بحرام از دنیا تصرف نکرد تا از دنیا رفت بخدا قسم اگر دو چیز که هر دو طاعت خدا بودند برای او اتفاق می افتاد آن چه را که زحمت آن بر وجود مبارکش بیشتر بود اختیار می کرد بخدا قسم در راه خدا هزار بنده که در خرید آنان دست های شریفش مجروح شده بود بزحمت دست و کسب و کار آن ها را تحصیل فرموده بود آزاد کرد بحق خدا کسی یارای اعمال رسول الله را بعد از آن حضرت جز علی علیه السلام نداشت و بخدا قسم هیچ بلیه و حادثه مهمی بر پیغمبر (ص) وارد نمی شد مگر آن که بواسطه وثوق آن جناب بعلی علیه السلام علی علیه السلام را پیشرو آن حادثه قرار می داد و هر وقت رسول گرامی علی را با بیرق بجنک می فرستاد، جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ بکمک آن حضرت می جنگیدند و مراجعت نمی کرد تا خداوند فتح و ظفر را نصیبش می فرمود.

در این حدیث مختصری از مکارم اخلاق حضرت چه انفرادی و چه اجتماعی بیان شده اما انفرادی: غذا خوردن حضر تست که در طول زمان نبوت در حال تکیه کردن بدست غذا تناول نفرمود یعنی تواضع او بخدا

بحدی بود که در غذا خوردن هم که نعمت الهیست مؤدب بود، و بطوری منسلخ از خود خواهی و منسلب از هوا بود که بدست تکیه دادن را هم برای خودنمایی یا راحت سزاوار نمی دانست

و اما اخلاق اجتماعی آن حضرت این که با هر کس همنشین بود زانو ها را در بغل گرفته (بحال چمباتمه) جلوس می فرمود پس مرئی نشدن زانو در مقابل همنشین کنایه است از تواضع در نشستن و باز اگر دست در دست کسی بعنوان تلافی و مهربانی می گذاشت دست از دست او نمی کشید که موجب رنجش خاطر و اظهار کلال بر ادامه مؤانست باشد.

و نیز در طول زمان پیامبری با آن چه ضرورت تاریخ اسلام شاهد جنایات خویش و بیگانه بر آن حضرت است بطور کلی بد را بخوب تلافی کرد و اگر کسی اندک وجدان داشته باشد آشکارا تصدیق می کند که عادات محالست کسی با آن شرافت معنوی و منصب الهی و قصد خالص و عمل باک و ارشاد عمومی مورد تهمت های ناروا از جادوگری و دروغگوئی، و دیوانگی و کهنات و افسانه سرائی و امثال ذلك بشود و گاهی باسنک و زمانی باسیلی و بار دیگر با عباه که بگردن نازنینش بیندازند اذیت شود و از روی کمال خلوص بدون شائبه سالوس و ریا همان اشخاص مورد عطوفت قرار بدهد عبث نیست که در حدیث سابق دلیل بر نبوت آن جناب روحی فداه را همین اخلاق شریفه دانسته عطاء بن مالک عبا بگردن حضرت می اندازد و پیچیده و فشار می دهد و می گوید: بمن بخششی فرما رنك مبارك کلکون و با لبخند دستور می دهد که چیزی بعبا بخشند و مکارم اخلاق حضرت در احادیث متعدده بیان شده و چون غرض اختصار است من باب تیمن باین حدیث قناعت شد

فصل سوم: در امامت و در آن پنج حدیث است

حدیث اول: فی الکافی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن زرارة قال قلت لأبي جعفر علیه السلام اخبرني عن معرفة الامام منكم واجبة على جميع الخلق فقال: ان الله تعالى محمداً صلى الله عليه و اله و سلم الى الناس اجمعين رسولا و حجة الله على جميع فی ارضه فمن آمن بالله و بمحمد رسول الله و اتبعه و صدقه فان معرفة الامام منا واجبة علیه و من لم يؤمن بالله و برسوله و لم يتبعه و لم يصدقه و يعرف حقهما فكيف تجب علیه معرفة الامام و هو لا يؤمن بالله و برسوله و يعرف حقهما قال، قلت فما تقول فيمن يؤمن بالله و برسوله في جميع ما انزل الله ايجب على اولئك حق معرفتكم؟ قال، نعم اليس هولاء يعرفون فلاناً و فلاناً قلت بلى قال اترى ان الله هو الذي اوقع في قلوبهم معرفة هؤلاء و الله ما اوقع ذلك في قلوبهم الا- الشيطان، لا و الله ما الههم المؤمنين حقنا الا الله.

این حدیث صحیحست چون محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب سراد که حال هر سه گذشت از هشام بن سالم - که نجاشی و علامه درباره او ثقة ثقة می نویسند - از زرارة بن اعین که صفات فضل و دین در او جمع و ثقة و در روایت صادق القول است روایت کرده که می گوید بحضرت باقر عرض کردم، آیا واجبست بر تمام مردم شناختن امام از شما خانواده را فرمود، خداوند تعالی محمد صلی الله علیه و اله و سلم را بر خلق بر سالت فرستاد و او حجت خدا بر تمام خلق زمینست پس کس ایمان بخدا دارد و بمحمد فرستاده خدا و پیرو آن حضرت می باشد و تصدیق باو می کند معرفت امام از ما خانواده بر او واجبست، و هرکس

ایمان بخدا و پیغمبر نیاورد و پیغمبر را متابعت و تصدیق نکند و معرفت بحق خدا و پیغمبر نداشته باشد چگونه معرفت امام بر او واجب باشد با این که ایمان بخدا و رسول و معرفت بحق شان ندارد عرض کردم چه می فرمائی درباره کسی که ایمان بخدا و پیغمبرش داشته باشد و تصدیق پیغمبر در آن چه خدا نازل فرموده (از احکام) نماید آیا بر این دسته شناختن شما واجب است؟ فرمود: آری آیا اینان (اهل سنت) معرفت بفلان و فلان (ابوبکر و عمر) ندارند عرض کردم چرا فرمود: آیا عقیده ات اینست که خدا معرفت آن ها را در دل این جماعت قرار داده باشد بخدا قسم غیر از شیطان کسی معرفتش ان را در قلب این جماعت وارد نکرده بخدا قسم حق ما را در قلب مؤمنین جز خدا کسی الهام نکرده.

این حدیث شریف و احادیث دیگری که در مضمون با آن اتحاد دارند دلالت دارد بر حکم عقل بوجوب معرفت امام چه آن که در عقاید حقه - که مطلوب در آن علم و یقینست و جوب تعبدی معنی ندارد پس از روی عقل باید بحکم عقل اعتقاد بامام پیدا کرد و طریق آن را در این حدیث ارشاد فرموده که ایمان بخدا و تصدیق پیغمبر است.

توضیح آن اینست که بعد از اعتقاد بصانع - بیانی که گذشت اعتقاد بنبی از راه قاعده لطف که برگشت آن (چنان چه شنیدی) بحکمت و رحمت خدا است لزوم وجود امام بعد از رفتن پیغمبر از دنیا ثابت می شود زیرا طباع بشر مسجل بر شهوات و آمیخته با عواطف مادیست و اگر برای پیغمبر جانشینی نباشد عقلا مردم بازگشت بهمجیت و جاهلیت می کنند و لذا است که در دعای معروف می خوانیم اللهم عرفنی نفسك فانك ان لم تعرفنی نفسك لم اعرف رسولك اللهم عرفني رسولك فانك ان لم

تعرفنی رسولك لم اعرف حجتك اللهم عرفنی حجتك فانك ان لم تعرفنی حجتك ضللت عن دینی.

که ضلال از دین لازمه عدم عرفان حجت است و لزوم بقاء بر دین مستلزم جعل آن از طرف خدا است چنان چه عرفان حجت لازمه معرفت نبی که از لوازم معرفت (الله) است می باشد از این جهت در همین حدیث می فرماید کسی که ایمان بخدا و پیغمبر نیاورد و حکمت الهیه را نشناسد و رحمت عامه دائمه نبی را تصدیق نکند چگونه عقل او را ملزم بمعرفت امام که قطع نظر از طولیت در رتبه طولیت در تحقق دارد می نماید و باین بیان معلوم شد که این حدیث ربطی بمسئله تکلیف کفار باصول عقائد ندارد بلکه نظر بقاعده (لطف) و کشف عقل لزوم جعل امام و وجوب معرفت او را دارد پس توهم این که کفار بشرایع اسلام مکلف نیستند از این حدیث فاسد است.

حدیث دوم: فی الکافی محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب السراد عن اسحق بن غالب عن ابی عبدالله فی خطبة له یذكر فیها حال الائمة علیهم السلام وصفاتهم ان الله تعالى اوضح بائمة الهدی من اهل بیت نبینا عن دینه و ابلغ بهم عن سبیل منهاجه و فتح بهم عن باطن ینابیع علمه فمن عرف منامة محمد الواجب حق امامه وجد طعم حلاوة ایمانه و علم فضل طلاوة اسلامه لان الله تعالى نصب الامام علماً لخلقه . و جعله حجة علی اهل مواده و عالمه ، و البسه الله تعالى تاج الوقار و غشاه من نور الجبار یمد بسبب إلى السماء لا ینقطع عنه مواده و لا ینال ما عند الله الا بجهة اسبابه و لا یقبل الله اعمال العباد الا بمعرفته فهو عالم بما یرد علیه من ملتبسات الدجی و معمیات السنن و مشبهات الفتن فلم یزل الله

تعالى يختارهم لخلقه من ولد الحسين عليه السلام من عقب كل امام يصطفاهم لذلك و يجتباهم و يرضى بهم لخلقه و يرتضيهم كلما مضى منهم امام نصب لخلقه من عقبه اماماً علماً بيناً و هادياً نيراً و إماماً قيماً حجة عالمات من الله يهدون بالحق و به يعدلون حجج الله و رعاته على خلقه يدين بهم العباد و يستهل بنورهم البلاد، و ينمو ببركتهم التلاد جعلهم الله حياة للانام و مصابيح للظلام و مفاتيح الكلام و دعائم الاسلام جرت بذلك فيهم مقادير الله على محتومها فالامام هو المنتجب المرتضى و الهادي المنتجي و القائم المرتجي اصطفاه الله بذلك و اصطنعه على عينه في الذر حين ذراه و في البرية حين برأه ظلاً قبل خلق نسمة عن يمين عرشه محبواً بالحكمة في عالم الغيب عنده اختاره بعلمه و انتجبه الطهره بقية من آدم عليه السلام و خيرة من ذرية نوح و مصطفى من آل ابراهيم و سلالة من اسمعيل و صفوة من عتره محمد صلى الله عليه و اله و سلم لم يزل مرعياً بعين الله يحفظه و يكلاه بستره مطروداً عنه حبائل ابليس و جنوده مدفوعاً عنه وقوب الغواسق و نفوث كل فاسق مصروفاً عنه قوارف السوء ، ميراً عن العادات محجوب عن الافات معصوماً من الفواحش كلها معروفاً بالحلم و البرفى يفاعه منسوباً الى العفاف و العلم و الفضل عند انتهائه مسنداً اليه امر والده صامتاً عن المنطق فى حيوته فاذا انقضت مدة والده الى ان انتهت به مقادير الله إلى مشيته و جاءت الارادة من الله فيه الى محبته و بلغ منتهى هدة والده فمضى و صار امر الله اليه من بعده وقلده دينه و جعله الحجة على عباد و قيمه في بلاده و ايده بروحه و اتاه علمه و انباه فضل بيانه و استودعه سره و انتدبه لعظيم امره و انباه فضل بيان علمه و نصبه علماً لخلقه و جعله حجة على اهل عالمه و ضياء لاهل دينه و القيم على عبادة رضى الله به اماماً لهم استودعه سره و استحفظه علمه و استخباه حكمته و استرعاه لدينه ، و

انتدبه لعظیم امره و أحیا به مناهج سبيله و فرائضه و حدوده فقام بالعدل عند تحير اهل الجهل و تحير أهل الجدل بالنور الساطع و الشفاء النافع بالحق الابلج و البيان اللائح من كل مخرج على طريق المنهج الذي مضى عليه الصادقون من آبائه عليهم السلام فليس يجهل حق هذا العالم الاشقى و لا يجحده الاغوى و لا يسد عنه الاجرى على الله تعالى .

سند این حدیث عین سند حدیث چهارم نبوتست و این حدیث همان خطبه حضرت صادق علیه السلام است که گذشت و در بیان حال ائمه و صفات شان می فرماید خداوند عالم دین و احکام خود را بوجود ائمه هدی از دودمان پیغمبر واضح نمود و راه شرع را بسبب آن ها روشن و باطن سرچشمه های علم را بر آن ها گشود پس هر کس از امت محمد صلی الله علیه و اله و سلم معرفت بحق امام پیدا کند طعم شیرینی اعتقاد را چشیده و بشرافت بهجت و جمال اسلام پی می برد زیرا خداوند عالم اما مرا برای راهنمایی خلق بامامت نصب فرموده و حجت بر اهل عالم و آنان که از فیوضات الهی بهره مند می شوند قرار داده تاج و قار بر سر و بنور حیاء او را پوشانیده استمداد امام از عالم بالا و فیوضات الهیه از او قطع نمی شود جز بناموس اسباب و علل بفیض الهی کسی نمی رسد خداوند اعمال بندگان را بدون معرفت امام قبول نمی کند اما مست که عالمست به هر چه بر او وارد می شود از مطالب مشتبّه و تیره و قوانین و احکام نهانی و نامعلوم و حوادث و فتن مشکله خداوند همواره ائمه پس را برای خلق از اولاد حسین علیه السلام دنبال هر امامی (بتعاقب) اختیار می فرمود و آنان را برای همین جهت (ارشاد مردم بمعارف و احکام) بر می گزید و انتخاب می کرد و برای مردم آنان را می پسندید هر امامی که از دنیا می رفت بعد از او برای بندگان خود پیشوائی راهنما و آشکار و رهنمائی روشن و

امامی سر رشته دار و حجتی دانا نصب می فرمود .

امامانی که منصوب از طرف خدا و یحق هدایت می کنند و راه عدالت می سپرند که حجت های الهی و سخنگویان حق و نگهبانان خلق (از ضلالت و گمراهی) می باشند بسبب آن ها مردم متدین و بنور آنان عالم روشن و ببرکت ایشان برکات و نعم فزونی می یابد.

خداوند آن ها را حیات (حقیقی مردمان) و چراغ های تاریکی و کلید های سخن و ستون های اسلام قرار داده جریان تقدیر حق درباره آنان بطور حتم چنین بوده پس امام گلچین شده ایست پسندیده و راهنمائیست برگزیده و فرمانروائیست که هدف آرزو ها است خداوند امام را باین صفات برگزیده و بدست قدرت در ملا علی باین صفات آراسته و در عالم ناسوت در لباس بشریت آورده قبل از خلقت هر موجودی بطرف راست عرش پرتوی از خدا و در عالم غیب بقرب احدیت صندوق حکمت الهی بود ، بعلم لانهائی خود (بر فضائل و کمالات امام) او را بامامت اختیار و بسبب پاکی نهاد وی (عصمت) او را انتخاب فرمود بقیه آدم و بهترین ذریه نوح و برگزیده آل ابراهیم و دودمان اسمعیل و پاکیزه ترین عترت محمد صلی الله علیه و اله و سلم می باشد.

مورد رعایت و حفظ الهی و مصون بستر حقست دام های شیطان و جنودش از او دور و تیرگی های جهل و نادانی پیرامون او نگردد و نفس ناباک آلودگان بساحتش نرسد اخلاق زشت و عیوب ننگین و افات در او نباشد از معاصی و اعمال زشت معصوم باشد در بدایت عمر بحلم و نیکوئی معروف و تا نهایت بعفت و دانش و فضل موصوف منصب ولایت از پدر با وارث می رسد و در ایام حیات پدر مطیع امر او است تا زمانی که بتقدیر الهی

ایام خلافت پدرش سپری شده و نوبت حجیت باو برسد پدر بزرگوارش از دنیا رفته و امر الهی باو منتقل می گردد و خداوند زمام دین را بدست او قرار داده و بر بندگان خود پیشوا و حجتش می نماید و در عالم او را فرمانروا می کند و از طرف خود او را مؤید داشته و خزینه دار عام خود می فرماید ، و او را مطلع بر حقائق الهیه و مورد اسرار غیبیه فرموده ، و بعلم ربوی با اطلاعش می کند و او را علم هدایت و حجت بر اهل عالم و روشنائی ارباب دیانت و قیم و سالار بندگان می نماید خداوند به پیشوائی او بر خلق راضی و رازدار خود ، و حافظ علم خویش و خلوت سرای حکمت ازلیه اش می کند پاسبانی دین را باو تحویل و باین امر بزرگ کسبش فرموده و طریق مستقیم احدیت و واجبات شرعیه و حدود اجتماعی را باو زنده می دارد، و زمانی که بمنصب رسید بعدالت رفتار می کند وقتی نادانان حیران ، و صاحبان جدال در صدد اضلالند با نورافکن علم و دانش ، و معالجه نافع (امراض قلبیه) و حق روشن و بیان واضح و روشنی که پدران بزرگوار و نیاکان راست گویش بران حرکت کرده اند ، پس جاهل بحق امام غیر از شقی و بدبخت و منکر مقام وی جز گمراه و نادان و مانع از پیشرفت در امور دینی غیر از متجاسر بر خدا نباشد.

از این حدیث شریف استفاده می شود که نصب امام منحصرأً از طرف حق تعالی می باشد ، و این مطلب مطابق عقل صریحست زیرا چنان چه معلوم شد دین عبارتست از کلیه احکام و دستورات مفید بحال معاش و معاده ردم و چنان چه عقول بشر احاطه بر جهات احکام و مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی دنیوی و اخروی ندارد همین طور از شناختن عالم باین امور عاجزست بعلاوه کسی که مقهور هوا و اسیر دام شیطانست چگونه می تواند سالار قوم ، و

زامدار مردم باشد و عین همین مطلب از مجموع این خطبه شریفه معلوم می شود (اما) مقام عصمتش از کلمه : (معصوماً من الفواحش) و جمله : (و انتجبه لطهره) و مقام علمش از امثال : (اتاه علمه و انباء فضل بیان علمه ، مستفاد می گردد و بطور مسلم مقام جعل و نصب جانشین نبی صلی الله علیه و اله و سلم نمی تواند باختیار مردم باشد چون علاوه بر آن چه گفته شد تاریخ دو چیز را تا بحال در نصب پیشوان شان نداده یکی اتحاد ، آراء ، و یکی ضعف آراء ، و در روایت عبدالعزیز بن مسلم هم که بواسطه ضعف سند از ذکر آن خودداری کردیم می فرماید امامت بالاتر و برتر و عمیق تر از آنست که عقل مردم بآن احاطه کند ، یا در دسترس نظریه عمومی قرار گیرد یا بسیلقه و ذوق خود بتوانند امامی را به پیشوائی اختیار کنند و در آن روایت شریفه اشاره به پیشوایان مردم در احکام دین از حضرت ابراهیم بعد با استدلال بآیات قرآن شده است طالبین فیض مطالعه و دقت در آن بکافی شریف رجوع کنند.

حدیث سوم : فی الکافی العدة عن احمد بن محمد بن خالد البرقي عن ابي هاشم داود بن القسم الجعفری عن ابي جعفر الثاني عليه السلام قال : اقبل امير المومنين عليه السلام و معد الحسن بن علی علیهما السلام و هو متکی علی ید سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس اذا قبل رجل حسن الهيئة و اللباس فسلم علی امير المومنين عليه السلام فرد علیه السلام فجلس ثم قال یا امير المومنين أسئلك عن ثلث مسائل ان اخبرتني بهن علمت ان القوم ركبوا من امرک ما قضی علیهم و ان ليسوا بمأمونين في دنياهم و آخرتهم و ان تكن الأخری علمت انک و هم شرع سواء فقال له امير المومنين عليه السلام سلني عما بدالك قبل اخبرني عن الرجار اذا نام این يذهب روحه ؟ و عن الرجل كيف يذكر و ينسى ؟ و عن الرجل كيف

ص: 67

روایت کرده که می فرماید حضرت امیر علیه السلام با فرزندش حضرت مجتبی علیه السلام در مسجد الحرام داخل شدند در حالی که تکیه بدست سلمان رضی کرده بود بعد از آن که داخل شده و نشست شخصی خوش منظر با لباس پاکیزه وارد شد و بر آن حضرت سلام کرده جواب دادند و نشست پس از آن عرض کرد یا امیر المومنین سه سؤال دارم که اگر جواب دادی معلوم می شود معامله که مردم با شما کردند سبب شقاوت ابدیه آن ها است ، و در امور دنیویه و اخرویه خائنند و امانت ندارند و اگر جواب ندادی می فهمم تو هم یکی هستی مانند آنان فرمودند هر چه می خواهی پرس عرض کرد در وقت خواب روح بکجا می رود و انسان چه گونه گاهی مطلبی را بیاد دارد و گاهی فراموش می کند و بچه جهت اولاد بعمو و خالو شبیه می شود علی علیه السلام به حضرت مجتبی علیه السلام فرمود جواب او را بده حضرت جواد علیه السلام می فرماید حضرت مجتبی جواب داد و آن شخص گفت شهادت می دهم بیگانگی خدا و همیشه شهادت می داده ام و شهادت می دهم برسالت محمد و صلی الله علیه و اله و سلم و همیشه شهادت می داده ام و شهادت می دهم تو جانشین پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و حجت بالغه او بکف کفایت می باشد (و اشاره بعلی علیه السلام کرد) و تا بوده ام شهادت می داده ام و شهادت می دهم تو جانشین علی علیه السلام و سر رشته دار امر اولی (و اشاره کرد بحضرت مجتبی علیه السلام) و شهادت می دهم حسین بن علی علیه السلام جانشین برادر و بعد از او قائم بحجتش می باشد ، و شهادت می دهم علی بن الحسین علیه السلام بعد از او امر امامت را بدست دارد و شهادت می دهم محمد بن علی علیه السلام القائم بامر علی بن الحسین است و شهادت می دهم جعفر بن محمد قیام بامری که محمد بن علی می نماید خواهد کرد و شهادت می دهم موسی قائم بامر خلافت جعفر بن محمد می باشد و شهادت می دهم

علی بن موسی قائم بامر موسی بن جعفر است و شهادت می دهد محمد بن علی قائم بامر علی بن موسی است و شهادت می دهد علی بن است و شهادت می دهد علی بن محمد قائم بامر محمد بن علی است و شهادت می دهد حسن بن علی قائم بامر علی بن محمد می باشد و شهادت می دهد بخلاف مردی از نسل حسین که بکنیه و نام ذکر نمی شود تا خلافتش ظاهر و امامتش آشکارا شود، و عالم را پر کند از عدالت بعد از آن که مملو از جنایت باشد و سلام و رحمت خدا بر تو باد یا امیر المومنین سپس برخواسته بیرون رفت و حضرت امیر علیه السلام فرمود: فرزندانم همراه او برو و ببین کجا می رود حضرت مجتبی علیه السلام بعد از آن که بیرون رفت فرمود بمجردی که پای خود را از مسجد بیرون گذاشت معلوم نشد بکجا رفت (از نظر ناپدید شد) پس برگشتم و بامیر المومنین عرض کردم و فرمود: آیا می شناسی او را؟ عرض کردم خدا و پیغمبر و امیر المومنین بهتر می شناسند فرمود او خضر است.

این حدیث شریف ائمه هدی و منصوبین از قبل خدا و جانشینان خاتم الانبیاء را صلی الله علیه و اله و سلم باسما مبارکه معین می فرماید و این حدیث با حدیث لوح جابر (که بطرق مستفیضه) بلکه نزدیک بتواتر ثابت شده برابر و مخصوصاً در تعیین اسماء مقدسه با حدیث کافی از ابوبصیر که بواسطه اشتغال سند بر ضعفاء ذکر نشد برابر است و نصوص متواتره که دلالت دارند بر این که پیغمبر گرامی و ائمه هدی یکی بعد از دیگری اوصیاء خود را معین فرموده اند در کتب احادیث مذکور است.

و این حدیث شریف کفایت می کند و دلالت دارد بر این که منصب امامت منصبی است ازلی که جمیع انبیاء بر آن مطلع بوده اند و قضیه خضر شاهد بر اینست که غرض خضر اتمام حجت بر مردم بوده بدلیل آن که

بعد از اقرار بوصایت امیر المومنین علیه السلام می گوید: همیشه شهادت می داده ام یعنی ولو قبل از آن که حضرت امیر بعالم دنیا قدم بگذارد.

المیدان الاسلام حدیث چهارم : فی توحید الصدوق ابی رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن سعید عن فضالة بن ایوب عن ابان بن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول ان الله عز و جل خلقا خلقهم من نوره ، و رحمه من رحمته لرحمته فهم الله الناظرة و اذنه السامعة ، و لسانه الناطق فی خلقه باذنه و أمناؤه علی ما انزل من عذر او نذر ، او حجة فیهم یمحو السيئات ، و بهم یدفع الضیم و بهم ینزل الرحمة و بهم یحیی میتا و بهم یمیت حیا ، و بهم یتلی خلقه ، و بهم یقضی فی خلقه قضیته قلت : جعلت فداك و من هؤلاء ؟ قال : الاوصیاء .

این حدیث صحیح است زیرا شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی رضوان الله علیه که شیخ مشایخ طائفه امامیه که علماء او را تقه می دانند و صدوق نام نهاده اند و بدعا حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه قدم بدنیا نهاده از والد ماجدش علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی قده که شیخ، و فقیه و ثقة قمیین می باشد روایت کرده و او از احمد بن محمد بن عیسی و او از حسین بن سعید اهوازی (که حالشان در حدیث اول توحید گذشت) و او از فضالة بن ایوب ازدی (که از اصحاب کاظم علیه السلام و در حدیث تقه و در دین مستقیم است) و او از ابان بن عثمان (که کشی او را توثیق کرده و از اصحاب اجماعست) و او از حضرت صادق روایت کرده که فرمود : خدا را بندگان است که بنور خود آنان را خلقت فرموده و برای رحمت بر بندگان آن ها را مورد رحمت از لطف خود قرار

داده پس آنهايند ديده بيناي حق و گوش شنوای حق ، و زبان گويای حق در بندگان خدا - باذن خدا - و آنان امناء الهی در کلیه احکام ، و حجت خدا در خلقتند ، خداوند بواسطه آن ها گناهان را می بخشد و ظلم را از میان بر می دارد ، و بسبب فیض وجودشان رحمت خود را نازل می فرماید، و به سبب ایشان مرده را زنده و زنده را می میراند ، ولایت آن ها سنک محک

بندگان خدا است بجهت آن ها قضاء الهی در خلق جاریست عرض کردم فدایت شوم این جماعت کیانند؟ فرمود : جانشینان پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم.

در این حدیث اشاره بمقام شامخ ائمه هدی علیهم السلام شده و و این که آن ها ظل الله اند و از پرتو نور حدیث خلق شده اند و از این مقام منبع بوحدت حقه ظلیه تعبیر شده) و اجمال آن اینست که : ائمه هدی علیهم السلام متخلق باخلاق الهیه و متصف بصفات ربوبیه و جامع جمیع صفات جلال و جمال و کمال حقند، بدون امکان وجوب وجود در آن ها زیرا به تصریح عقل و حکم نقل مقام وجوب وجود منحصر بواجب تعالی است (و در سابق مذکور شد که واجب اول اول واجب و تکرار در حقیقت او معقول نیست) و با قطع نظر از مرحله وجوب وجود اشمال موجودی بر جمیع حظوظ وجود دال بر سعة قدرت واجب الوجود است و چه قدر معارضة عقل و وهم شدید و اکید است که پاره از قاصرین اعتقاد بحضوری بودن علم امام با رؤیت جمیع مبصرات و شنیدن جمیع مسموعات را غلو دانسته - و بلکه - نقله روایات وارده در فضائل معصومین علیهم السلام را غالی و روایت آن ها را بهمین جهت ضعیف شمرده اند و لذا - غالب روایاتی که در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل شده - باصطلاح رجالی - ضعیف شمرده می شود با این که مضامین عالیه آن ها بطوری مطابق با ادله

عقلیه و اسلوب آن ها بقدری فصیح و بلیغست که صدورش از غیر امام تا بسرحد امتناع عادی بعید است پس هیچ استبعاد مکن در کمالات اهل بیت علیهم السلام و آنان که اذن الله و عین الله ، و لسان الله می باشند : و بطفیل وجودشان رحمت الهی بر بندگان نازل می شود و حیات و ممات موجودات بستگی بآن ها دارد و کار پاکان را قیاس از خود مگیر (و ما در رساله علم امام اشاره ببعض مطلب کرده ایم.

حدیث پنجم : فی اکمال الدین حدثني محمد بن ابراهيم بن اسحق قال حدثني ابو علي بن همام قال سمعت محمد بن عثمان العمري يقول سمعت ابي يقول سئل ابو محمد الله الحسن بن علي و انا حاضر عنده عن الخبر الذي روى عن آباءه عليهم السلام ان الارض لا تخلو من حجة الله على خلقه الى يوم القيمة و ان من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية و قال عليه السلام ان هذا حق كما ان النهار حق فقيل له يابن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فمن

الحجة و الامام بعدك فقال م ح م د و هو الامام و الحجة بعدى من و لم يعرفه مات ميتة جاهلية اما ان له غيبة يحار فيها الجاهلون ، و يهلك فيها المبطلون ، و يكذب فيها الوقتون ثم يخرج فکانى انظر الى الاعلام البيض تخفق فوق راسه بنجف الكوفة

این حدیث شریف معتبر است و باصطلاح قدماء صحیحست زیرا صدوق علیه الرحمة از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی روایت کرده که از مشایخ او بوده (و ظاهراً رسم نبوده است که شیخ اجازه را توثیق کنند بواسطه وضوح حال و عدم احتیاج بتوثیق خصوصاً وقتی شیخ صدوق بعد از ذکر نام او طلب رحمت از خدا برای او می نماید و او از علی بن همام که تقه می باشد و او از ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری (بفتح عین) که

دوم وکیل و نائب خاص حضرت حجت و منزلت او در نزد شیعه عظیم است و او از پدر بزرگوارش که اول نائب خاص و مقام او مانند مقام فرزند شریفش در طائفه امامیه جلیست روایت کرده که گفت من نزد امام یازدهم بودم که از آن حضرت سؤال شد این خبر که از پدران شما رسیده که زمین تا روز قیامت از حجت خدا بر خلق خالی نمی ماند و این خبر که هر کس که بمیرد و امام وقت و زمان خود را شناسد مردنش بر جاهلیت و کفر است

صحیحست یا نه فرمود ، بلی مانند روز روشن صحیح و حقست عرض شد ای فرزند رسول خدا حجت و امام بعد از شما کیست فرمود فرزندانم (م ح م د) که امام و حجت بعد از منست و هر که بمیرد و او را شناسد مردنش مردن جاهلیت است آگاه باشید غائب می شود ، و این قدر غیبتش طولانی می گردد که نادانان درباره او حیران و سرگردان شده و اهل باطل و گمراهان بهلاکت (ضلالت) می رسند و آنان که وقت برای ظهورش معین می کنند دروغ می گویند و پس از این غیبت طولانی ظاهر می شود و مثل آن که الان می بینم بیرق های سفیدی که بالای سرش در نجف کوفه در حرکت و اهتزاز است.

از این حدیث شریف چند مطلب معلوم می شود :

اول : این که نعمت وجود و نعمت هدایت توام و همدوشست و تا عالم باقیست حجت خدا بر خلق موجود خواهد بود

دوم : این که ایمان بمعنی صحیح و مفید ولایت ائمه معصومین علیهم السلام است و اگر کسی بدون ولایت آن ها از دنیا برود بکفر و ضلالت مرده و ناجی نیست.

سوم : این که خاتم الاوصیاء (م ح م د) بن الحسن العسکری است

و اشخاصی که ادعای مهدویت می کنند و نام آن ها مطابقت با این اسم شریف ندارد و نسب آن ها غیر از این نسبت دروغگو و بدعت گذارانند .

چهارم: آن که زمان ظهور آن حضرت معین و معلوم نیست و بحدس و تخمین یا از روی دلخواهی هر کس وقت برای ظهور معین کرد قول او نیست و باید او را دروغگو دانست ، و بکلام او اعتناء نکرد .

پنجم : این که زمان غیبت بدر از کشیده ، و اسباب حیرت و ضلالت دراز و امتحان اهل اسلامست، و این مطلب در روایات متعدد نزدیک بتواتر ثابت شده

ششم : این که ظهور آن حضرت مسلم و قطعی است بطوری که امام امامت بنصب العین مشاهده می کند، و کتب فریقین (شیعه و سنی) متفق بر این مطلب است که اگر بیش از يك روز بعمر دنیا باقی نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی می فرماید که مصلح کل و امام بحق ظاهر گردیده عالم را از عدل و داد پر کند چنان چه از ظلم و جور پر شده باشد و بر شیعیان لازم و واجبست انتظار فرج و صبر در غیبت آن مولای مطلق و دعا در تعجیل آن (اللهم ارنا طلعتة الرشيدة ، و احشرنا معه و مع آبائه الطاهرين)

فصل چهارم: در واجبات شرعیه

و در آن پنج حدیث است

حدیث اول : في الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه و عبدالله بن الصلت جميعا عن حماد بن عيسى عن حريز بن عبدالله عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال بنى الاسلام على خمسة اشياء على الصلوة و الزكوة و الصوم

ص: 74

و الحج و الولاية قال زرارة فقلت و اى شئى من ذلك افضل فقال : الولاية افضل لانها مفتاحهن و الوالى هو الدليل عليهن قلت ثم الذي يلي ذلك في الفضل فقال : الصلوة ان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال : الصلوة عمود دينكم قال: قلت ثم الذي يليهما في الفضل قال الزكوة لانه قرنهما بها و بدء بالصلوة قبلها و قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم الزكوة تذهب الذنوب قلت : و الذي يليها في الفضل قال : الحج قال الله عز و جل و الله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا و من كفر فان الله غنى عن العالمين ، و قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم الحجة مقبولة خير من عشرين صلوة نافلة و من طاف بهذا البيت طوافاً أحصى فيه اسبوعه و احسن ركعتيه غفر له و قال فى يوم عرفة و يوم المزدلفة ما قال قال قلت : فماذا يتبعه قال الصوم قلت و ما بال الصوم صار اخر ذلك اجمع قال : قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم الصوم جنة من النار قال : ثم قال : ان افضل الاعمال ما اذا انت فاتك لم تكن منه توبة دون ان ترجع اليه فتؤديه بعينه ان الصلوة و الزكوة و الحج و الولاية ليس ينفع شتى مكانها دون ادائها و ان الصوم اذا فاتك او قصرت او سافرت اديت مكانه اياما غيرها و جزيت ذلك الذنب بصدقة و لاقضاء عليك ، و ليس من تلك الاربعة شئى يجزيك مكانه غيره قال ثم قال : ذروة الامر و سنامه و مفتاحه و باب الاشياء و رضى الرحمن الطاعة للامام عليه السلام بعد معرفته ان الله تعالى يقول من يطع الرسول فقد اطاع الله من تولى فما ارسلناك عليهم حفيظا اما لوان رجلا قام ليله و ص-ام نهاره ، ماله و حج جميع دهره و لم يعرف ولاية ولى الله فيواليه و يكون جميع اعماله بدلالته اليه ما كان على الله عز و جل حق في نوابه ، و لا كان من اهل الايمان ثم قال ، اولئك المحسن منهم يدخاه الله الجنة بفضل رحمته.

این حدیث شریف صحیحست زیرا علی بن ابراهیم قمی (که حالش در حدیث دوم توحید معلوم شد از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی (که اول ناشر احادیث اهل بیت در قم و شیخ اجازه می باشد) و علماء روایات او را تلقی بقبول کرده اند و در سابق شنیدی توثیق مشایخ اجازه بواسطه وضوح امر، متداول نبوده و عبدالله بن سعد قمی که تقه و روایات او موجب سکون نفس است روایت کرده ، و هر دو از حماد بن عیسی جهمی (که در حدیث چهارم توحید حال او معلوم شد) از حریر بن عبدالله سجستانی که تقه می باشد از زرارة بن اعین (که حالش در حدیث اول امامت معلوم شد) از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

تفصیل اساس اسلام بر پنج چیز است بر نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت زرارة می گوید عرض کردم کدام يك افضلست؟ فرمود ولایت برتر می باشد چه آن که کلید آن ها و والی راهنمای بر آن ها است عرض کردم بعد از ولایت کدام يك در فضیلت نزدیک تر بآنست فرمود: نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود نماز ستون دین شما است می گوید عرض کردم نزدیک تر بنماز در فضیلت چیست فرمود زکوة بجهة آن که خداوند زکوة را با نماز در قرآن ذکر کرده و اول نام نماز را برده و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: زکوة گناهان را می برد عرض کردم آن چه در فضیلت دنبال زکوة است کدامست؟ فرمود حج خداوند متعال می فرماید برای خدا بعهده مردمست حج خانه اش آن کس که استطاعت رسیدن بآن را داشته باشد و هر که کافر شد خداوند بی نیاز از اهل عالمست و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: يك حج قبول شده بهتر از بیست نماز نافله است و هر کس یک مرتبه این خانه (کعبه) را طواف کند و هفت شوط آن را احصاء نماید (یقین بعدد حاصل کند) و دو رکعت طواف را نیکو بجا بیاورد خدا

او را می‌امرزد و در روز (عرفه) و روز (مزدلفة) : (مشعر) فرمود آن چه فرمود از فضیلت این دو روز (وقوف بعرفات و مشعر) می‌گوید عرض کردم چه چیز در فضیلت بعد از حجست فرمود روزه گفتم چرا روزه در مرتبه آخر از تمام آن‌ها واقع شد فرمود پیغمبر خدا فرمودند روزه سپر آتش جهنمست پس از آن فرمود بهترین اعمال چیز است که اگر از توفوت شد توبه ندارد جز آن که در صدد جبران بر آمده و شخصا او را بجا بیاوری و چیزی بجای نماز و زکوة و حج و ولایت نتیجه نمی‌بخشد غیر از آن که خود آن‌ها را ادا کنی ولی اگر روزه از توفوت شد یا کوتاهی در ایران (از شرائط و ارکان) کردی یا در ایام روزه مسافرت نمودی می‌توانی در ایام دیگر بجای آن روزه بداری و ممکنست جبران روزه نگرفتن را بصدقه (فدیه) بنمائی و در آن چهار چیز بدلی که قائم مقام شود نیست می‌گوید بعد از آن فرمود :

کنگره دیانت و مقام شامخ آن و کلید اسلام و باب تمام اشیاء و رضایت خداوند رحمن اطاعت اما هست بعد از شناختن او خداوند تعالی می‌فرماید: هر کس پیغمبر را اطاعت نماید خدا را اطاعت کرده و هر که روی گردانید مات را برای حفاظت ایشان نفرستاده ایم، آگاه باش اگر کسی تمام شب‌ها بعبادت بیدار باشد و تمام روز‌ها روزه بدارد و جمیع اموال خود را صدقه بدهد، و تمام عمر حج بجا بیاورد و معرفت بولایت مقام ولی الهی نداشته باشد که پیروی از او کرده، و کلیه کار هایش به راهنمایی وی باشد حقی بر خدا بعنوان نواب عمل ندارد، و از اهل ایمان نیست بعد از آن فرمود نیکوکاران این جماعت را اگر داخل بهشت فرمود بفضل رحمتش می‌باشد.

این حدیث شریف در بیان واجبات عبادیه و وظائف شرعیه است که شالوده و اساس دیانت بر آن قائم و بدان ثابت و پا برجا می باشد که اول و مهم تر از همه نماز است که بنص فرمایش سید المرسلین صلی الله علیه و اله و سلم و عمود دین است و در کافی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود مثل نماز مثل عمود خیمه است که اگر عمود بر جا است پرده و طناب و میخ نتیجه بخش باشد و اگر عمود شکست هیچ کدام فائده ندارد کنایه از این که بسبب نماز دیانت پا برجا و ثابت و در صورت ترك یا افساد آن دیانت باقی نمی ماند و روایات وارده در فضل آن بسیار و احادیث راجعه بعقوبت تارك و ضایع کننده آن بیشمار است.

دوم زکوة است که همدوش نماز و در فضیلت همپایه او می باشد و در کافی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام می فرماید مدحی برای زکوة دهنده نیست چه آن که بدادن زکوة جان خود را حفظ می کند (از قتل بارتداد) و در شمار مسلمانان می آید و اگر زکوة نداد نمازش قبول نیست - الحدیث

تقریب در این حدیث امام علیه السلام دادن زکوة را شرط قبول نماز دانسته که از مجموع دو روایت مذکوره استفاده می شود که هم نماز شرط قبول زکوة و هم زکوة شرط قبول نماز است و این مطلب بمراجعه بوجدان و تأمل در اختلاف مراتب اسلام و ایمان واضح و مسلمست زیرا حقیقتاً و در نفس الامر اسلام مرکبی است ارتباطی در عالم قبول و مجموعه ایست از وظائف در عالم جمل و تکلیف اگر چه در عالم امثال و صحت مرکبی است استقلال و اطاعت و عصیان هر امری منوط باطاعت و عصیان امر دیگری نیست و این که بعد از (زکوة) (خمس) ذکر نشده با آن که وجوب آن بنص قرآن و

ضرورت اسلام ثابت است بعلت آنست که خمس در عوض زکوة برای بنی هاشم اجل الله قدرهم واجب شده برای تشریف آنان چنان چه در روایات اشاره باین معنی شده

سوم: حج است فضیلت آن زیاد، و تارك عمدی آن محكوم بكفر و خروج از اسلام است چنان چه در روایات عدیده از جمله صحیحه ذریح منقول در کافی وارد شده که هر که بمیرد و حجة الاسلام را بجا نیاورده باشد یهودی یا نصرانی از دنیا رفته و ممکنست بهمین جهت در قرآن از ترك حج تعبیر بكفر شده باشد.

چهارم: صومست که احادیث زیاد در فضیلت آن و این که سپر آتش است یا بوی دهن روزه دار نزد خدا از بوی مشک برتر و بهتر است با این که جزای روزه دار خدایا با خداست وارد شده و همچنین ترك آن سبب نقص ایمان است (چنان چه صدوق رحمه الله در عقاب الاعمال) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر کس یک روز از ماه رمضان افطار کند (عمداً) روح ایمان از او بیرون می رود.

پنجم: ولایت آل محمد علیهم السلام است که روح اسلام و حقیقت ایمان می باشد چنان چه شنیدی و در ولایت جهاد مندرجست چون موقوف برادن امام و از شئون ولایتست چنان چه امر بمعروف و نهی از منکر هم از شئون ولایتست و نیز تولی بدون تبرای از دشمنان و غاصبین حقوق ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین تحقق پذیر نیست و اسمی می باشد اسمی پس اشاره نشدن بخمس و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر، و تبرای بجهاتیتست که ذکر شد (ولی) محتملست ذکر نشدن جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر از برای این باشد که وجوب آن ها کفائیت نه عینی

یا آن که بجهاد و امر بمعروف و نهی از منکر احیاء دین و امامت کفر می شود و این حدیث ناظر بحقیقت اسلامست نه موجبات حدوث یا بقاء آن - و لذا در روایات دیگر بیان آن ها هم شده است مراجعه شود

حدیث دوم - فی الکافی عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن داود بن كثير البرقي قال قلت لا يبعد الله عليه السلام، سنن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كفرائض الله عز و جل ؟ فقال ان الله عزوجل فرض فرائض موجبات على العباد فمن ترك فريضةً من الموجبات فلم يعمل بها و حجبها كان كافرا و امر رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم بامور كلها حسنة فليس من ترك بعض ما امر الله عزوجل به عباده الطاعة بكافر و لكنه تارك للفضل منقوص من الخير.

این حدیث شریف صحیح و معتبر است زیرا کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم و علی بن محمد بن عبدالله ابن اذينة و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن (که عده برقی می باشد) و در صحت روایت بودن علی بن ابراهیم در بین آن ها کافست و حال او در حدیث دوم نبوت گذشت روایت کرده که آن ها از احمد بن محمد بن خالد برقی (که تقه می باشد) از حسن بن محبوب سراد که حال او در حدیث سوم توحید گذشت روایت کرده که او از ابوسلیمان داود بن كثير (که تقه و منزله او نزد صادق علیه السلام) منزلة مقدار نزد رسول خدا صلى الله عليه و اله و سلم می باشد روایت نموده که او از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده (و اگر احمد بن محمد بن عیسی باشد روایت باز صحیحست زیرا در عده ابن عیسی سه نفر از ثقة که محمد بن یحیی محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادريس قمی ، و علی بن ابراهیم است می باشد و حال خود او نیز در حدیث اول توحید گذشت) که می گوید بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا سنت های

رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم مانند واجبات خداوند عزوجل می باشد (در وجوب إمتثال) فرمود: خداوند فرائضی را معین فرموده که بر بندگان واجب و ثابت است و هر که از واجبات فریضه را ترك نمود و عمل نکرد و انکار نمود. کافر است و پیغمبر خدا بچیز هائی که دارای حسن و خوبی (مصلحت) می باشند امر فرمود پس هر که بعضی از آن چه خداوند عزوجل بندگان را امر فرموده از طاعات ترك کرد کافر نیست ولیکن فضیلتی از دست داده و از خیری بریده شده.

این حدیث شریف دلالت می کند که ترك واجبات با انکار وجوب آن ها موجب کفر و ارتداد است و این معنی مطابق قاعده نیز می باشد چه آن که انکار واجبات که ضرورت اسلام و نص قرآن بر آن دلالت دارد برگشتش بانکار دین و مستلزم انکار نبوت خاتم النبیین است بنابراین کفر منکر فرائض واضحست ولی ترك واجبات کفر نیست و فسق است پس کاش مردم عوام از روی جهل در مقام ترك عبادات و عصیان شدت در امر طغیان نمی نمودند و انکار وجوب واجبات الهیه نمی کردند چه آن که اگر انکار از روی علم و التفات باشد مرتد و واجب القتل شده، وزن، بخانه آن ها حرام و مال آن ها باید تقسیم ورته شود باشرائطی که در فقه مذکور است

و از ذیل این حدیث معلوم می شود که سنت های نبویه هم اوامر الهیه هستند چنان چه در باب تفویض احکام نبوی اکرم ثابت شده و در خبر است که خداوند پیغمبرش را بادی خود آزمود، و احکام را بوی واگذار نمود.

حدیث سوم: في عقاب الاعمال عن ابيه عن عبدالله بن جعفر عن هرون بن مسلم عن مسعدة بن زياد عن جعفر بن محمد عليه السلام عن ابائه (عليه السلام) ان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم سئل فيم النجاة غداً؟ فقال انما النجاة في ان لا تخادعوا

الله فيخضعكم فانه من يخادع الله يخدعه و يخلع منه الايمان و نفسه يخدع لو يشعر قيل له فكيف يخادع الله؟ قال يعمل بما أمره الله ثم يريد به غيره فاتقوا الله في الرياء فانه الشرك بالله ان المرأى يدعى يوم القيمة باربعة اسماء يا فاجريا كافريا غاد ريا خاسر حبط عملك و بطل اجرک فلا خلاص لك اليوم فالتمس اجرک ممن کنت تعمل له

این حدیث شریف صحیح و معتبر است زیرا صدوق از پدرش (که حال آن ها در حدیث چهارم امامت ذکر شد) از عبد الله بن جعفر حمیری (که در حدیث سوم نبوت حال او معلوم شد) از هرون بن مسلم بن سعدان (که در کتب رجال موصوف بوجه وثقه می باشد) از مسعدة بن زیاد ربعی که نقه و عین است روایت کرده و نیز باسناد دیگر در مجالس و معانی الاخبار از مسعدة روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام از اباء کرامش روایت فرموده که از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم سؤال شد روز قیامت نجات در چیست؟ فرمود نجات (خلاصی از عذاب) در اینست که با خدا خدعه (مکر و حيله) نکنید که خدا با شما خدعه خواهد نمود چه آن که هر کس با خدا خدعه نمود خدا با او خدعه کرده و ایمان را از او می گیرد و بخود فریب داده اگر شعور داشته باشد عرض شد چگونه خدا را فریب می دهد؟ فرمود آن چه را خدا فرموده بجا می آورد ولی نظرش بغیر خدا می باشد پس درباره ریا از خدا پرهیزید زیرا رياء شرك بخداوند است بتحقیق ریا کار روز قیامت بچهار نام خطاب می شود ای فاجر ای کافر ای غادر فریب دهنده ای خاسر (زیانکار) اعمال توبی فائده و اجرت ضایع گشت و امروز برای تو خلاصی نیست مزد خود را از هر کس برای او عمل بجا آورده بخواه بطوری که در فصل توحید اشاره شد توحید دارای چهار مرتبه می باشد

توحید در ذات ، و توحید در صفات ، و توحید در افعال ، و توحید در عبادت و در این حدیث اشاره بمرتبه چهارم شده که اگر شخص عبادت کننده در عبادت خداوند نظرش بغیر خدا باشد مشرکست بجهة آن که اولاً حقیقت عبادت تخضع و تذلل نسبت بذات ربوبی و اتیان عمل است برای او و مسلماً اگر کسی در حال اتیان عمل محرکش جلب توجه غیر و تقرب با و وحب مدح او یا استجلاب نفع از طرف او باشد عمل بداعی الهی تحقق نگرفته و فقها باطل و حقیقتاً عصیان امر الهی کرده و بهمین سبب روز قیامت مخاطب به خطاب یا فاجر می باشد و عقلاً موجب ثواب اخروی و نیل بمقام قرب الهی نیست.

و ثانیاً کسی که در عبادت نظرش بغیر خدا باشد لاجرم توهم جلب نفع یا دفع ضرر از او دارد و این خود مستلزم تشریک غیر است در افعال هستنده بذات اقدس حق از این جهت روز قیامت مخاطب بخطاب یا کافر می شود و از آن جایی که نفع از غیر خدا محالست (خصوصاً منافع اخروی و نعم ابدیه) ریاء سبب خسران و زیان می باشد و ریا کار روز قیامت به پا خاسر خوانده می شود.

و ثالثاً شخص ریاکار چون خود را بصورت اهل عبادت در آورده و در حال عمل غیر خدا را در نظر دارد مشرکست و چون در عمل عبادی خلوص نیت شرطست و او متظاهر باخلاص می باشد با آن که در باطن قصدش مشوبست در مقام فریب بذات اقدس حق تعالی است و از این جهت روز قیامت به یا غادر او را خطاب کرده و نتیجه سوء مکر و فریبش را ارجاع بغیر در اخذ اجرت می نمایند و الا خداوند عزوجل بالاتر از آنست که ببندد خود فریب دهد.

و مخفی نماند که پوشیده ترین صفات ریاء در عملست چنان چه در بعضی از روایات خفاء آن بحرکت پای مور در شب تار روی سنگ سخت تشبیه شده خداوند ما و برادران ایمانی ما را از شرك خفی و جلی محفوظ بدارد.

حدیث چهارم: فی الکافی عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن الحسن بن محبوب عن بن سنان عن معروف بن خربوز عن ابي جعفر عليه السلام قال صلى امير المؤمنين عليه السلام بالناس الصبح بالعراق فلما انصرف و عظمهم فبکی و ابکاهم من خوف الله ثم قال اما و الله لقد خوف الله ثم قال اما و الله لقد عهدت اقواماً علی عهد خلیلی رسول الله صلى الله علیه و اله و سلم و انهم لیصبحون و یمسون شعثاً غیراً خمصاً بین اعینهم کربک المعزی یتتون لربهم سجداً و قیاماً و یراوحون بین اقدامهم و جباههم یناجون ربهم و یسئلونه فکاک رقابهم من النار و الله لقد رایتهم مع هذا خائفون مشفقون

این حدیث شریف صحیحست زیرا کلینی از عده از برقی (که در حدیث دوم همین فصل ذکر شدند) از حسن بن محبوب نقه از عبدالله بن سنان بن طریف کوفی نقه که جلیل القدر و طعنی در مورد او از کسی ثابت نیست از معروف بن خربوز (که از اصحاب اجماع، و نقه، و مقبول الروایة می باشد روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام نماز صبح را در عراق بجماعت بجا آورده و بعد از اتمام مردم را موعظه فرمود و گریست و آن ها را گریانید از خوف خدا پس از آن فره از آن فرمود آگاه باشید بحق خداوند من با جماعتی در زمان خلیل و حبیب رسول الله صلى الله علیه و اله و سلم آشنایی داشتم که شب را بصبح و صبح را بشب می آوردند ژولیده و غبار آلود و با شکمهای فروشنده از گرسنگی و

میان دو چشم آن‌ها (پیشانی) مانند زانوی بز بود (پینه داشت از بسیاری سجده) شب را بصبح در می‌آوردند در حال سجده و قیام برای پروردگار شان و (در عبادت) بین دو قدم و دو طرف صورت (جبهه) تقسیم عمل می‌کردند (گاهی در وقت قیام تکیه باین قدم و گاهی بآن قدم و در سجده گاهی طرف راست و زمانی طرف چپ را بخاک می‌گذاشتند و با خدا مناجات می‌کردند و از خدا آزادی خود را از آتش جهنم مسئلت می‌نمودند بحق خدا با این حال می‌دیدم از خدا خائف و ترسناک بودند.

این حدیث شریف دلالت می‌کند بر این که مقام عبادت حضرت احدیت مقام شامخ و در عین حال نهایت درجه آن قابل وصول و ادراک نیست چه آن که شاه ولایت مطلقه با آن همه عبادت که سید ساجدین و زینت عابدین غبطه آن مقام را می‌برد و می‌فرماید چه کسی طاقت عمل علی را دارد و کثرت عبادت علی علیه السلام حدیست که خود کتاب مستقلى لازم دارد در مقام وعظ و نصیحت مسلمانان و ترغیب و تحریم آن‌ها بعبادت گریه می‌کند و آن‌ها را می‌گریاند حال عباد شب زنده دار را بیان می‌فرماید و چون عقلا اشتغال دائم بعبادت مستلزم زهد کامل در دنیا و بی‌اعتنائی بنعم آن و سلب آسایش و راحت از بدن و بی‌مبالائی در امر لباس و غذا است لذا در شرح حال متوغلین در عبادت آن‌ها را بصفت زولیده گی و گرد آلودی و گرسنگی توصیف می‌فرماید و بعد از آن ذکر علامت زیادتى سجده و نمازش ان را فرموده که پیشانی آن‌ها مانند برآمدگی زانوی گوسفند پینه بسته و سپس می‌فرماید این دسته شب تا بصبح بسجده و قیام یعنی ایستادن بنماز مشغول بودند که تمام شب غرق در عبادت و بقدری شیفته و عاشق بندگی بودند که ساعتی خواب و دقیقه آرام نداشتند بعد از آن بیان شدت زحمت آن‌ها را

در عبادت باین طور می فرماید که از خستگی و کوفتگی در ایستادن گاهی تکیه پپای راست و زمانی بچپ می کردند و نیز گاهی طرف راست صورت و گاهی طرف چپ آن را بسجده می گذاشتند و ممکنست مراد این باشد که با و صورت آنان در عمل عبادی نوبت داشته یعنی گاهی بعبادت ایستاده و گاهی ببندگی در سجده بودند بعد از آن بیان لزوم التفات بتقصیر در عبادت را باین طور می فرماید که این جماعت با خدا مناجات کرده و از خدا آزادی از آتش جهنم را می طلبیدند و بالاتر از این برای لزوم عدم اطمینان بنفس و اعتماد بعمل می فرماید با این حال از خدا ترسنده و بیمناک بودند و بحکم تاریخ این جماعت خود شاه ولایت و دار و دسته پاك و طاهر و پیروان خالص آن جناب روحی فداهم بودند بنابراین بر شیعیان آن حضرت لازمست متابعت آن ها کرده و این قدر در دنیا و نعم زائله آن فرو نشوند که ساعت فراغتی برای عبادت نداشته باشند.

حدیث پنجم : في الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه و محمد بن اسمعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن ابن ابي عمير عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله قال عليه السلام تكرر هو الى انفسكم العبادة:

این حدیث صحیح است چه آن که کلینی از علی بن ابراهیم از ابراهیم بن هاشم (که حال آن ها گذشت) و از محمد بن اسمعیل (که بقرینه توسط او بین فضل و کلینی) نیشابوری است که از اجله مشایخ کلینی و ثقه می باشد از فضل بن شاذان که در شیعه بجلالت قدر معروف و بفقیه و متکلم و ثقه و جلیل موصوفست و این دو (فضل و ابراهیم) از محمد بن ابی عمیر (که حالش گذشت) از حفص بن بختری ثقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود عبادت را پیش نفس خود ناپسند نکنید

مراد از این فرمایش اینست که با عدم میل نفسانی و نشاط روح خود را بکلفت عبادات مستحبه نیندازید بلکه تا شوق نفسانی و میل باطنی بعبادت دارید عبادت کنید که لذت عبادت با وجد و نشاط است و کسالت در عبادت ناقص کننده مرتبه عبودیت می باشد و لذا در قرآن می فرماید: (ولا يتون الصلوة الا هم كسالى) (1) و در چند روایت وارد شده که در عبادت رفق و مدارا کن، و عبادت پروردگار را مبعوض نفس خویش قرار نده مثل سواره که بر مرکب خود فشار آورده و افراط در سرعت سیر او کرده هم او را از کار بازداشته هم او را بتعب انداخته و هم طی مسافت نکرده و از مجموع این حدیث و حدیث سابق معلوم می شود که ترویض نفس و تمرین باطن بعبادت و ایجاد شوق قلبی در عالم عبودیت محبوب شارعست ولی اگر بواسطه عوارض و حوادث یا عدم تلقین نفس رغبت بعمل پیدا نشد باید اکتفاء به واجبات کرد

فصل پنجم: در محرمات شرعیه

و در آن پنج حدیث است

حدیث اول: في الكافي على بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن عبد الله بن مسكان عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول: الكبائر سبع قتل المؤمن متعمدا، وقذف المحصنة، والفرار من الزحف والتعرب بعد الهجرة، واكل مال اليتيم ظلما، واكل الربا بعد البينة وكلماء اوجب الله عليه النار

این حدیث صحیح و معتبر است زیرا علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید که حال آن ها معلوم گشت در حدیث دوم (توحید) از ابو محمد

ص: 87

یونس بن عبدالرحمن (که از خواص حضرت رضا علیه السلام و وکیل آن حضرت و عظیم المنزله و در روایات با و ارجاع و بر او اطلاق ثقه شده) از عبدالله بن مسکان (بضم میم) که نقه و عین و از اصحاب اجماعست از محمد بن مسلم (که حال او در حدیث چهارم توحید گذشت) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که شنیدم فرمود گناهان کبیره هفت است کشتن مومن از روی عمد و نسبت زنا بمحصنه (عقیقه) دادن و فرار از جهاد و بعد از معرفت بدین و مذهب ترك آن کردن و از روی ظلم و تعدی تصرف در مال یتیم نمودن و رباخواری بعد از وضوح حکم آن و هر چه خدا بر او آتش جهنم را ثابت و معین کرده باشد.

از این حدیث شریف استفاده می شود که قانون کلی در شناختن معصیت های کبیره وعده خدا چه بلسان تنزیل و چه در کلام خاتم النبیین باشد باتش جهنم بر آنست و ثبوت این معنی یا بذکر احرام و میان عذاب بر او است یا با طلاق لفظ کبیره بر آن و شماره اش در تعداد کبائر می باشد که در صورت اخیر بملازمة وعده آتش جهنم از طرف خدا بر او ثابت می شود و از این واضح تر معصیتی است که در قرآن یا اخبار صحیحه بزرگتر با شدیدی از کبیره معهوده شمرده شده باشد

مثال قسم اول اکل مال یتیم است که در قرآن مجید در باره آن می فرماید : انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیراً

مثال ثانی عقوق است مثال ثالث فتنه است و نیز قسم دیگری تصور می شود و آن معصیتی است که در نظر اهل شرع که علم بمذاق شارع و مناسبات احکام دارند همپایه معاصی کبیره باشد مانند تنجیس (مصحف) از روی هتک.

حديث دوم : فى الكافى عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنى قال حدثني ابو جعفر الثاني قال سمعت أباي يقول سمعت ابا موسى بن جعفر عليهما السلام يقول دخل عمرو بن عبيد على ابي عبد الله فلما سلم و جلس تلا هذه الاية : الذين يجتنبون كبائر الاثم و الفواحش ، ثم امسك فقال له ابو عبد الله عليه السلام ما اسكتك قال : احب ان اعرف الكبائر من كتاب الله عز و جل فقال نعم يا عمر و اكبر الكبائر الاشراك بالله يقول الله (وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ) و بعده الاياس من روح الله لان الله عز و جل يقول (ثُمَّ لَا يَنَالُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) ثم الامن لمكر الله لان الله عز و جل يقول : (وَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ)

و منها عقوق الوالدين لان الله سبحانه جعل العاق جباراً شقيماً و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق لان الله عز و جل يقول : فجزائه جهنم خالداً فيها الى آخر الاية و قذف المحصنة لان الله عز و جل يقول : (لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) و اكل مال اليتيم لان الله عز و جل يقول (إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا) و الفرار من الزحف لان الله عز و جل يقول (وَمَنْ يُؤْلِهِمْ يَوْمَ ذِئْبِهِ إِلَّا مُنَحَّرًا فَلَيْتَ أَلْأَوْ مُتَحَرِّرًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ) و اكل الربا لان الله يقول (الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ) و السحر لان الله يقول (وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ) و الزنا لان الله يقول (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا) و اليمين الغموس الفاجرة لان الله عز و جل يقول (الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ) و الغلول لان الله يقول :

(وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) و منع الزکوة المفروضة لان الله يقول : (فَتَكُونُ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ) و شهادة الزور و کتمان الشهادة لان الله عز و جل يقول (وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ) و شرب الخمر لان الله عز و جل نهی عنها کما نهی عن عبادة الأوثان و ترك الصلوة متعمدا ، اوشیئا مما فرض الله لان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال من ترك الصلوة متعمدا فقد بره من ذمة الله و ذمة رسوله و نقض العهد و قطیعة الرحم لان الله عز و جل يقول (لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ) قال فخرج عمرو و له صراخ من بكائه و هو يقول : هلك من قال برأیه و نازعکم فی الفضل و العلم

این حدیث صحیح و معتبر است زیرا کلینی از عده خود از برقی (که حال شان در حدیث دوم فصل چهارم گذشت) از جناب عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که عابد و ورع و دارای مقامات علمیه می باشد و حضرت هادی علیه السلام درباره زیارت قبر او بکسی که از زیارت حسین علیه السلام برگشته می فرماید : اگر قبر عبدالعظیم را که در نزد خودتانست زیارت کنی مثل کسی هستی که حسین را زیارت کرده باشد روایت کرده که فرمود حضرت جواد علیه السلام فرمود از پدرم شنیدم که فرمود شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود عمرو بن عبید بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد و بعد از آن که سلام کرد و نشست این آیه را تلاوت نمود : الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش و بعد از آن ساکت شد حضرت صادق فرمود: چرا ساکت شدی عرض کرد دوست دارم معاصی کبیره را از قرآن بشناسم فرمود آری ای عمرو ، بزرگ ترین گناهان کبیره شرک بخدا است خداوند می فرماید هر که بخدا شرک آورد خداوند بهشت را بر او حرام می کند

و بعد از آن نومیدی از رحمت الهی است زیرا خداوند عز و جل می فرماید از رحمت خدا ناامید نمی شوند مگر آنان که کافرنند، و پس آن ایمنی از منکر و عذاب الهی زیرا خدای عز و جل می فرماید از عذاب خدا ایمن نیستند غیر از زیانکاران، و از جمله معاصی کبیره ترك شفقت و احسان بوالدین و نافرمانی آن ها است چون خداوند سبحان عاق را متمرّد و بدبخت نامیده است.

و از جمله قتل نفس محترمه است (کشتن مومن بیگناه) مگر از روی حق بعثت آن که خدا می فرماید سزای او (قاتل) جهنم می باشد و مخلّد در آنست،

و نسبت زنا دادن بزن عفیفه است چه آن که خداوند می فرماید در دنیا و آخرت آن ها (قاذفین) ملعونند و دچار عذاب عظیم خواهند بود، و خوردن مال یتیمست که خداوند عز و جل می فرماید شکم آنان (خوردندگان، مال یتیم) پر از آتش شده و در آتش فروزان جهنم داخل می شوند، و فرار از جنك (وقشون اسلام) است بجهة آن که خداوند عز و جل می فرماید هر که از دشمن روی گردانید (فرار از جنك نمود) مگر از برای جابجا شدن و کر و فریا ملحق شدن بدسته دیگر از جنگجویان اسلامی مغضوب خداوند و جایگاه او جهنمست و جهنم بد جایگاه نیست، و ربا خوردن است که خداوند عز و جل می فرماید آنان که رباخوارند روز قیامت بصحرای محشر نیایند جز مانند شخص جن زده دیوانه محشور می شوند و جادو کردندست بعثت آن که خداوند عز و جل می فرماید می دانستند (ساحران) که آن چه خریده اند (تحصیل کرده اند از سحر و جادو) روز قیامت ارزش و بهره از خیر ندارد

و زنا است بسبب آن که خداوند عز و جل می فرماید کسی که این عمل (زنا) را بجا آورد کار زشت انجام داده و روز قیامت عذاب او دو چندان شده در آتش جهنم بخفت و خاری مخلد می شود

و قسم دروغ و بافتگی از روی عمد است زیرا خداوند عز و جل می فرماید آنان که برخلاف عهد الهی رفتار کرده و قسم یاد می کنند در مقابل منفعتی بی مقدار و ناچیز روز قیامت نصیبی از خیر و سعادت ندارند .

و خیانت است چه آن که خداوند عز و جل می فرماید هر کس خیانت کرد خیانت خود را در روز قیامت همراه می آورد (بمکافات خیانت خود می رسد).

و ندادن زکوة واجبست بعلت آن که خداوند عز و جل می فرماید با آن طلا- و نقره ها صورت ، و پهلوی پشت آنان (مانعین زکوة) داغ گذاشته می شود،

و شهادت باطل و کتمان شهادتست چه آن که خداوند عز و جل می فرماید هر کس کتمان شهادت کرد قلب او معصیت کار است

و شراب خوردنست زیرا خداوند عز و جل از شرب خمر نهی فرموده چنان چه از بت پرستی نهی کرده است

و ترك نماز است عمدا و همچنین واجبات دیگر زیرا رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم می فرماید هر کس عمدا نماز را ترك کرد و بجا نیاورد از امان و ضمان خدا و رسول صلی الله علیه و اله و سلم بیرون می رود

و عهد شکنی و قطع رحم است چه آن که خداوند عز و جل می فرماید بر آن ها لعنت و قرارگاه و منزل بد (جهنم از آن ها است) فرمود عمرو با

صدای بلند گریه می کرد و از خدمت حضرت صادق علیه السلام بیرون می رفت و می گفت بهلا کنند آنان که برای خود چیزی بگویند یا در علم و فضل با شما خانواده منازعه کنند.

این حدیث شریف در مقام بیان معاصی کبیره ایست که ممکن است از قرآن بر آن ها استدلال کرد در مقابل اهل رای و قیاس و منافات با احادیث دیگر که تعداد بیشتری را بیان فرموده ندارد.

حدیث سوم قال الصدوق قده في الباب الرابع و الثلثين من عيون اخبار الرضا حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار بنيسابور في شعبان سنة اثنين و خمسين و ثلثمائة قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن الفضل بن شاذان قال سئل المامون على بن موسى الرضا عليه السلام ان يكتب له محض الاسلام على ايجاز و الاختصار فكتب عليه السلام ان محض الاسلام شهادة ان لا اله الا الله الى ان قال : و اجتناب الكبائر و هي قتل النفس التي حرم الله و الزنا و السرقة و شرب الخمر، و عقوق الوالدين ، و الفرار من الزحف ، و اكل مال اليتيم ظلما ، و اكل الميتة و الدم و لحم الخنزير و ما اهل لغير الله به من غير ضرورة ، و اكل الربا بعد البينة و السحت و الميسر (و هو القمار) و البخس (بتقديم الباء) في المكيال و الميزان ، و قذف المحصنات ، و اللواط، و شهادة الزور، و اليأس من روح الله ، و الا-من من مكر ، و القنوط من رحمة الله ، و معونة الظالمين و الركون اليهم ، و اليمين النموس ، و حبس الحقوق من غير عسر و الكذب، و الكبر، و الاسراف و التبذير و الخيانة ، و الاستخفاف بالحج و المحاربة لاولياء الله و الاشتغال بالملاهي و الاصرار على الذنوب .

این حدیث صحت سند باصطلاح قدماء دارد چون صدوق از

عبدالواحد (که از مشایخ صدوقست و عدم توثیق آنان در رجال بواسطه وضوح حال شان می باشد) بعلاوه علامه حدیثی که عبدالواحد در آنست دانسته روایت کرده و او از علی بن محمد بن قتیبة (که از تلامذه شاذان و از مشایخ کشی و مورد اعتماد آن جناب می باشد) و علامه او

بن را در قسم ثقات ذکر کرده، و حدیثش را صحیح دانسته و مؤلف (الحاوی) و همچنین مؤلف (المشترکات) او را ثقه نامیده اند روایت کرده و او از فضل بن شاذان (که حال او در حدیث پنجم از فصل چهارم گذشت) روایت کرده که گفت مأمون الرشید از حضرت رضا علیه السلام درخواست کرد که بطور اختصار حقیقت اسلام را بیان فرمایند و آن حضرت نوشت:

حقیقت ایمان شهادت بوحدانیت خدا است تا این که می نویسد و اجتناب کردن از معاصی کبیره است که عبارت است از کشتن کسی که خدا ریختن خونس را حرام فرموده و زنا نمودن، و دزدی کردن، و شرب خمر و منع حقوق پدر و مادر (عقوق) و فرار از جنگ، و مال یتیم را بظلم خوردن و خوردن مردار و خون، و گوشت خنزیر و کشتاری که نام غیر خدا آن برده شود (بدون اسم خدا کشته شود) در غیر مورد ضرورت و خوردن ربا بعد از آن که حکم آن معلوم شده، و مال حرام و قمار بازی و کم فروشی چه در کیل (پیمانه) و چه در وزن، و نسبت زنا بزنان عفیفه دادن، و لواط کردن و شهادت (گواهی) بباطل دادن و یاس از کمک و لطف الهی و ایمنی از مکر خدا، و ناامیدی از رحمت حق و کمک کردن بظلمه و اعتماد بر آنان، و قسم دروغ یادکردن، و حبس حقوق مردم در غیر مورد ناتوانی و سختی، و دروغ گفتن، و تکبر نمودن، و زیادروی در صرف مال، و نیز تلف کردن و بیهوده صرف نمودن آن، و خیانت، و کوچک شمردن حج

و جنك با دوستان خدا ، و اشتغال بملاهی (مانند ساز و آواز) و اصرار کردن بر گناه ها .

این حدیث شریف چنان چه معاصی مذکوره را (کبیره) می داند (و ظاهر آن اینست که بصرف تحقق فردی از هر کدام معصیت کبیره محقق می شود) همچنین اصرار بر معاصی را که بقرینه مذکوره : و نیز مقابله مراد معاصی صغیره است کبیره دانسته و بطوری که از بعضی روایات کلمات اصحاب رضوان الله علیهم معلوم می شود کبیره بودن بواسطه استخفاف بعقوبت الهی و أمن از مکر حق تعالی است ، و لذا ، اگر عاصی از معصیت صغیره نیز توبه نکرد علماء او را (مصر) می دانند اگر چه تعلیل فرموده اند او را می دانند اگر بترك واجب (که توبه است) بعد از فعل حرام ، و ظاهر تعلیل آنست که مفهوم اصرار تحقق یافته و در حدیث آینده توضیح بیشتری می آید

حدیث چهارم: قال الصدوق في التوحيد في باب الأمر والنهي والوعد والوعيد حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضى الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن ابي عمير قال سمعت موسى بن جعفر عليه السلام يقول : لا يخلد الله في النار الا اهل الكفر والجحود ، و اهل الضلال و الشرك و من اجتنب الكبائر من المومنين لم يسئل عن الصغائر قال الله تبارك و تعالى ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم و ندخلكم مدخلا كريماً قال فقلت له يا بن رسول الله فالشفاعة لمن يجب من المذنبين قال : حدثني أبي عن آبائه عن علي عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يقول : انما شفاعة لاهل الكبائر من امتي فاما المسنون منهم فما عليهم من سبيل قال ابن ابي عمير فقلت له يا بن رسول الله فكيف تكون الشفاعة لاهل الكبائر و الله تعالى ذكره يقول ، و لا يشفعون الا لمن ارتضى و هم من

خشیتة مشفقون و من یرتکب الكبائر لا یكون مرتضی فقال یا ابا احمد ما من مؤمن یرتکب ذنباً الا ساءه ذلك و ندم علیه قال النبی صلی الله علیه و اله و سلم: کفی بالندم توبة ، و قال : من سرته حسنته ، و ساءته سیئته فهو مؤمن فمن لم یندم علی ذنب یرتکبه فلیس بمؤمن و لم تجب له الشفاعة و کان ظالماً و الله تعالی ذکره یقول : ماللظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع فقلت له یا بن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و کیف لا یكون مؤمناً من لم یندم علی ذنب یرتکبه فقال یا ابا احمد ما من احد یرتکب کبيرة من المعاصی و هو یعلم انه سيعاقب علیها الا ندم علی ما ارتکب ، و متى ندم کان تائباً مستحقاً للشفاعة و متى لم یندم علیها کان مصرّاً و المصر لا یغفر له لانه غیر مؤمن بعقوبة ما ارتکب و لو کان مؤمناً بالعقوبة لندم و قد قال النبی صلی الله علیه و اله و سلم : لا کبیر مع الاستغفار و لا صغیر مع الاصرار و اما قول الله : و لا یشفعون الا لمن ارتضی فانهم لا یشفعون الا لمن ارتضی الله دینه و الدین الاقرار بالجزاء علی الحسنات و السيئات فمن الله دینه ندم علی ما ارتکبه من الذنوب لمعرفته بعاقبته فی يوم القيمة .

این حدیث صحیح و معتبر است زیرا صدوق از احمد بن زیاد (که درباره او ثقة ، و فاضل گفته اند ، و علماء رجال او را توثیق نموده اند) از علی بن ابراهیم (که در حدیث دوم توحید حال او گذشت) از پدر بزرگوارش ابراهیم بن هاشم (که شیخ اجازه و اول کسی است که نشر احادیث کوفیون را در قم نمود) و جماعت بسیاری از علماء او را توثیق نموده اند و ثقة جلیل فرزند ارجمندش در نقل اخبار اعتماد بر آن بزرگوار فرموده ، و علامه احادیثی را وصف بصحت فرموده که ابراهیم در طریق آن ها است و چه قدر تعبیر و الدما جد شیخ بهائی درباره او لطیف است که می فرماید : من حیا

می کنم حدیث او را صحیح نشمارم و نیز علماء رضوان الله علیهم روایات او را تلقی بقبول کرده اند، و اگر در کلمات قدماء علماء رجال نص بعدالت آن جناب نیست بعلت آنست که بیان کرده ایم که بسا بواسطه کثرت وضوح حال محدث و راوی اهل رجال خود را محتاج بتوثیق آن نمی دیده اند و لذا که جمود بر اطلاق لفظ صحیح بر حدیث دارند حدیثی که ابراهیم در آنست حسن کالصحیح می دانند مانند شیخ بهائی در وجیزه، و همچنین گاهی او را در قسم ثقات، و گاهی در قسم حسان می شمارند مانند مؤلف (الحاوی) و اطناب بجهت آنست که و توق برای و صحت سند موقوف بر وجود لفظ ثقه در کتب رجالیه نیست اگر چه کمال دقت در این امور و تحفظ کامل بر اصطلاحات قوم کمال مطلوبیت را دارد زیرا مستلزم نهایت اطمینان باحدیث ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین می باشد مشروط بر این که مراقبت کامله در مراعات حد وسط بشود و او از محمد بن ابی عمیر زیاد بن عیسی که مقام صداقت و ورع و عبادت او بقدری منیع می باشد که عامه و خاصه اعتراف بجلالت قدر آن بزرگوار دارند و شیخ طائفه فرماید: ابن ابی عمیر نزد شیعه و سنی اوثق ناس است و او را از اصحاب اجماع دانسته اند و درباره او می نویسند: لا یروی الا عن ثقة، بالایرسل الا ثقة و از این جهت مرسل او نزد علماء مقبول و بحکم مسند است روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود خداوند غیر از اهل کفر و جحود (انکار عقائد حق) و اهل ضلالت و شرک را مخلد در آتش نمی کند و هر کس از مومنین اجتناب از معاصی کبیره نمود باز خواست از صغایر نمی شود خداوند تبارک و تعالی می فرماید: (اگر از کبائر منهیات دوری کردید چشم پوشی از دیگر خطاهای تان کرده، و شما را در

قرارگاه شریفی داخل می نمایم) می گوید عرض کردم یابن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم پس شفاعت برای کدام دسته از گناهکاران ثابت است فرمود پدرم برای من از پدرانش از علی علیه السلام نقل نمود که آن حضرت فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که فرمود شفاعت من برای صاحبان معاصی کبیره از اتم می باشد و اما بر نیکوکاران اتم سبیلی (مؤاخذة) نیست ابن ابی عمیر می گوید عرض کردم یابن رسول الله چگونه شفاعت برای اهل کبائر است با این که خداوند تعالی ذکره می فرماید: و شفاعت نمی کند جز برای کسانی که خدا آنان را اختیار کرده و پسندیده باشد و از خشیت او بیمناک باشند و کسی که مرتکب کبار است مورد رضای الهی نیست فرمود: ای پدر احمد، هیچ مؤمنی مرتکب معصیت نشود جز آن که از گناه خود رنجیده شده و پشیمان می گردد پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم می فرماید: در توبه پشیمانی کافست، و می فرماید: هر که حسنه او را خوشنود و سیئه او را غمناک کرد مؤمنست پس هر کس از گناهی که بجا می آورد نادم نشود مومن نیست و شفاعت برای او ثابت نباشد و ظالمست و خداوند تعالی ذکره می فرماید برای ستم کاران دوستی و واسطه مطاعی نیست عرض کردم یا بن رسول الله کسی که از معصیت خود پشیمان نمی شود چگونه مومن نیست فرمود ای پدر احمد کسی نیست که معصیت کبیره را مرتکب شود و بداند که بر آن معصیت مواخذه می شود جز این که از کردار خود پشیمان می شود و اگر نادم شد تائب و مستحق شفاعتست و اگر پشیمان نشد مصر است و شخص مصر مصر آمرزیده نمی شود، چون ایمان و اعتقاد بعقوبت کردار خود ندارد و اگر بعقوبت (عذاب الهی) ایمان داشت پشیمان می شد پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم می فرماید: با استغفار کبیره نمی ماند و در صورت اصرار (بر معصیت) صغیره وجود ندارد

و این که خدا می فرماید : و لا یشفعون الأئمن ارتضی مراد اینست که شافعین شفاعت نمی کنند غیر از کسانی را که خدا دین آنان را به پسندد و دین اقرار بمکافات بر اعمال نیک و بد است پس هر کس خدا دین او را قبول کند ناچار از گناهانی که مرتکب شده پشیمان می شود چون عقوبت (یا عاقبت) خود را در روز قیامت می داند

این حدیث شریف دلالت دارد بر چند مطلب

اول آن که عذاب خلودی منحصر است باشخاصی که معرفت بذات مقدس حق نداشته باشند یا کفر جحودی داشته ، و یا مرد مرا از طریقه توحید منحرف نمایند و یا شرك بخدا بیاورند و دستجات دیگر اگر بی توبه از دنیا رفتند و مورد شفاعت نشدند عذاب آن ها موقت و محدود است با اختلاف کثیری که در زمان عذاب ، و کیفیت آن می باشد چنان چه از روایات مستفاد می شود.

دوم : این که شفاعت شافعین در روز قیامت هم بنص قرآن و هم بدلالت این خبر و اخبار مستفیضه دیگر ثابت است و در بعضی از روایات مقام محمود را که بالاترین در جانست و روز قیامت خداوند پیغمبر ما را بان مقام و مرتبت می رساند تفسیر بشفاعت نموده اند - بنابراین - چه بسیار تعجبست از آنان که یا باقتضای زمان یا از روی اعوجاج و قصور فهم منکر این مقام شامخ از اولیاء الهی می شوند و سزاوار است اهل ایمان رشته توسل و تمسک خود را بذیل عنایت شفعا روز قیامت زیاد تر و قوی تر نمایند.

سوم : این که تکرار معصیت صغیره کبیره است و از مصادیق آن توبه نکردن می باشد (چنان چه در حدیث سابق اشاره شد) ولی شرط تحقق اصرار بتوبه نکردن در صغایر التفات بمعصیت و عزم برعود آن معصیت بعد

از ارتکاب و یا عزم آن معصیت و معصیت دیگر ولو در زمان ارتکاب معصیت اول می باشد پس مجرد توبه نکردن در صورتی که التفاتی در بین نباشد اصرار نیست بلکه اصرار بودن آن مستلزم عدم صحت تقسیم معصیت بکبیره و صغیره می باشد

حدیث پنجم: فی الکافی محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن معویة بن وهب قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: اذا تاب العبد توبة نصوحا احبه الله فستر علیه في الدنيا والآخرة فقلت و كيف يستر علیه؟ قال: ينسى ملكيه ما كتب عليه من الذنوب و يوحى الی جوارحه اکتمی علیه ذنوبه، و یوحى الی بقاع الارض اکتمی ما کان يعمل علیک من الذنوب فیلقى الله حین یلقاه و لیس یشهد شئی علیه بشئی من الذنوب.

این حدیث شریف صحیح و معتبر است زیرا کلینی از محمد بن یحیی و او از احمد بن محمد بن عیسی (که حال شان در حدیث اول توحید معلوم شد) از حسن بن محبوب (که در حدیث سوم توحید ذکر گردید) از معویة بن وهب (که حال او در حدیث پنجم نبوت بیان شد) روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: وقتی بنده از روی راستی بازگشت (توبه) بخدا نمود خداوند او را دوست داشته و در دنیا و آخرت بر او ستر (پرده پوشی) می نماید، عرض کردم چگونه معصیت را بر او پوشد؟ فرمود: آن چه را دو ملک (رقیب، وعتید) از گناهان او نوشته اند از یادشان می برد و باعضاء و جوارح او وحی می فرماید که کتمان کنید معاصی او را، و باطراف زمین وحی می فرماید که کتمان کن آن چه معصیت بر روی تو بجا آورده پس خدا را ملاقات می کند زمانی که او را ملاقات می

کند (روز قیامت) در حالی که چیزی نیست که شهادت بدهد بر معصیتی از معاصی او .

این حدیث شریف بر دو مطلب بسیار مهم دلالت دارد

اول : این که توبه کننده محبوب باری تعالی است و معلومست هیچ مقامی بالاتر از محبت مولی بعبد ، و خداوند به بنده خودش نیست

دوم : این که شعور و معرفت از آثار مطلق وجود و هستی است زیرا تحمل شهادت و اداء شهادت و کتمان شهادت و علم بمشهود به و مشهودة و مشهود علیه بتمامی موقوف بر شعور می باشد - چنان چه - قابلیت ایحاء منوط بآنست و در این حدیث شریف کلیه این امور را باشیائی که بنظر ما بیشعورند مانند دست و پا و چشم و گوش معصیتکار و مکان معصیت نسبت داده چنان چه در قرآن مجید هم شهادت پا و دست خطاکاران منصوص است و تصرف در جمیع ظواهر و نصوص کتاب و سنت بدون برهان قاطع بر امتناع تحقق ادراک در موجود بماهو موجود غرورiest عجیب ، و جرئتی است بر کتاب و سنت غریب و خوبست شخص مسلمان و معتقد بصدق کلمات معصومین علیهم السلام از خواب غفلت بیدار شده و مواظب حال خود باشد زیرا هر عملی که از او صادر می شود (از نیک و بد) مورد رؤیت خدا و اولیاء

او و شهود اعضاء و جوارح و زمین و زمانست.

فصل ششم: در امور اجتماعی و حقوق

و در آن پنج حدیث است

حدیث اول : في الكافي محمد بن يحيى عن احمد بن محمد و على بن ابراهيم عن أبيه جميعا عن الحسن بن محبوب عن ابي ولاد الحناط قال

ص: 101

سئلت ابا عبدالله عليه السلام عن قول الله تعالى (وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) ما هذا الإحسان ؟

فقال :

الاحسان ان تحسن صحبتهم و ان لا تكلفهم ان يسئلك شيئا هما يحتاجان اليه و ان كانا مستغنيين اليس يقول الله تعالى (لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) ؟!

ثم قال ابو عبد الله عليه السلام: و اما قول الله تعالى (إِذَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا) قال : ان اضجراك فلا- تقل لهما اف و لا تنهرهما ان ضرباك قال : (قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا) قال : ان ضرباك فقل لهما غفر الله لكما فذلك منك قول كريم قال : (وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ) قال : لا تملأ عينيك من النظر اليهما الابرحمة ورقة و لا ترفع صوتك فوق اصواتهما و لا يدك فوق ايديهما و لا تقدم قدامهما اين حديث صحيح و معتبر است زيرا كليني از محمد بن يحيى عطار از احمد بن محمد بن عيسى اشعري (كه بيان حال آن ها در حديث اول توحيد شد) و نیز از على بن ابراهيم (كه حال او در حديث دوم توحيد گذشت) از پدر بزرگوارش ابراهيم بن هاشم (كه ذكر حال او در حديث چهارم فصل سابق گذشت) از حسن بن محبوب (كه در حديث سوم توحيد بيان حالش شد) از ابو ولاد حفص بن سالم حناط (كه بتصريح علماء رجال) تقيه مى باشد روايت کرده كه گفت از حضرت صادق عليه السلام سؤال كردم از فرمايش خداوند (در قرآن) : و بالوالدين احسانا كه مراد از اين احسان چيست ؟ فرمود. احسان اينست كه با آن ها به نيكوئى معاشرت كنى و آن ها را بزحمت نياندازى كه از تو درخواست كنند چيزى را كه بدان محتاجند اگر چه خود ثروتمند باشند مگر نه خداوند تعالى مى فرمايد هرگز بنيكى نرسيد تا از آن چه

می گوید بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود و اما کلام خدای تعالی (إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا) یعنی اگر تو را بمضيقه روحی انداختند بآن ها اف مگو و اگر ترا زدند با آن ها ترش روئی مکن فرمود (قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا) یعنی اگر تو را زدند بگو، غفر الله لکما و این گفتار شایسته و آبرومند تر است و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة یعنی چشم های خود را جز بعطوفت و نرمی از نگاه بآنان پر مکن و صدای خود را بلند تر از صدای آن ها منمای و دست بالای دست شان قرار هده و پیشاپیش آن ها حرکت مکن.

این حدیث شریف دستور العمل معاشرت با پدر و مادر را در قانون اسلام بیان می فرماید و تفسیر آیه مبارکه قرآن را که در این موضوع نازل شده بیان می کند که با پدر و مادر باید حسن معاشرت داشت و ما یحتاج آنان را قبل از احتیاج فراهم نمود که بزحمت درخواست و سؤال از فرزند نیفتند - اگر چه خود بی نیاز باشند - و رفق و مدارات با آن ها را بسرحدی رسانده که اگر فرزند را ملول کنند اظهار انزجار نکند و اگر او را آزار نمودند تلخ ننشیند و سخن زشت نگوید و بگفتار نیک و طلب آمرزش آزار آن ها را مقابله نماید و بالاتر این که در نگاه کردن، و صحبت نمودن و راه رفتن مراعات کامل و دقیق از پدر و مادر کرده و از روی محبت بر آن ها نگریسته و صدای خود را نرم تر و ملایم تر از صدای آن ها قرار داده و دست پائین دست آن ها گرفته و از دنبال آن ها راه برود و بدیهیست اگر در زندگی فامیلی این طور مراعات حقوق والدین بشود از اجتماع خانواده هایی بدین گونه رؤف و مهربان مدینه فاضله که آرزوی

حدیث دوم : فی الکافی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی عن أبی الحسن الرضا علیه السلام قال قال ابو عبد الله علیه السلام:

صل رحمک و لو بشریة من ماء ، و افضل ما یوصل به الرحم کف الأذى عنها وصلة الرحم منسائة الاجل محبة فی الاهل

این حدیث شریف صحیح و بسیار معتبر است چون کلینی از محمد بن یحیی از ابن عیسی اشعری (که در حدیث اول توحید بیان حال آن ها شد) از بز نطی (که از اصحاب اجماع و ثقه و جلیل القدر و خدمت حضرت رضا علیه السلام و حضرت باقر علیه السلام رسیده ، و نزد آنان منزلتی عظیم و مقامی شامخ داشته : و علماء او را فقیه می دانند) از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود رحم (خویشاوندان) خود را صله کن اگر چه بجرعه آبی باشد و افضل مرتبة صله رحم دور کردن اذیت از آنانست و صله رحم باعث تاخیر اجل (طول عمر) و سبب محبت خانوادگیست.

در این حدیث شریف مراتب صله رحم (که عبارت از انس با خویشاوندان) و ربط و دادی با آنانست از نازل ترین مرتبه که جرعه آب دادن باشد تا شریف ترین درجه که دفاع از آنان باشد بیان شده و در روایت دیگر نیکو سلام کردن، و خوب جواب دادن را از افراد صله رحم دانسته و نیز در این حدیث اشاره بآثار خارجیة صله رحم چه فردی و چه اجتماعی شده که صله رحم سبب طول عمر و مایه محبت عشیره و قوم می باشد و در روایات دیگر زیادتی رزق و برکت مال و دفع بلا و حسن خلق و آسان شدن حساب روز قیامت را از فوائد و برکات صله رحم قرار داده و

قطع رحم را علت نقصان عمر مان و گسیختن رشته زندگی فامیلی و اجتماعی دانسته - و مسلمست اگر این دستور شریف و مفید و عاقلانه اسلامی مورد عمل جمیع اقوام و ارحام واقع شود ، بواسطه تشبک عروق و اتصال حلقه های خویشاوندان اجتماع بکمال سعادت رسیده فتنه و فساد و بغض و عناد از جامعه دور گردد.

حدیث سوم : فی الکافی العدة عن سهل بن زیاد عن الحسين بن بشار الواسطی قال: کتبت الی ابي جعفر الثاني علیه السلام اسئله عن النکاح فکتب الی - من خطب الیکم فرضیتم دینه و امانته فزوجوه ان لا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر.

این حدیث مبارک صحیح و معتبر است زیرا کلینی از عده خود از سهل که عبارتند از: علی بن محمد بن علان (که خالوی آن جناب و ثقه می باشد و محمد بن جعفر اسدی ثقه و محمد بن الحسن صفار که ثقه می باشد و محمد بن عقیل کلینی روایت کرده که تمام آن ها از سهل بن زیاد (که از اصحاب علی الهادی علیه السلام) و بشهادت شیخ طائفه ثقه می باشد روایت کرده، و اگر چه در مورد سهل اختلاف است - لکن چون سبب آن اینست که احمد اشعری او را از (قم) بیرون کرد و علتش سوء تفاهمی بیش نبوده امر این اختلاف سهلست و ضرر بوثاقت او که شیخ اجازه می باشد وعده زیادی از مشایخ ثقات احادیث بیشماری از او روایت کرده اند و مورد قبول اصحاب واقع گردیده نمی رساند و سهل از حسین بن بشار واسطی (که از اصحاب حضرت رضا علیه السلام و ثقه و صحیح است) روایت کرده که گفت نامه بحضرت جواد علیه السلام نوشتم و از زناشوئی سؤال کردم و آن حضرت جواب مرا این طور نوشت که هر که بعنوان خواستگاری نزد شما آمد و دیانت و امانت او را پسند

نمودید با او ازدواج کنید (او را بشوهری برای کسان خود قبول کنید) و اگر نکردید در روی زمین آشوب و فساد زیادی واقع می شود

در این حدیث شریف دستور زناشوئی که مهم ترین پایه های اجتماعست بیان شده و اساس نکاح را بر شالوده محکم دیانت و امانت قرار می دهد و اگر کسی بدقت تأمل کند قطع پیدا می نماید که فوائد ابتناء نکاح بردین و امانت و ضرر استناد زناشوئی بمال و جلال و جمال و شهوت بقدری زیاد است که قابل حصر نیست و کافیت آن چه را حضرت جواد علیه السلام در این حدیث مبارک بیان فرموده اند که اگر زوجیت بر روی اساس دین و امانت متکی نباشد آشوب و فتنه در مجتمع بشری پیدا شده روح آرامش و صلاح کشته می شود بلکه این کلام را می توان از معجزات آن امام علیه السلام دانست چه آن که می بینی بواسطه هوا و هوس های دنیوی و آرزو های شیطانی دختر داران دست رد بسینه مردمان متدین و پرهیز کار می گذارند و این امر سبب می شود که یا دختران به شوهر مانده و مفسد آن واضحست و یا با اشخاص بی دیانت پیوند کرده و بدیهیست معامله خائن و بی دین در معاشرت اجتماعی و فامیلی مبتنی بر منافع مادی و فوائد شهوانیست و يك همچنين اشخاصی قطعاً شوهر و رب البیت نخواهند شد و از این سه حدیث شریف حکمت عملی که تدبیر منزل باشد بطور اشاره استفاده می شود و شرح مبسوط هر يك از آن ها در کتب احادیث و مؤلفات علماء موجود است که بیان آن ها از وضع این مختصر خار جست طالبین مخصوصاً باب پانزدهم نکاح افی رجوع نمایند.

حدیث چهارم: فی الکافی محمد بن اسمعیل عن الفضل بن شاذان و احمد بن ادريس عن محمد بن عبد الجبار جميعاً عن صفوان بن يحيى عن زيد

الشحام قال قال لى ابو عبد الله عليه السلام اقرء على من ترى ان يطيعني منهم وياخذ بقولي السلام

و اوصيكم بتقوى الله تعالى و الورع في دينكم و الاجتهاد في الله ، و صدق الحديث و اداء الامانة و طول السجود و حسن الجوار فبهذا جاء محمد صلى الله عليه و اله و سلم و ادوا الامانة الى من ائتمنكم عليها براً او فاجراً فان رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم كان يأمر باداء الخيط و المخيط صلوا عشائركم و اشهدوا جنائزهم و عود و امراضهم و ادوا حقوقهم و ان رجلا منكم اذا ورع في دينه و صدق الحديث و ادى الامانة و حسن خلقه مع الناس قيل ، هذا جعفرى فيسرني ذلك ، و يدخل على منه السرور . و قيل : هذا ادب جعفر . و اذا كان على غير ذلك دخل على بلائه و عاره و قيل : هذا ادب جعفر و الله لحدثني ابي عليه السلام ان الرجل كان يكون في القبيلة من شيعة على عليه السلام فيكون زينها اداهم للامانة ، و أقضاهم للحقوق و اصدقهم للحديث اليه وصاياهم و ودائعهم . تسئل العشيرة عنه فيقول من مثل فلان . انه لادانا للامانة و اصدقنا للحديث.

این حدیث شریف صحیح و معتبر است زیرا کلینی از محمد بن اسمعیل از فضل بن شاذان (که حمل آن ها در حدیث پنجم واجبات معلوم شد) روایت کرده . و نیز از احمد بن ادريس از محمد بن عبد الجبار (که حال آن ها در حدیث پنجم توحید گذشت) روایت نموده و فضل و محمد هر دو از صفوان بن یحیی که حال او در حدیث پنجم توحید بیان شد روایت کرده اند. و او از زید بن یونس شمام که بنس مشایخ رجال و قرینه روایت ثقات روات از او نقه می باشد روایت کرده که گفت حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود سلام مرا بآن ها که می دانی اطاعت مرا کرده و بقول من عمل می کنند برسان و شما را وصیت می کنم که از خدا بپرهیزید و در دیانت خود (پارسا)

باشید و در راه خدا کوشش و جدیت کنید و راست بگوئید، و اداء امانت نمائید، و سجده را طول بدهید، و خوش همسایگی نمائید: چه آن که این ها دستورانیست که (محمد صلی الله علیه و اله و سلم) آورده، و هر که شما را بر امانتی امین دانست - چه نیکو کار و چه بدکار امانتش را باو باز دهید، چه آن که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم امر می فرمود: نخ ریسمانی یا سوزنی را باز دهند. خویشان را صله کنید، و حاضر بجنازه آنان شوید، و بیمارانش ان را عیادت نمائید، و حقوق آنان را ادا کنید. وقتی یک نفر از شما پارسا و راستگو شد، و اداء امانت نمود، و اخلاق خود را با تمام مردم نیکو کرد می گویند: این جعفریست و من خوشنود شده و سرور از رفتار او برایم دست می دهد و می گویند اینست تربیت و آداب. جعفر و اگر برخلاف باشد بلا و ننگ او برای منست و می گویند: این تربیت جعفر است. بخدا قسم پدر من فرمود که بسا از شیعیان علی علیه السلام شخصی در قبیله هست که مایه آبروی قبیله است از تمام آنان در اداء امانت جدی تر و در انجام حقوق کوشا تر و در گفتار راستگو می باشد و بدین سبب وصیت عشیره با او و امانات آن ها نزد او باشد. وقتی درباره او از خویشانش سؤال شود می گویند. کیست مانندش از جمیع ما اداء امانتش بیشتر و صدقش در حدیث زیاده است

این حدیث شریف دستور زندگانی خارج از منزل و قانون معاشرت اجتماعی را بیان می کند که مهم ترین آن ها راستگویی، و امانت داری و مهربانی به همسایگانست و برای دفع توهم اختصاص اداء امانت باشخاص صالح و مومن و ریشه کن کردن اساس خیانت می فرماید امانت. بروفاجر را رد کنید و از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم نقل می کند که حتی نخ خیاطی و سوزن ناقابل که هر دو ناچیز و کم ارزش است باید رد کرد بعد از آن سفارش قوم و

قبيله را می فرماید که در جمیع شئون اجتماعی با آن ها شرکت کرده و بآن ها کمک کنید و بالاتر از این دستور حسن خلق با تمام افراد مردم را، چه خویش و چه بیگانه و چه کافر و چه مسلمان می دهد و می فرماید من دوست می دارم که این اخلاق فاضله در مجتمع بشری منتشر شده، و مسرور می شوم این تربیت کامله را از تعلیمات من بدانند و مردم مرشد عاقل و عادل اجتماع را بشناسند.

و بسیار واضح است اگر باین دستورات عمل شود زندگی اجتماعی تأمین می شود و آن عدالت خیالی را که مردم از زندان و محاکمه و قوانین مجعوله بشری می خواهند در کمال سهولت و بدون زحمت حاصل شده، و جامعه در روح و ریحان و آسایش زندگی می نمایند

حدیث پنجم - فی من لا یحضره الفقیه عن علی بن احمد بن موسی الدقاق عن محمد بن جعفر الکوفی الاسدی عن محمد بن اسمعیل البرمکی عبد الله بن احمد عن اسمعیل بن الفضل الهاشمي عن ابي حمزة الثمالي عن سيد العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام قال حق الله الاکبر عليك ان تعبدہ لا تشرك به شیئا فاذا فعلت ذلك باخلاص جعل لك علی نفسه ان یکفیک امر الدنيا و الاخرة و حق نفسک عليك ان تستعملها بطاعة الله عز و جل و حق اللسان اکرامه عن الخنا و تعوید الخیر و ترک الفضول التي لافائدة لها و البر بالناس و حسن القول فیهم . و حق السمع تنزیهه عن سماع الغیبة و سماع ما لا یحل سماعه . و حق البصران تغمضه عما لا یحل لك، و تعتبر بالنظر به . و حق یدک ان لا تبسطها الی ما لا یحل لك. و حق رجلیک ان لا تمشی بهما الی ما لا یحل لك فیهما تقف علی الصراط فانظر ان لا تزل بک فتردی الی النار. و حق بطنک ان لا تجعله و عاء الحرام، و لا تزيد علی الشبع

و حق فرجك ان تحصنه من الزنا و تحفظه من ان ينظر اليه . و حق الصلوة ان تعلم ان ها وفادة الى الله و انت فيها قائم بين يدي الله تعالى فإذا علمت ذلك قمت مقام العبد الذليل الحقير الراغب الراهب الراجي الخائف المستكين المتضرع المعظم لمن كان بين يديه بالسكون و الوقار و تقبل عليها بقلبك ، و تقيمها بحدود ها و حقوق ها . و حق الحج ان تعلم انه وفادة الى ربك و فرار اليه من ذنوبك و فيه قبول توبتك و قضاء الفرض الذي اوجبه الله تعالى عليك و حق الصوم ان تعلم انه حجاب ضربه الله عز و جل على لسانك و سمعك و بصرك و بطنك و فرجك ليسترك به من النار فان تركت الصوم خرقت ستر الله عليك و حق الصدقة انه اذخرك عند ربك و وديعتك التي لا تحتاج الى الاشهاد عليها و كنت لما تستودعه سراً اوثق منك لما تستودعه علانية و تعلم ان ها تدفع عنك البلايا و الاسقام في الدنيا و تدفع عنك النار في الآخرة . و حق الهدى ان تريد به الله عز و جل و لا تريد به خلقه و لا تريد به الا التعرض لرحمة الله و نجاة روحك يوم تلقاه

و حق السلطان ان تعلم انك جعلت له فتنة و انه مبتلى فيك بما جعله الله له عليك من السلطان و ان عليك ان لا تتعرض لسخطه فتلقى بيدك الى التهلكة و تكون شريك اله فيما ياتي اليك من سوء

و حق سائسك بالعلم التعظيم له و التوقير لمجلسه و حسن الاستماع اليه و الاقبال عليه و ان لاترفع عليه صوتك و لاتجيب احداً يسئله من شئ حتى يكون هو الذي يجيب و لا تحدث في مجلسه احداً و لا تغتاب عنده احداً و ان تدفع عنه اذا ذكر عندك بسوء و ان تستر عيوبه و تظهر مناقبه و لاتجالس له عدواً و لاتعادي له ولياً فاذا فعلت ذلك شهدت لك ملكة الله بانك قصدته و تعلمت علمه الله جل اسمه لا للناس . و اما حق سائسك بالملك فان

تطيعه ولا تعصيه الا فيما يسخط الله عز وجل فانه لاطاعة لمخلوق في معصية الخالق

واما حق رعيته بالسلطان فان تعلم انهم صاروا رعيته لضعفهم وقوتك فيجب ان تعدل فيهم وتكون لهم كالوالد الرحيم، وتغفر لهم جهلهم، ولا تعاجلهم بالعقوبة وتشكر الله عز وجل على ما اياك من القوة عليهم

واما حق رعيته بالعلم فان تعلم ان الله عز وجل انما جعلك قيما لهم فيما اياك من العلم وفتح لك من خزائنه فان احسنت في تعليم الناس ولم تخرق بهم، ولم تضجر عليهم زادك الله من فضله وان انت منعت الناس عامك، او خرقت بهم عند طلبهم العلم منك كان حقاً على الله عز وجل ان يسليك العلم وبهائه ويسقط من القلوب محلك

واما حق الزوجة فان تعلم ان الله جعلها لك سكناً وانساً فتعلم ان ذلك نعمة من الله تعالى فتكرمها وترفق بها وان كان حقك عليها اوجب فان لها عليك ان ترحمها لانها اسيرتك، وتطعمها وتكسوها واذا جهلت عفوت عنها .

واما حق مملوكك : فان تعلم انه خلق ربك وابن ابيك وامك ولحمك ودمك . لم تملكه لانك صنعته دون الله ولا خلقت شيئاً من جوارحه ولا اخرجت له رزقاً ولكن الله تعالى كفاك ذلك ثم سخره لك وانت منكم عليه واستودعك اياه ليحفظ لك ماتاتيه من خير اليه . فاحسن اليه كما احسن الله اليك وان كرهته استبدلت به ولم تعذب خلق الله تعالى ولا قوة الا بالله . وحق امك ان تعلم ان ها حملتك حيث لا يحتمل احد احداً واعطتك من ثمرة قلبها ما لا يعطى احد احداً : ووقتك بجميع جوارحها ولم تبال ان تجوع وتطعمك وتعطش وتسقيك وتعري وتكسوك وتضحى وتظلك وتهجر النوم لاجلك ،

ص: 111

ووقتك الحرو البرد لتكون لها فانك لا نطبق شكرها الا بعون الله و توفيقه .

و اما حق ابيك فان تعلم انه اصلك فانك لولاه لم تكن فمهما رايت من نفسك ما يعجبك فاعلم ان اباك اصل النعمة عليك فيه فاحمد الله و اشكره على قدر ذلك و لاقوة الا بالله

و اما حق ولدك فان تعلم انه منك و مضاف اليك في عاجل الدنيا بخيره و شره و انك مسئول عما وليته من حسن الادب و الدلالة على ربه عز و جل و المعونة له على طاعته فاعمل في امره عمل من يعلم انه مثاب على الاحسان اليه معاقب على الاسائة اليه

و اما حق اخيك فان تعلم انه يدك و عزك و قوتك فلا تتخذ سلاحاً على معصية الله و لاعدة للظلم لخلق الله و لا تدع نصرته على عدوه و النصيحة له فان اطاع الله و الا فليكن الله اكرم عليك منه و لاقوة الا بالله

و اما حق مولائك المنعم عليك : فان تعلم انه انفق فيك ماله و اخرجك من ذل الرق و وحشته الى عز الحرية و انسها فاطلقك من اسر الملكية و فك عنك قيد العبودية و اخرجك من السجن و ملكك نفسك و فرغك لعبادة ربك و تعلم انه اولى الخلق بك في حيوتك و موتك ، و ان نصرته عليك واجبة بنفسك و ما احتاج اليه منك و لاقوة الا بالله .

و اما حق مولائك الذي انعمت عليه : فأن تعلم ان الله عز و جل جعل عتقك له وسيلة اليه و حجابا لك من النار و ان نوابك في العاجل ميراثه اذا لم يكن له رحم مكافاة لما انفقت من مالك و في الاجل الجنة .

و اما حق ذى المعروف عليك فان تشكره و تذكر معروفه ، و تكسبه المقالة الحسنة و تخلص له الدعاء فيما بينك و بين الله تعالى فاذا فعلت ذلك

كنت قد شكرته سراً وعلانية ثم ان قدرت على مكافاته يوماً كافيته.

و حق المؤذن : ان تعلم انه مذكر لك ربك عز وجل ، وداع لك الى حظك ، وعونك على قضاء فرض الله عليك فاشكره على ذلك شكر المحسن اليك .

و اما حق امامك في صلاتك : فان تعلم انه تقلد السفارة فيما بينك وبين ربك عز وجل و تكلم عنك و لم تتكلم عنه ، و دعالك و لم تدع له و كفاك هول المقام بين يدى الله عز وجل فان كان نقص كان به دونك و ان كان تماماً كنت شريكه و لم يكن له عليك فضل فوقى نفسك بنفسه ، و صلوتك بصلوته فشكر له على قدر ذلك.

و اما حق جليستك : فان تلين له جانبك و تنصفه في مجازاة اللفظ ، و لاتقوم من مجلسك الا باذنه. و من يجلس اليك يجوز له القيام عنك بغير اذنك و تنسى زلاته و تحفظ خيرا ته و لا تسمعه الا خيراً ،

و اما حق جارك : فحفظه غائباً و اكرامه شاهداً، و نصرته اذا كان مظلوماً و لا تتبع له عورة فان علمت فيه عليه سوء سترته عليه و ان علمت انه يقبل نصيحتك نصحته فيما بينك و بينه و لا تسلمه عند شديدة و ثقيل عثرته و تغفر ذنبه و تعاشره معاشرة كريمة و لا قوة الا بالله .

و اما حق الصاحب فإن تصحبه بالفضل و الانصاف و تكرمه كما يكرمك و لا تدعه يسبق الى مكرمة فان سبق كافيته و توده كما يؤدك و تزجره عما يهم به من معصية . و كن عليه رحمة و لا تكن عليه عذابا و لا قوة الا بالله . و اما حق الشريك : فان غاب كفيته و ان حضر رعيته . و لا- تحكم دون حكمه و لا- تعمل برأيك دون مناظرته و تحفظ عليه ماله و لا تخنه فيما عز او هان من امره : فان يد الله تعالى على الشريكين مالم يتخاؤنا و لا قوة

واما حق مالك : فان لا تأخذه الامن حله ، ولا تنفقه الا فى وجهه ولا تؤثر على نفسك من لا يحمذك فاعمل به بطاعة ربك ولا تبخل به فتبوء بالحسرة والندامة ومع التبعة ولا قوة الا بالله.

واما حق غريمك الذى يطالبك فان كنت موسراً اعطيته وان كنت معسراً ارضيته بحسن القول ورددته عن نفسك رداً لطيفاً . وحق الخليط ان لا تغره ولا تغشه ولا تخدعه وتتقى الله تعالى في امره . وحق الخصم المدعى عليك فان كان ما يدعى عليك حقاً كنت شاهده على نفسك ولم تظلمه و اوفيته حقه وان كان ما يدعى باطلا رفقت به ولم تات في امره غير الرفق ولم تسخط ربك فى امره ولا قوة الا بالله.

وحق خصمك الذى تدعى عليه ان كنت محقاً في دعواك اجملت مقاولته ولم تجحد حقه وان كنت مبطلا في دعواك اتقيت الله جل وعز و تبت اليه وتركك الدعوى .

وحق المستشار ان علمت له رأياً حسناً اشرت عليه وان لم تعلم له ارشدته الى من يعلم . وحق المشير عليك ان لا تتهمه فيما لا يوافقك من رأيه وان وافقك حمدت الله تعالى . وحق المستصح : ان تودى اليه النصيحة وليكن مذهبك الرحمة له والرفق به .

وحق الناصح : ان تلين له جناحك وتصغى اليه بسمعك فان اتي بالصواب حمدت الله تعالى وان لم يوافق رحمته ولم تتهمه وعلمت انه اخطأ ولم تؤاخذه بذلك الا ان يكون مستحقاً للتهمة فلا تعباً بشتى من امره على حال ولا قوة الا بالله

و حق الكبير: توقيره لسنه و اجلاله لتقدمه في الاسلام قبلك ، و ترك مقابلته عند الخصام و لا تسبقه الى طريق و لا تتقدمه ، و لا تستجهله و ان جهل عليك احتملته و اكرمه لحق الاسلام و حرمة . و حق الصغير رحمته في تعليمه و العفو عنه و الستر عليه و الرفق به و المعونة له.

و حق السائل اعطائه على قدر حاجته . و حق المسئول ان اعطى فاقبل منه بالشكر و المعرفة بفضله و ان منع فاقبل عذره

و حق من سرك الله تعالى ان تحمد الله تعالى اولائم تشكره.

و حق من اسائك - ان تعفو عنه و ان علمت ان العفو عنه يضرت انتصرت.

قال الله تعالى وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ و حق اهل ملتك اضممار السلامة و الرحمة لهم و الرفق بمسيتهم و تألفهم و استصلاحهم . محسنهم و كف الأذى عنهم و تحب لهم ما تحب لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك و ان تكون شيوخهم بمنزلة ابيك و شبابهم

بمنزلة اخوتك و عجائزهم بمنزلة امك و الصغار بمنزلة اولادك .

و حق اهل الذمة ان تقبل منهم الله تعالى منهم و لا تظلمهم ما وفوا الله عز و جل بعهده.

این حدیث شریف را شیخ صدوق رحمه الله در - (من لا یحضره الفقیه) بسندی که گذشت ذکر فرموده و سلسله سند عبارتست از دقاق که از مشایخ صدوق می باشد و در سابق گذشت مشایخ احتیاج بتوثیق ندارند ، و او از محمد بن جعفر الاسدی (که ثقة می باشد) و او از محمد بن اسمعیل برمکی رازی (که ثقة می باشد) و او از عبدالله بن احمد که بقرینه راوی و مروی عنه رازی است - روایت کرده و او از اسمعیل بن الفضل بن یعقوب بن الفضل بن عبد الله بن الحرث بن عبدالمطلب (که از اصحاب حضرت باقر

علیه السلام و ثقہ می باشد) و حضرت صادق علیه السلام درباره او می فرماید - هو کهل من کهلنا و سید من ساداتنا ، روایت کرده که او از ابو حمزه ثمالی (ثابت بن دینار) که ثقہ و حضرت رضا علیه السلام درباره او می فرماید : ابو حمزه در زمان خود مانند لقمان در عصر خود بود روایت کرده که او از حضرت سجاد علیه السلام نقل می کند . و عبدالله بن احمد رازی اگر چه امامی می باشد لکن استاد صدوق : (محمد بن الحسن بن ولید) روایاتی را که محمد بن احمد بن یحیی اشعری صاحب کتاب (نادر الحکمة) از او روایت کرده نقل نفرموده و صدوق در این استثناء با او موافقت کرده ولی معذک این حدیث را در من لا یحضره الفقیه روایت کرده و از کمال مواظبت قدماء - و مخصوصاً - طریقه صدوق رحمه الله در نقل احادیث معلوم می شود کمال ونوق را بصدور این حدیث داشته - از این جهت - مجلسی علیه الرحمہ با این که بواسطه استثناء ابن ولید عبدالله بن احمد را ضعیف شمرده این طریق بخصوص را حسن دانسته اگر چه شیخ جلیل شرف الدین عنایت الله کوپائی قده نفس همین طریق را مجهول می داند - ولی با همه این اختلافات و غموض حال عبدالله وثوق بصدور این روایت هست مخصوصاً که اکابر ثقات امثال برمکی و اسدی اعتناء بنقل روایت از عبدالله دارند علاوه مضمون این حدیث شریف بطوری موافق عقل و مطابق قواعد اخلاقیه مذهب است و بقدری جعل و انشا ان از غیر امام مستبعد است که و نوق بصدور آن از امام زیاد و شاید نزدیک باطمینان باشد و هر چه هست با تأمل زیاد در مضامین آن راضی نشدم - بواسطه عدم توثیق ارباب رجال (عبدالله بن احمد) را از ذکر این حدیث خود داری نمایم

و این حدیث شریف را نیز ابو العباس احمد بن علی بن العباس نجاشی

(بفتح نون و سکون جیم) صاحب کتاب رجال معروف که نزد تمام علماء بوثاقت معروف و مسلمات و شیخ جلیل و ثقة می باشد از معروف و با فضل ترین مشایخ خود احمد بن علی بن عباس بن نوح سیرافی (که ثقة و فقیه و بینای بحديث و دقیق در روایتست) از حسن بن حمزة بن علی بن عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام (که آبروی سادات اطیاب و شیخ المشایخ اصحاب و مورد توصیف و مدح اهل رجالست) از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم که حال آن ها معلوم شد از محمد بن الفضیل (که شاید محمد بن قاسم بن فضیل ثقة باشد) و اگر محمد بن فضیل مرمی بغلوهم باشد در ما نحن فیه ضرر ندارد

اولاً بواسطه این که این طریق مؤید طریق صدوق رحمه الله و تعاضد طریقین موجب اطمینان بصدور است

و ثانیاً ضعف راوی اگر مستند بغلو باشد آن هم نزد قدماء و مخصوصاً ابن غضائری وزنی ندارد بالاخص با این که علت غلورا اعتقاد بصفیتی در امام می دانند که کوچک ترین مقام شامخ و منیع آن ها است .

و چه خوب می فرمود استاد الفقهاء و المجتهدین جامع المعقول و المنقول آية الله العظمی مرحوم حاج می رسید علی نجف آبادی (قدس سره) استاد فقیر در غالب علوم که غالباً روایتی که مورد طعن می باشند و نسبت غلو بآن ها داده شده معرفت شان بمقام ائمه طاهرين عليهم السلام بیش از سائرین بوده، و چون - بتعبیر ایشان - فضائلی بوده و مناقبی از ائمه طاهرين عليه السلام نقل می کرده و معتقد بوده اند که در خور فهم دیگران نبوده لذا آنان را ضعیف و غالی و بلکه وضاع دانسته اند انتهی

و صدق این فرمایش بزرگانی با دقت در حال مثل یونس و

و ثالثاً : روات از محمد بن فضیل بقدری زیاد و جلیل می باشند که وجدان تحمل قبول ضعف مروی عنه را ندارد از ثابت بن دینار (ابو حمزة ثمالی) که حال او را دانستی از علی بن الحسین علیهما السلام روایت نموده ، و بنابراین صدور رساله حقوق از امام علیه السلام که شاید باین اسم معروف بین قدما بوده - مورد اطمینان کاملست و العلم عند الله اما شرح این حدیث شریف چنین است که امام چهارم علیه السلام می فرماید :

حق خداوند بزرگ بر تو اینست که شرك باو نیاوری و اگر در عبادت اخلاص داشته باشی خداوند بر خود لازم نموده که امر دنیا و آخرت تو را کفایت نماید.

و حق نفس تو بر تو اینست که او را باطاعت خدا و عمل نیک مشغول بداری.

و حق زبان اینست که : از فحش و سخن زشت او را برکنار داشته و به نیکی و ترك سخنان بی فائده و سخنان با فائده برای مردم و حسن گفتار در میان جامعه عادت بدهی،

و حق گوش اینست که : از شنیدن غیبت و هر چه جائز نیست - (آواز و ساز و غیره) او را برکنار داری

و حق چشم اینست که از محرمات او را به پوشی و از نعمت بینائی چشم تحصیل عبرت کنی (بمشاهده آیات الهیه)

و آن ها و حق دست اینست که بآن چه سزاوار نیست نگشائی .

و حق پا ها اینست که در راهی که حلال نیست قدم نگذاری، زیرا با این دو پا بر صراط می ایستی پس بهوش باش که پای تو نلغزد و در آتش

و حق شکم این است که ظرف حرام قرار نداده و زیادتیر از مقدار سیر شدن نخواهی،

و حق فرج اینست که از زنا او را نگاه داشته ، و از نظر نامحرم مستور داری ،

و حق نماز این است که بدانی نماز وارد شدن بر خدا است ، و در نماز در مقابل خدا می ایستی ، و اگر این معنی را بعلم الیقین بیابی در حال نماز مانند بنده ذلیل حقیر که با خوف و رجا ، و بیم و امید ، و استکانت و تضرع در مقابل ارباب خود ایستاده باشد می ایستی و آن کس را که در مقابلش ایستاده با کمال سکون و وقار تعظیم نموده بزرگ می دانی و در نماز از روی حقیقت اقبال بحق نموده ، و بوظائف و حدود شرعیه او را اقامه می نمائی

و حق حج این است که بدانی حج ورود بر پروردگار و از گناه بخدا فرار کردنست ، و در حج قبولی توبه و انجام فریضه واجبه الهی . و حق روزه اینست که - بدانی روزه حجاب و ستریست که خداوند برای زبان و گوش و چشم و بطن و فرج توقرار داده تا از آتش جهنم تورا نجات دهد پس اگر روزه را ترك کردی حجاب الهی را دریده و سد شرعی را شکسته.

و حق صدقه این است که - بدانی ذخیره ایست از تو پیش خدا ، و امانتییست که در آن محتاج بشاهد نیستی و در ودیعه نهانی اطمینان تو بیشتر از ودیعه آشکارا می باشد (صدقه سر) و بدان صدقه بلا ها و بیماری ها را در دنیا و آتش را در آخرت از تو دفع می نماید

و حق هدی اینست که - خدا را در آن منظور داشته و قصد ریا نکنی

و جز برای طلب رحمت حق و نجات جان و روز قیامت بجا نیآوری و حق سلطان اینست که بدانی برای او امتحان الهی هستی بواسطه نفوذی که خدا از برای سلطان بر تو قرار داده و وظیفه تو این است که خود را در معرض غضب پادشاه قرار ندهی که بدست خود خود را در هلاکت انداخته و شریک اولی در آزاری که بتو می رساند .

و حق استاد و علم آموزت اینست که : او را بزرگ دانسته و در مجلس او مراعات وقار نموده، و در استماع سخنانش مراقبت نمائی، و اقبال باو داشته باشی و صدای خود را بلند نکنی و اگر کسی از او مطلبی پرسید تو جواب ندهی تا او جواب بگوید و با کسی در مجلس درس او سخن نگوئی و در نزد او از کسی غیبت نکنی و اگر کسی نام او را بزشتی برد از او دفاع کنی و عیوبش را مستور داشته و کمالاتش را اظهار کنی و با دشمنانش هم مجلس نشده و دوستانش را دشمن نداری که اگر این طور کردی ملئکه شهادت می دهند که مراوده و تعلم تو برای خدا بوده نه برای مردم

و اما حق حاکم و فرمانروای مملکتی بر تو اینست که : او را اطاعت کنی و نافرمانی نکنی جز در آن چه مورد سخط و غضب الهی است که اطاعت مخلوق در مورد معصیت الهی سزاوار نیست ،

و اما حق رعیت و زیر دست تو در فرمانروائی اینست که بدانی رعیت بودن آن ها بجهت ضعف ایشان و قوت تو است ، بنابراین واجبست که باعدالت با آن ها رفتار کرده و بمنزلۀ پدر مهربان بر آن ها باشی و از نادانی آن ها چشم پوشی کرده و در مجازات آن ها عجله نداشته باشی و خدا را بر قوت و قدرتی که بتو داده شکر کنی

و اما حق شاگردان و طالب علم تو این است که بدانی خداوند

بواسطه علمی که بتو داده و در گنج های معرفت را بر تو گشوده تو را سالار و قیم قرار داده پس اگر در تعلیم مردم بنیکوئی رفتار کردی و بر آن ها سخت گیری ننموده زجر نکردی ، خدا این نعمت را بر تو زیاد می کند و اگر در تعلیم آنان بخل ورزیدی و در وقت طلب کردن آنان علم را مدارا نکردی بر خدا لازمست که علم و بهاء آن را از تو گرفته و محبت تو را از دل ها بیرون نماید

و اما حق همسر تو اینست که - بدانی خدا او را مایه انس و آرامش تو قرار داده و این معنی نعمت حق تعالی است و باید او را گرمی داشته و با او مدارا کنی اگر چه حق تو بر او بیشتر است چه آن که باید باو رحم نمائی چون زیر دست و اسیر تو است و او را اطعام نموده و بیوشانی و اگر خطائی کرد او را عفو نمائی.

و اما حق بنده زر خرید تو این است که - بدانی او هم مخلوق خدا و فرزند پدر و مادر تو آدم و حوا می باشد و گوشت و خون او با تو یکی است و مالک از این جهت نشده که تو او را آفریده باشی نه خدا ، و چیزی از اعضا او را هم خلق نکرده و روزی او را هم از زمین بیرون نیاورده بلکه خداوند این امور را انجام داده و بعد از آن او را مسخر تو نموده و تو را امین او قرار داده و او را بامانت بتو سپرده تا هر کار خیری درباره او نمودی ذخیره قیامتت گردد بنابراین همان طور که خدا بر تو احسان نموده توهم با و احسان کن و اگر از او کراهت طبع داری او را عوض کن و بنده خدائی را اذیت مکن و لا قوة الا بالله

و حق مادر بر تو این است که - بدانی ترا در وقتی و جائی که هیچ کس نمی تواند کسی را حمل کند حمل نموده (و بار تو را بدوش داشته) و از میوه قلب خود بتو داده که هیچ کس نمی تواند بکسی بدهد و بتمام اعضا

و جوارح ترا نگاهداری نموده و در مقام سیر کردن تو از گرسنگی خود چشم پوشی کرده و بتشنگی خود برای سیراب کردن تو اعتناء نداشته : و حاضر بوده که برهنه باشد و ترا بپوشاند و در آفتاب بماند و سایه بر تو بیندازد و برای حفاظت تو شب بیداری کند و از سرما و گرما ترا نگاهداری نموده تا تو برای او بمانی و برای او باشی بنابراین تو نمی توانی از زحمات او قدردانی کنی جز با توفیق و عنایت پروردگار

و اما حق پدر بر تو اینست که بدانی او اصل تو می باشد چه آن که اگر او نبود تو نبودی بنابراین اگر در خود چیزی که مایه اعجاب باشد دیدی بدان که پدرت ریشه نعمت های تو می باشد و خدا را حمد و از پدر قدر دانی کن بنسبت آن نعمت که داری و لا قوة الا بالله .

و اما حق فرزند بر تو اینست که بدانی فرزند از تست و در این دنیا چه خوب باشد و چه بد بتو اضافه دارد و روز قیامت مسئول او می باشی، چه آن که ولایت بر تادیب و این که خدا شناسی را باو بیاموزی ، و در اطاعت حق تعالی او را معاونت نمائی بر او داری پس درباره او مانند کسی معامله کن که می داند اگر باو نیکی کرد ثواب می رسد و اگر بدی کرد معاقب می شود :

و اما حق برادرت اینست که - بدانی که برادر دست توانا ، و آبرو و قوت تو می باشد بنابراین او را اسلحه معصیت الهی و کمک خود در اذیت و آزار بندگان خدا قرار نده و اگر دشمنی دارد کوتاهی در یاری کردن و نصیحت نمودن او نکن پس اگر خدا را اطاعت کرد چه بهتر و اگر نه خداوند بر تو بیشتر از او مهربانی خواهد فرمود و لا قوة الا بالله

و اما حق اربابی که بتو نعمت بخشید و آزادت کرده اینست که بدانی

مال خود را درباره تو صرف کرده و ترا از ذلت و خواری و وحشت بندگی بآبرو با برو و راحتی آزادی بیرون آورده و ترا از اسارت بندگی رهایی بخشیده و بند بندگی را از تو باز نموده و از زندان نجات داده و ترا صاحب اختیار خودت قرار داده و برای بندگی خدای تعالی تو را فارغ نموده و باید بدانی که آزاد کننده است در حیات و ممات تو از تمام مردم سزاوار تر بر تو می باشد و یاری او بر تو (بجان و هر چه محتاجست) واجب و لازمست.

و لا قوة الا بالله

و اما حق بنده که او را آزاد کرده این است که بدانی خداوند عز و جل آزادی او را برای تو وسیله قرب خود و حجاب آتش جهنم قرار داده و ثواب دنیای تو اینست که اگر وارثی نداشته باشد وارث او باشی (پاداش مالی که در راه آزادی او صرف کرده) و ثواب اخروی تو بهشت است

و اما حق کسی که بتو نیکی کرده اینست که : سپاسگزار باشی و کار نیکش را ذکر کرده و نام او را بنیکی در میان مردم مشهور کنی و در عالم سر (میان خود و خدا) او را دعای خالصانه بنمائی و اگر این طور کردی در سر و علن شکر عمل نیکش را نموده و اگر بعد از این هم توانستی پاداش کردار نیکش را بدهی مکافات کن و حق مؤذن اینست که بدانی خدا را بیاد تو می آورد ، و ترا بنماز دعوت می کند و در انجام فریضه الهیه ترا معاونت می نماید پس از او سپاس گذاری کن مانند کسی که بتو احسان کرده باشد.

و اما حق پیشوای نماز جماعت تو اینست که : بدانی که او سفیر تو بسوی خدا می باشد و از طرف تو با خدا صحبت می کند و تو از طرف او با خدا تکلم نمی نمائی و او برای تو دعا می کند ولی تو در حق او دعا نمی نمائی . و

ص: 123

او بجای تو تحمل خوف رفتن نزد خدا را می کند و اگر در نماز قصی باشد. آن نقص راجع بامام جماعتست نه تو و اگر نماز تمام و کامل باشد تو شریك اولی و چیزی از تو بیشتر ندارد پس امام جماعت حفظ جان ترا به جان خود و نماز تو را بنماز خود نموده بنابراین بهمین نسبت تو باید از او قدر دانی کنی.

و اما حق همنشین تو اینست که در همنشینی ملاطفت و ملانمت داشته باشی و در سخن گفتن با او بعدالت رفتار کنی و بدون اجازه او از مجلس بیرون نروی و اگر کسی با تو نشست حق دارد بدون اجازه تو بر خیزد و باید لغزش های قولی و عملی همنشین را فراموش کنی ، و اگر خیری از او بتو رسید فراموش نکنی و کلامی که خوشایند نیست باز نشنوانی و غیر از خوبی در کلامت نباشد

و اما حق همسایه ات این است که : حفظ الغیب او را داشته باشی ، و در وقت ملاقات و حضور او را گرامی بداری و اگر مظلوم باشد او را کمک نمائی ، و عیب جوئی از او ننمائی و اگر در او رذیله دیدی بپوشانی، و اگر می دانی پند ترا قبول می کند محرمانه او را نصیحت نمائی و اگر گرفتاری و سختی برای او پیش آمد کرد او را تنها نگذاری و اگر لغزشی کرد او را عفو نمائی و خطای او را ببخشی و بشرافت با او معاشرت نمائی و لا قوة الا بالله.

و اما حق دوست تو بر تو این است که با انصاف و فضیلت اخلاقی با او رفاقت کنی و چنان چه او تو را گرامی می دارد تو هم او را گرامی داری ، و نگذاری که از تو در کار خیری سبقت بگیرد و اگر سبقت گرفت مکافات نمائی و چنان چه او ترا دوست می دارد تو هم او را دوست بداری و باید اگر

قصد معصیت کرد او را منع نمائی و برای او رحمت باش و عذاب روح نباش و لا قوة الا بالله،

و اما حق شريك تو در کار اینست که : اگر غایب باشد بجای او انجام عمل بدهی، و اگر حاضر باشد مراعات حال او را بنمائی و برخلاف رأی او حکمی نکنی و بی مشورت او بنظر خودت کاری نکنی و مال او را محافظت نمایی و در هیچ کاری (چه كوچك و چه بزرگ) باو خیانت نورزی چه آن که دست كمك خدا با دو شريكست تا خیانت نکنند و لا قوة الا بالله.

و اما حق ثروت و مالت اینست که : از راه حلال تحصیل کنی و در راه مشروع صرف نمائی و کسی را که قدردان نیست در آن مال بر خودت ترجیح ندهی و در مال مطابق دستور خدا رفتار کن و بمال بخل مکن که روز قیامت پشیمان شده و حسرت می خوری با این که عقوبت بخل را هم داری و لا قوة الا بالله .

و اما حق طلبکار اینست که : اگر توانائی داری طلبش را بدهی و اگر نداری با کلام خوب (زبان شیرین) او را راضی نمایی و او را از خود با کمال ملاطفت دور نمائی

و حق آن کس که آمیزش و خلط با تو دارد اینست که : او را فریب ندهی و غش ننمائی و با او خدعه نکنی و درباره او از خدا بپرهیزی

و حق آن کس که بر تو ادعایی دارد این است که اگر دعوای او حقست خودت شاهد بر خودت می باشی و باید با و ظلم نکنی و حق او را بدهی و اگر دعوای او باطلست با او مدارا کنی و غیر از مداراتی درباره او رفتاری نکنی و خدا را راجع باو بغضب نیاوری و لا قوة الا بالله ،

و حق آن کس که بر او ادعایی داری اینست که اگر حق بجانب تست

در صحبت با او طریق اجمال را طی کنی و حق او را انکار ننمایی و اگر ادعای تو باطلست از خدا بترسی و توبه کنی و ترك دعوی نمائی
و حق آن کس که با تو مشورت کند اینست که : اگر رای نیکی را بدانی با و تعلیم نمائی و اگر نظریه خوبی را نمی دانی او را بشخص دانائی
ارشاد نمائی

و حق آن کس که در مشورت نظریه برای تو اظهار می دارد اینست که: اگر رای او با رای تو موافق نیست او را بخیانت متهم نکنی و اگر
رأیش با تو موافقت شکر خدا را بجا بیاورید

و حق نصیحت خواه از تو اینست که پند خوب با و بدهی و روش رحمت و مدارائی را در نصیحت پیشه خود قراردهی .

و حق نصیحت کننده بر تو اینست که : در مقابل او تواضع کرده به نصیحتش گوش بدهی پس اگر سخن بصواب گفت خدا را شکر کنی و
اگر موافق گوئی نکرد با او محبت کرده مورد اتهام قرار ندهی و اگر بدانی خطا گفت مؤاخذ هاش ننمائی جز این که مستحق تهمت باشد (و
بدانی که خیانتکار است) که در این صورت بهیچ وجه اعتناء با و ممکن و لا قوة الا بالله و حق بزرگتر اینست که برای سن و عمر زیادش او
را احترام بگذاری.

و بجهت آن که در اسلام تقدم دارد او را تجلیل کنی و در خصومت با او مقابله و معارضه نکنی و در راه بر او سبقت نگیری و بر او مقدم
نشوی و او را خفت ندهی و اگر او بتو خفت داد تحمل کنی و عزت او را نگاهداری برای شرافت اسلام و حرمت دیانت

و حق کوچک تر این است که در تعلیم با و ترحم نمائی و از خطای او چشم پوشی کنی و با او مدارا نمائی و با و کمک کنی

و حق سائل این است که باندازه احتیاج بار بخشش نمائی

و حق آن کس که از او چیزی می خواهی این است که اگر بخششی کرد قبول نمائی و سپاسگزاری و قدردانی از احسانش نمائی و اگر منع کرد و نداد عذر او را بپذیری .

و حق آن کس که ترا خوشنود کند این است که - اولاً خدا را شکر کرده و در ثانی سپاس گذار او باشی

و حق آن کس که بتو اذیت کرد و غمناک نمود این است که او را عفو نمائی و اگر یقین داری که عفو بتو ضرر می زند در صدد تلافی بر آئی چون خدا می فرماید هر کس در صدد حق خواهی بعد از مظلومیت بر آمد سبیلی بر او نیست.

و حق هم کیشان و اهل دیانت تو اینست که - حسن نیت و قصد رحمت درباره آن ها داشته باشی و با بد کاران شان بمدارا رفتار کنی و با آن ها الفت داشته باشی و در صدد اصلاح امورشان بر آئی و شکر گذاری از نیکو کاران شان کنی و اذیت را از آن ها دفع نمائی و آن چه برای خود دوست می داری برای آن ها دوست داری و آن چه را برای خود مکروه می داری برای آن ها مکروه داری و باید مردمان سالخورده را بمنزله پدر و جوانان را بمنزله برادر و پیرزنان را بمنزله مادر و اطفال کوچک را بمنزله فرزند خود بدانی و حق اهل ذمه (از اهل کتاب) بر تو اینست که آن چه را خدا از آن ها قبول کرده از آنان قبول کنی و بآن ها ظلم نکنی مادام که بر عهد خود با خدا باقی باشند.

این حدیث شریف اگر مورد عمل واقع گردد سعادت دنیا و آخرت تامین می شود چه آن که دستور العمل جامع نسبت بوظیفه شخص با خدا

والدین و عیال و فرزند و خادم و همنشین و معلم و شاگرد و پادشاه و حاکم و غیره می باشد درست تأمل کن اطاعت سلطان را جز در معصیت خدا واجب را جز شمرده و در عین حال خود را در معرض سطوت و قهر و غضب او در آوردن را حرام و القاء نفس در هلاک دانسته و تقیه را واجب شمرده و در مورد همسر با اعتراف بزیادتی حق شوهر زن را اسیر مرد و قابل عطف و رحمت دانسته و در مورد اهل مشورت با احراز خیانت بی اعتنائی و عدم اعتماد را لازم شمرده و در مورد عفو از ظلم (با اصرار عفو) انتصاف و انتقام را حق ثابت دانسته پس باید برادران ایمانی این حدیث را مکرر از روی دقت مطالعه نمایند

فصل هفتم: در اخلاق

و در آن پنج حدیث است

حدیث اول: فی الکافی عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن عبد الله بن مسكان عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عز وجل خص رسله بكمالهم في الاخلاق فامتحنوا انفسكم فان كانت فيكم فاحمدوا الله واعلموا ان ذلك من خير والا تكن فيكم فاسئلوا الله وارغبوا اليه فيها قال: فذكر عشرة اليقين والقناعة، والصبر والشكر، والحلم، وحسن الخلق، والسخا، والغيرة، والشجاعة، والمروءة قال: وروى بعضهم بعد هذه الخصال العشر وزاد فيها الصدق واداء الامانة.

این حدیث شریف صحیح و معتبر است زیرا کلینی از عده خود از

برقی (که حال آن ها در حدیث دوم و اجبات گذشت) از عثمان بن عیسی (که حال او در حدیث دوم نبوت گذشت) از عبدالله بن مسکان (که حال او در حدیث اول محرّمات ذکر شد) روایت کرده

و نیز این حدیث را صدوق رحمه الله در فقیه بطریق خود از ابن مسکان که صحیح است با اندک تفاوتی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند عز و جل پیغمبران و فرستادگان خود را باخلاق کریمه، و صفات شریفه مخصوص گردانید شما هم باطن خود را آزمایش نمائید اگر این گونه صفات در شما است خدا را شکر نمائید و بدانید خیر و سعادت اینست، و اگر در شما نباشد از خدا مسئلت کرده و درباره آن اخلاق خدا توجه نمائید که بشما عنایت فرماید می گوید ده صفت را بیان کرد: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت، جوانمردی کلینی رحمه الله می گوید: بعضی از روات راستی، و امانت را هم از آن حضرت نقل کرده اند.

می گویم در کتاب معانی الاخبار صدوق رحمه الله است که راوی می گوید: تفسیر یقین را از حضرت پرسیدم و فرمود، یقین اینست که بطوری مومن برای خدا کار کند که گویا (بنصب العین) او را می بیند که اگر هم او خدا را نه بیند خدا او را می بیند و بعلم الیقین بداند که آن چه باو رسید نیست گذرا ندارد و هر چه نباید برسد البته نمی رسد و این امور شاخ های درخت توکلست و در حدیث معتبر از صادق آل محمد علیه السلام است که تمامیت صفت یقین وقتیست که شخص موحد برای خوشنودی مردم خدا را بغضب نیاورد و شکایت او را در آن چه باو نرسد بخلق نکند چون حرص حریص کشاننده رزق و بی میلی دور کننده آن نیست بطوری که اگر انسان مانند مرگ از

روزی گریزان باشد رزق مثل مرك باو مي رسد روح و راحت در يقين و رضا است و هم و حزن در شك و سخط است .

و اما قناعت در کافی از حضرت باقر علیه السلام است که مبدا نظر بی‌بالا دست کنی چه آن که خدا پیغمبر خود دستور می دهد که مال و اولاد مردم تو را خیره نکند و بشگفت نیاندازد، و نظر بمنافع و بهره هائی که از همسران بآنان دادیم نداشته باشی. این ها شکوفه حیات (دو روزه) دنیا است اگر هم اندیشه و فکری در قلب تو خلیجان کرد از زندگی پیغمبر یاد کن که قوت اونان، جو و شیرینی او خرما . و آتش و گیرینه اش چوب درخت خرما بود آن هم زمانی که داشت.

و اما صبر در کافی در چند روایت که صحاح در آن ها است وارد است که صبر سر ایمانست و این تعبیر بیان واقعیت نه تنزیل، چه آن که حقیقت ایمان صبر در اطاعت و از معصیت و بر بلا است پس روح ایمان صبر است.

و اما شکر در کافی از حضرت صادق علیه السلام است که در تورات موسی نوشته شده بنعمت بخش خویش سپاس گذار باش، و بسپاسگذارنده نعمت ببخش که با شکر نعمت فناء ناپذیر است و با کفران بیدوام شکر نعمة نعمت را زیاده کرده و سپر تحول و برگشت کار است انتهی و در محل خود بیان شده که حقیقت شکر قدردانی از نعمتست ، و قدردانی نعمت به بیهوده صرف نکردن آن و بکار بردن در موارد رضای منعم است بنابراین شکر چشم نظر بآیات صنع است نه نگاه کردن بروی نامحرم و همچنین سایر نعمت ها

و اما حلم و بردباری در کافی بسند موثق از حضرت باقر علیه السلام روایت

شده که من دوست می دارم انسانی در هنگام غضب مالك نفس باشد و برد باری را از دست ندهد و در روایت دیگر است که بس است صفت حلم در نصرت شخص و اگر حلم نداری تحمل نمای (چون شخص حلیم بصفبت بردباری بر دشمن فائق آمده و با خونسردی بمقاصد نائل می شود)

و اما حسن خلق : در کافی بروایت صحیح از حضرت باقر علیه السلام است که کامل ترین اهل ایمان کسیست که خلقتش از آنان بیشتر باشد و در قرآن مجید پیغمبر گرامی صلی الله علیه و اله و سلم بخطاب - انك لعلی خلق عظیم سرافراز و مفتخر است ، و در نزد اهل عرفان پوشیده نیست که حسن خلق اگر چه در مرتبه اول بشاشت وجه و حسن کلامست - لکن - از آن جائی که آخرین حد خنده مومن تبسمست و مومن از لغو و لهو برکنار است حسن خلق عبارت از حسن طوبت و نیکی سیرت و شرافت نفس و سایر ملکات فاضله است.

و اما سخاوت - پس بقدری محبوب ذات باریست که در بعضی روایات وارد شده سخی ولو کافر باشد و بحکم و عیدالهی در جهنم داخل شود متنعّم بنعمت الہی خواهد بود و لیس النار بمحرقة جواداً و لوکان الجواد من المجوس .

و اما غیرت - پس آن صفت خاصه ابراهیم علیه السلام می باشد که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم می فرماید - پدرم ابراهیم غیرتمند و من از او غیرتمندتر و غیرت خدا از ما بیشتر است و اما فتوت و جوانمردی سرلوحه اخلاق پاک و محوکننده سیئاتست اگر چه آن جوانمردی درباره حیوان بکار رود .

و اما راستی و امانت - در کافی بسند صحیح از امام ششمست که فرمود - خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد جز بصدق حدیث و اداء امانت

حدیث دوم - فی الکافی محمد بن الحسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد جميعاً عن جعفر بن محمد الاشعری عن عبد الله بن الميمون التداح و علی بن ابراهيم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن القداح عن ابي عبد الله عليه السلام قال - قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم من سلك الله - طريقاً يطلب فيه علماً سلك الله به طريقاً إلى الجنة و ان الملائكة لتضع اجنحتها الطالب العلم رضاه ، و انه يستغفر لطالب العلم من في السماء و الارض حتى الحوت في البحر . و فضل العالم على العابد كفضل القمر على سائر النجوم ليلة البدر و ان العلماء ورثة الأنبياء و ان الأنبياء لم يورثوا دينارا و لادريهما و لكن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر

این حدیث شریف صحیح و معتبر است زیرا کلینی بدو طریق روایت کرده.

اول از محمد بن حسن (که یا بظن قوی صفارقه است ، و یا این ولید شیخ شیخ صدوق است) و علی بن محمد (که از مشایخ کلینی و مورد وثوق است) که هر دو از سهل بن زیاد (که حال او در حدیث سوم حقوق معلوم شد) روایت کرده اند

و همچنین از محمد بن یحیی عطار از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی (که در سابق حال آن ها معلوم شد) روایت کرده که تماماً روایت کرده اند از ابو جعفر جعفر بن محمد بن عبد الله اشعری (که صاحب نوادر الحکمة از او روایت کرده و استاد صدوق روایت او را استثناء نکرده و این خود دلیل بار زیست از وثوق قدماء باو) و او از عبد الله بن میمون بن اسود قداح ثقه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده.

دوم از علی بن ابراهیم از پدر بزرگوارش (که حال آن ها معلومست) از حماد بن عیسی (که در حدیث سوم توحید حالش گذشت) از قداح مزبور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده. پس این حدیث مبارك را از چهار نفر از مشایخ خود که بقداح متصل می شود - با اختلاف طرق نقل فرموده که ممکنست چهار طریق حساب کرد و هر چه هست، حضرت صادق علیه السلام هر چه می فرماید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: هر کس قدم در راهی بگذارد که در طی آن طریق جویای علمی باشد خداوند راهی ببهشت برای او باز می کند، و ملائکه بال های خود را از روی محبت طالب علم برای او می گسترانند، و هر که در آسمان و زمین است تا ماهی دریا طلب مغفرت برای طالب علم می کند و برتری عالم بر عابد چون برتری ماه در شب چهاردهم بر سایر ستارگانست و علماء و ارث پیغمبران هستند، پیغمبران دینار و درهمی بارث نگذاشته بلکه علم میراث آنانست، پس هر که بهره از آن تحصیل کرد حظ وافر و نصیب باوزن و قیمتی را تحصیل کرده

از این حدیث شریف مقام شامخ، علم، و شرافت منصب علماء بکمال وضوح ظاهر می شود چه آن که در این حدیث خضوع جنس ملک - که از عالم انوار و عقول مجرده اند نسبت بتحصیل کننده علم و استغفار موجودات حیه عالم کون (علوی و سفلی) برای او و برتری مقام علم و عالم از عبادت و عابد و جانشین بودن علماء سلسله سفراء حقه الهیه را و این که طی طریق علم طی طریق جنت است، و این که دارنده علم بی نیاز از درهم و دینار و غنی واقعی می باشد معلوم می شود و اگر در هر کدام از این جمله ها تعمق و تأمل شود شخص عاقل هیچ مقامی را بر این مقام ترجیح نداده و در مقابل تحصیل علم از هر عیش و لذتی صرف نظر می کند و در روایات مستفیض

است که طلب علم بر هر مسلمانی واجبست، و در بعضی از روایات است که خداوند جویندگان علم را دوست می دارد و درباره از آن ها است که طلب علم واجب تر از طلب مال است چون مال در ضمان الهی و بتقسیم خداوند عادل منقسم می شود ولی علم گنجینه ایست که در سینه اهل آن مستور است و باید در صدد تحصیل آن بامر الهی بر آمد و در تقسیم دستجات مردم در چند روایت آمده که مردمان بر سه دسته اند: دارندگان علم و جویندگان علم، و کف ها و خار و خشک های سیل که مردم جاهل را از بی وزنی، و کم مقداری، و در مسیر سیل هوا بودن تشبیه بکف و برک پاره ها، و خار و خشک های سیلاب فرموده اند.

و نیز در روایات برای عالم حقوقی در جامعه از روی کمال تشریف قرار داده اند که زیاد از او سؤال مکن جامه او را مگیر، وقتی بر او وارد شدی و با جماعتی است بر همه سلام کن و او را مخصوص بتحیت و تعظیم قرار بده و در مقابل او بنشین و با کمال وقار و بی حرکت از چشم و دست باش و برخلاف رای او از فلان و فلان قولی نقل نکن و او را از زیاد نشستن ملول مکن چه آن که عالم نخله ایست میوه دار که باید در انتظار او بود هر وقت از او بهره و بری رسید گرفت

و نیز عالم بکعبه تشبیه شده که باید زحمت زیارت و ملاقات او را تحمل کرد

ولی علمی که مورد تحریص و ترغیب در روایاتست و این همه فضیلت دارد و دارنده آن وارث پیغمبرانست به بیان اهل بیت عصمت علیه السلام عبارت از معارف حقه الهیه و علم با احکام فرعیه است. بنابراین - سرلوحه کمالات و اخلاق فاضله انسانی تکمیل عقاید حقه و تشیید مبانی فقهیه است

(و باید دانست) هر قدر مقام رفیع تر باشد وصول بان مقام پر آفت ترکه (و للعلم افات) و عمل بوظائف آن مقام از هر چه تصور شود مشکل تر است می بریم بخدا از عالمی که علم را وسیله مباهات و جدال و تفوق و اعمال اغراض و نیل بملذات و شهوات دنیویه قرار دهد که در نصوص مستفیضه و بلکه متواتره هر کدام از امور مذکوره مورد نهی اکید، و موضوع عقاب شدید قرار گرفته که از ذکر آن ها خودداری شد اهل علم رجوع بآن اخبار کرده با صفای خاطر و دقت کامل مطالعه نمایند.

حدیث سوم: فی الکافی علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن عمر بن اذینه عن ابان بن اُبی عیاش عن سلیم بن قیس الہلالی عن امیر المومنین علیہ السلام قال: بنی الکفر علی اربع دعائم الفسق و الغلو و الشک و الشبهة و الفسق علی اربع شعب علی الجفاء و العمی و الغفلة و العتوفمن جفا احتقر الخلق و مقت الفقهاء و اصر علی الحنث العظیم و من عمی نسی الذکر و اتبع الظن و بارز خالقه و الح علیہ الشیطان و طلب المغفرة بلا توبة و لا استکانة و لا عقلة و من غفل جنی علی نفسه و انقلب علی ظهره و حسب غیه رشد او غرته الامانی و اخذته الحسرة و الندامة اذا قضی الامر و انکشف عند الغطاء و بدی له ما لم یکن یحتسب و من عتی عن أمر شک تعالی الله علیہ فاذله بسلطانه و صغره بجلاله کما اغتر بر به الکریم و فرط فی امره و الغلو علی اربع شعب: علی التعمق بالرأی و التنازع فیہ و الزیغ و الشقاق فمن تعمق لم یثب الی الحق و لم یزد الا غرقا فی الغمرات. و لم تنحسر عنه فتنة الاغشیته اخرى و انخرق دینه فهو یهوی فی أمر مریج

و من نازع فی الرأی و خاصم شهر بالعتل من طول اللجاج و من زاغ

قبحته عنده الحسن و حسنت عنده السيئة و من شاق اعورت عليه طرقه و اعترض عليه امره فضاق عليه مخرجه اذا (اذ خ د) لم يتبع سبيل المؤمنين و الشك على اربع شعب : على المرية و الهوى و التردد و الاستسلام و هو قول الله عز و جل - فبأي آلاء ربك تتماهى (وفي رواية اخرى) على المرية و الهول من الحق و التردد و الاستسلام للجهل ما بين يديه نكص على عقبيه و من امترى فى الدين تردد في الريب و سبقه الاولون من المؤمنين و ادركه الآخرون و وطئه سنابك الشيطان و من استسلم لهلكة الدنيا و الآخرة هلك فيما بينهما و من نجا من ذلك فمن فضل اليقين و لم يخلق الله خلقا اقل من اليقين و الشبهة على اربع شعب اعجاب بالزينة و تسويل النفس و تؤل العوج و لبس الحق بالباطل و ذلك لان الزينة تصدف عن البينة و ان تسويل النفس تقحم على الشهوة و ان العوج يميل بصاحبه ميلا عظيما و ان اللبس ظلمات بعضها فوق بعض فذلك الكفر و دعائمه و شعبه.

و النفاق على اربع دعائم على الهوى و الهوينا و الحفيظة . و الطمع .

فالهوى على اربع شعب - على البغي و العدوان و الشهوة و الطغيان فمن بغي كثرت غوائله و تخلى منه و نصر عليه و من اعتدى لم يؤمن بوائقه و لم يسلم قلبه و لم يملك نفسه عن الشهوات و من لم يعدل نفسه في الشهوات خاض في الخبيثات و من طغى ضل على عمد بلا حجة و الهوينا على اربع شعب على الغرة و الامل و الهيبة و المماطلة - و ذلك لان الهيبة ترد عن الحق و المماطلة تقرط في العمل حتى تقدم عليه الاجل و لو لا الأمل علم الانسان حسب ما هو فيه و لو علم حسب ما هو فيه مات خفافاً من الهول و الوجل .

و الغرة تقصير بالمرء عن العمل . و الحفيظة على اربع شعب على الكبر

و الفخر، و الحمية، و العصبية فمن استكبر ادبر عن الحق، و من فخر فجر و من حمى حميا اصر على الذنوب، و من اخذته العصبية جار (فبش الأمر امر بين ادبار و فجور و اصرار و جور على الصراط) و الطمع على اربع شعب الفرح، و المرح و اللجاجة و التكاثر فالفرح مكروه عند الله و المرح خيلاء و اللجاجة بلاء لمن اضطرته الى حمل الانام و التكاثر لهو و لعب و شغل و استبدال الذى هوادنى بالذى هو خير فذلك النفاق و دعائمه و شعبه و الله قاهر فوق عباده تعالى ذكره و جل وجهه و احسن كلشيئ خلقه و انبسطت يداه: و وسعت كلشتى رحمته و ظهر امره و اشرق نوره و فاضت بركته . و استصنأت حكمته و هيمن كتابه و فلجت حجته و خلص دينه و استظهر سلطانه و حقت كلمته و اقسطت موازينه و بلغت رسله فجعل السيئة ذنباً. و الذنب فتنة و الفتنة دنساً، و جعل الحسنى عتبي العتبي توبة و التوبة طهوراً فمن

تاب اهتدى و من افتتن غوى مالم يتب الى الله و يعترف بذنبه و لا يهلك على الله الا هالك الله الله فما اوسع مالمديه من التوبة و الرحمة و البشرى و الحلم العظيم و ما انكل ما عنده من الانكال و الجحيم و البطش الشديد فمن ظفر بطاعته اجتلب كرامته و من دخل في معصيته ذاق و بال نقمته (و عما قليل ليصبحن نادمين)

این حدیث شریف باصطلاح قدماء صحیح و معتبر است زیرا کلینی از علی بن ابراهیم از پدر بزرگوارش (که حال آن ها در سابق گذشت) از حماد بن عیسی (که حال او در حدیث سوم توحید گذشت) از ابراهیم بن عمر یمانی (که بتوثیق نجاشی نقه و مورد وثوق محققین از علماء رجال می باشد و بنقل بعض از علماء رجال شبیهه در وثاقت او نیست و تضعیف غضائری طبعاً و بالاخص نسبت با و وزنی ندارد) از عمر بن اذینه (که

ثقه و مروی عنه أجلاء و بعض از اصحاب اجماعت) از ابان بن ابی عیاش (که مورد وثوق غالب از علماء می باشد و اجلاء ثقات از او نقل حدیث کرده اند و کتاب سلیم را در محضر امام چهارم قرائت کرده و حضرت حکم به صحت احادیث آن فرموده - و بنابراین - اعتنائی بتضعیف ابن غضائری نیست بلکه تضعیفات او بجهاتی مورد قبول علماء رجال واقع نشده بلکه مشهور است کمتر بزرگواری از طعن او سالم مانده) از سلیم بن قیس هلالی (که از اصحاب امیر المومنین علیه السلام او مورد وثوق محققین ارباب رجال می باشد و کتاب او از اصول معتبره است و تشکیک بعضی در کتاب خالی از صواب و مستند بجرح ابن غضائری است که معلوم الحال می باشد) از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که فرمود.

اساس کفر بر چهار پایه استوار گردیده : فسق و غلو و شک . و شبهة و فسق بر چهار شعبه است - جفا - و عمی - و غفلت - و عتو - پس هر کس خشونت طبع و غلظت معاشرت داشته باشد مردم را پست و حقیر شمرده علماء را دشمن می دارد و بر عصیان و طغیان خود پافشاری می نماید و هر کس چشم دلش کور شد عهد الهی و پیمان الستی را از یاد برده با آفریننده خود بستیز بر می خیزد و شیطان بر او مسلط شده دست از او بر نمی دارد و بدون بازگشت بخدا و فروتنی نسبت باو . و اداء حقوق و مظلالم عباد آرزوی آمرزش دارد و کسی که از خدا و روز جزا غافل شود معصیت کار شده ظلم بنفس را روا می دارد و روی از حقیقت برگردانیده و گمراهی خود را رشد و صواب می پندارد و فریب آرزوهای غلط و نفسانی را می خورد و وقتی حیات دنیوی سپری شد و پرده از روی کار برداشته شد و آن چه را باور نمی داشت آشکار گردید دچار حسرت و ندامت می شود و هر کس از

حدود عبودیت تجاوز کرد، و از او امر الهی سرپیچی نمود گرفتار شك و تردید در معارف حق می شود، و کسی که شكاك شد خداوند بر او غلبه کرده و او را خوار و زیون می کند بسلطنت و جلال خود چنان چه او هم از خداوند کریم غافل گردیده و در اطاعت امر حق تعالی کوتاهی کرده

و سربلندی و باند پروازی بر چهار شعبه است: استبداد برای و جدال در نظریه و دوری از مطلب حق، و معاندت در اختلاف نظر پس هر کس در فکر و اندیشه خود فروشد و بر خیالات خود پافشاری کرد بازگشت بحق و حقیقت نخواهد داشت و در امواج خروشان گمراهی غرق شده از گردابی بیرون نیاید جز آن که بغرقاب دیگری فرو شود و رشته دیانتش پاره شده و در اضطراب فکر و عقائد در هم سرگردان گردد، و هر کس در اراء عقلیه طریق منازعه را در پیش گیرد، و در نظریه با اهل نظر خصومت نماید از جدال مستمر و طول لجاج بنادانی و حمق مشهور گردد و هر کس از حق منحرف شود زیبا در نظرش زشت و زشت در نظرش زیبا جلوه کند و هر کس در اختلاف رأی عناد ورزد راه های پیشرفت عقلی برویش بسته شده و کار بر او دشوار و در بن بست واقع شود و از مضیقه خارج نگردد بعلت آن که در طریق اهل ایمان قدم گذاشته و از آن ها پیروی نکرده است.

و شك بر چهار شعبه است تزلزل، و میل نفس، و سرگردانی اسیر جهل شدن و این فرمایش خداوند است که (پس بکدام از نعمت های پروردگارت شك داری) و در روایت دیگر است: بر شك و بیم از حق و سرگردانی و تسلیم جهل و اهل آن شدن پس هر کس بیمناك شد در برابر آن چه پیشاپیش او است از واقع و حق (کنایه از این که اگر از ملاحظه حقیقی که بنصب العین مشاهده و از نزدیک او را حس می کند بیمناك شد

و نخواست قبول کند) از خیر و سعادت رو گریز گشته و بدان پشت می نماید و هر کس در دین و عقاید حقه تزلزل پیدا کرد در اضطراب باطن بحیرت و تردد می گذرانند و اهل ایمانی که با او بوده اند از او پیشی گرفته و آن ها که بعد از او هستند باو می رسند و پایمال سم شیطان می شود و هر که تسلیم هلاکت دنیا و آخرت شود و سر بهلاکت دارین بسپارد در هر دو عالم نابود می شود و هر کس نجات یافت از برکت یقین است و خداوند کمتر از یقین چیزی را نیافریده (یقین گوهر کمیاب و عزیز الوجود است)

و شبهه و آمیختن حق باطل بر چهار قسمت : بحلوه های ظاهر، وزینت های دنیوی دل بستن و گرفتار جلوه گری و آراستن نفس بودن، و کجی و ناصواب را راست و صواب قلمداد کردن و حق را بلباس باطل در آوردن بجهت آن که جلوه های ظاهری آدمی را از حقیقت دور می کند، و رامشگری نفس او را بدون تأمل در عاقبت امر بگرداب شهوت می اندازد و پیروی از کجی ها دارنده اشرا بمسافت دوری از واقع باز می دارد

و حق و باطل را بهم آمیختن ظلماتیست متراکم و در هم و بر هم و آن چه گفته شد کفر و پایه ها و شعب آن است و نفاق و دورویی بر چهار پایه است هوا (میل نفسانی) هوینا (سستی) حفیظه (عصبیت) طمع . اما هوی بر چهار شعبه است ظلم و تجاوز از حد و شهوت و سرکشی پس کسی که ظلم کند کینه های درونی و بلا های ناگهانی برایش فراوان و در کمیش خواهد بود (همیشه مردم در صدد انتقام از او باشند) و کسی باو اعتناء نکند معین و ناصر می ماند و هرکس تعدی کرد از شرور و آفات ایمن و قلب او بسلامت و قادر بر جلوگیری نفس از شهوت پرستی نباشد،

و کسی که اصلاح نفس نکند در مقابل مشتهیات در امواج اعمال رذیله غوطه ور می شود و هر کس طغیان کند (عمدا و بدون هیچ دلیلی) گمراه می شود و سستی و کسالت بر چهار شعبه است: غفلت و آرزو - و هیبت، (از غیر خدا) و امروز و فردا کردن و علت آنست که هیبت از غیر خدا شخص را از حق دور می دارد و امروز و فردا کردن سبب کوتاهی و تقصیر در اعمال خیر می شود تا وقتی اجل فرا رسد و اگر آرزو نباشد آدمی حساب اعمال و مقدار کردار خود را می دانست و اگر کسی چگونگی کار های خود را می دانست از اضطراب و ترس (از سوء اعمال و عقوبت آن) دفعه قالب تهی می کرد و غفلت موجب کوتاهی کردن شخص است از اعمال نیک.

و حفیظه بر چهار شعبه است: بر تکبر و فخریه بر اشخاص، و شدت ارتباط بقوم و حزب، و دفاع از قومیت و نخوان، پس هر که خود را بزرگ دانست پشت بحق می کند، و هر کس تفاخر کند معصیت پیشه می گردد، و هر که تحفظ بر نژاد و دار و دسته داشته باشد بر گناه کردن اصرار می ورزد و هر کس در مقام دفاع از قومیت و نخوان بر آید از راه راست منحرف می شود.

پس چه کار بدیست کاری که در میان ادبار و معصیت و انحراف از راه راست باشد و این گونه رذائل بر آن احاطه داشته باشد

و طمع بر چهار شعبه است: خوشحالی و افراط در فرح، و لجاجت و دنبال زیادتی جاه و مال بودنست و فرح نزد پروردگار مکروه است، و فرح عجب و تکبر است، و لجاجت بلائی است برای آن کس که لجاجت او را وادار بر معصیت می نماید و زیاده خواهی و بازیگری بامور دنیوی و اشتغال باعمال بیهوده، و عوض کردن سعادت آخرت است بلذائد و کیفیات

پست دنیا و اینست نفاق و پایه ها و شعبه هایش ، و خداوند عالم بر بندگان خود غالبست وصیت جلالش منیع ، و ساحت کمالش جلیل است خلقت هر موجود بر اینظام متقن و نیک قرار داده کرمش منبسط بر عوالم و رحمتش شامل حال هر موجودیست ، امر او ظاهر و نورا و تابان و برکتش فراوان ، و حکمتش روشن و کتاب مقدسش شاهد اعمال نیک و بد و امین بر حلال و حرامست برهان او قاطع و دینش از آلائش خالص سلطنت و فرمانروائیش بر عالم هستی آشکار و ظاهر و کلمه (تکوینی و تشریعی) او حق و میزان او عدل است و پیامبرانش تبلیغ رسالت کردند خداوند کردار بد را معصیت خود دانست و معصیت را آزمایش بشر قرار داد و گرفتاری بفتنه و گناه را تیره گی روح انسانی دید و عمل نیک را پسندید و رضایت خود را در توبه قرارداد و توبه را پاک کننده جان از آلودگی عصیان قرارداد پس هر کس بازگشت بخدا کند براه راست رسیده و هر که در معصیت بماند تا زمانی که بسوی حق بر نگردد و اقرار بخطا نکند در گمراهی و ضلالت می باشد و هر کس بهلاکت برسد از سوء اعمال خودش می باشد.

بترسید از خدا بترسید از خدا - چه قدر توبه و رحمت و بشارت های الهیه زیاد و واسع و شامل حال همه است و چقدر خدا حلمش فراوان و چقدر عذاب های او عبرت انگیز و جهنم او حیرت افزا و مؤاخذة او باشد است پس هر کس خدا را اطاعت کرد کرامتش را جلب کرده و هر که نافرمانی کرد و بال انتقام و شدت عقوبت او را می چشد و زود است این دسته

پشیمان و نادم شوند

اما شرح اجمالی این حدیث شریف اینست که : کفر و نفاق دارای مراتب مختلفه می باشند چون حقیقت کفر تیره گی باطن و مستور شدن نور

حق و تجلیات حقایقست و البته ظلمت قلب مثل نورانیت آن درجات متفاوته از شدت و ضعف دارد همین طور که نور و ظلمت ظاهری هم از حیث مرتبه نهایت اختلاف دارند پس درجه اول کفر اینست که انسان دست از ارتباط با اهل معرفت بردارد و بآن ها عطفوت نداشته که علامت آن بزرگ دانستن خود و کوچک شمردن مردم و دشمن داشتن اهل عرفان و حقیقت است. و طبیعی است کسی که در وادی معرفت تنهارو شد در جهل و نادانی باقی مانده و از اهل علم نفرت می نماید، و بر خطا و غلط خود ثابت قدم و استوار می ماند و هنگامی که قطع علاقه از ارباب دانش نمود چشم دلش کور می شود و زمانی که چشم دل کور شد قطعاً عهد و میثاق الهی که در نهانخانه ارتکاز عقلانیست فراموش می شود و سببش همان قطع مراوده با علماء حقّه الهیه که مذكر عهد الستی می باشند می باشد و اثر دیگر این انقطاع و عمیان قلب پیروی از خیالات و ظنون شخصی است و کسی که تابع گمان خود شد با خدا بجنگ بر می خیزد باسلحه مختلفه (از کفر جحودی و تشبیه خالق بخلق و اتحاد و حلول و تجسیم و اعتقاد بجبر و بلکه عقیده بظالم بودن خدا و امثال ذلك) و نتیجه این مبارزه شکست خوردنست و شکست خورده خدا اسیر شیطان شده و شکار دائم او است و یک چنین شخصی اگر گاهی بفکر عاقبت کار خود بیفتد و از عذاب خدا بیم پیدا کند. بواسطه کمال جهل و ظلمت باطنش - خود را طلبکار خدا دانسته مغفرت را بی توبه: و آمرزش را بی شکسته دلی، و خلاصی از مظالم عباد را بدون اداء حقوق آنان می خواهد

چنان چه - شنیده عمر بن سعد می گفت: شنیده ام خدا بهشت و جهنم دارد اگر در وغست که من بارزوی دنیوی خود رسیده ام، و اگر

راست است توبه می کنم و نزد عقلاء معلومست که این معنای توبه نیست بلکه خود پرستی و عناد با خدا و الزام حق تعالی بر آمرزش است پس اول درجه کفر سد باب علم ، و مرتبه ثانی کوری قلب و مرتبه بعد که معلول اند و مرتبه است غفلت است زیرا کسی که چشم دل را کور کرد و مدتی با کوری بسر برد کم کم بجهل عادت کرده از جلوات الهیه بالمرة محروم شد. غافل می گردد چنانچه اگر چشم ظاهر کسی کور شد و مدتی گذشت از مبصرات مانند نور خورشید و رنگ گل و غیره غافل می شود و وقتی شخصی از مبدء و معاد غفلت کرد لاجرم از هر معصیت و خطائی که دست بدهد رو گریز نیست معاصی را بر خود سزاوار دانسته از اعمال نیک روی می گرداند و چون التفات بحسن و قبح افعال خود ندارد و منغمر در شهوات نفسانی و غرق هواجس شیطانیت کار های زشت خود را نیک پنداشته راه باطل را حق می داند و در اثر قصور فهم او از ادراک عاقبت امر و بی التفاتی بمعاد سرگرم آرزو های دنیویه شده بطوری که تا اجل فرا نرسد و قهراً پرده از روی اعمالش بالا نرود ، و بحسرت و ندامت دچار نشود از خواب غفلت بیدار نگردد ،

و مرتبه چهارم اینست که: بواسطه استمرار غفلت ظلمتی دیگر پدیدار شده، یعنی در اثر سرپیچی از او امر حق تعالی در مبد و معاد شك می کند و بعبارت دیگر در عقاید فطریه اش تزلزل و تردید پیدا می شود و وقتی کار بتزلزل کشید و راه بواقع مسدود شد خود مسدود شد خود رأی گردیده هر چه بخیالش رسید همان را دو دستی گرفته و بفکر باطل خود پا بست می شود و اگر کسی با او از طریق احتجاج وارد بحث شد بنزاع و جدال برخواسته و از حق و حقیقت کناره گرفته با مطالب حقه و عقاید ثابته عناد ورزد و در نتیجه روی

دل آرای حقیقت را مشاهده نکند و در گرداب جهل و غرقاب نظریات تیره خود بطوری غرق شود که هر چه در امواج خروشان و هم و گمان بیش تر دست و پا بزند و در صدد نجات بر آید زیاد تر در غمرات جهل فرو شود و اگر از فکر باطلی خلاصی یابد باندیشه غلط دیگری گرفتار گردد و همواره باضطراب نفس و قلق خاطر مبتلا باشد، و در اثر مجادله با اهل حق بحقق مشهور شود، و در نتیجه انحراف از حقیقت تشخیص نیک و بد ندهد بلکه خوب را بد و بد را خوب پندارد - و در دنبال شقاق و عناد راه را گم کرده و از ضلالت خلاصی پیدا نکند و کسی که بمرتبہ تزلزل رسید از تزلزل و شك او نتایج سوء دیگری هم تولید می شود :

اول تکذیب آیات باهره و حجج ظاهره الهیه (تکوینیه و تشریعیه) و وقوف در سرحد تردید که سبب می شود همسفران از او در عقاید حقه سبقت گیرند و نوسفران باو برسند در حالی که وی در شاه راه هدایت حیران مانده و قدمی از قدم برنداشته باشد

هفت شهر عشق را عطار گشت *** ما هنوز اندر خم يك كوچه ایم

و چنین شخصی زیر چکمه شیطان نابود می شود.

دوم: دلبستگی بمیل نفس و وحشت و اضطراب از پذیرش حق و وقتی از قبول حق بیمناك شد لاجرم از عمل کردن باعمال خیریه که فائده قبول حق است شانه خالی می کند.

سوم: انس بجهل و جهال چون بدیهی است: ناریان مرناریان را طالبند . و کسی که از حقیقت و اهل حقیقت دور شود با جهال و جهالت انس می گیرد و يك چنین شخصی خود را در معرض هلاکت در آورده ناچار بهلاکت دنیوی و اخروی می رسد برخلاف آن کس که گوهر گران مایه یقین

را در خزینه قلب داشته باشد که از مهالك دنیا و آخرت نجات می یابد - پس دانستی از سد باب علم کوری، باطن و از کوری باطن شك تولید می گردد پس بدان که از تزلزل شبهه زایش پیدا می کند چون آدمی بالفطره باید با عقایدی آشنا باشد و کسی که از پذیرش معارف حقه محروم و دچار شك و تخمین شد می خواهد خود را از حیرت در آورد و چون چراغ بینش او خاموش شده لاجرم جعل عقیده و خلق نظریه می کند

و تعبیر از این عمل باطنی و انفعال قلبی شبهه شده (که در تشریح آن درجات و عللی بیان گردیده) که عبارتست

اول: فریب زرد و سرخ روزگار خوردن، و از راه جلوات ظاهری طریق جعل اعتقاد را پیمودن که اگر درست تأمل کنی می بینی غالب قوانین مجمله بشر هستند بهمین صفت است حتی اختلاف رسوم و عادات جعلیه ناشی از پنهان شدن صورت زیبای حقیقت و طنازی و جلوه گری صورت قبیح و آرایش کرده باطلست

دوم: تسویل (آراستن نفس مولودات جلوات ظاهریه را) چه آن که بعد از فریب خوردن نفس از ظواهر امور و کور شدن دیده بصیرت از مشاهده مصالح و مفاسد واقعیه و حقائق الهیه نفس برای اقناع خود در مقام آرایش آن جلوات بر آمده و مرحله سوم که تاویل است - پیش می آید و آن عبارت از اینست که نفس عقاید معوجه و آراء پیچیده و باطل را بعنف و رامشگری در طریق عقاید مستقیمه داخل نماید و وقتی راه تاویل و ارجاع باطل بحق و حق بیاطل پیش آمد.

مرحله چهارم که سرحد کمال شبهه باشد فرا می رسد و نفس در میدان عمل ناجح می شود و آن مرحله عبارت از پوشیدن لباس حق بر اندام باطل و پوشیدن لباس باطل بر اندام حق است و این معنی همچنان که در

عقائد (که افعال جانحه باشد) موجود است در اعمال (که افعال جارحه می باشد) نیز راه دارد بشهادت ارباب عقول و دلالت روایات منقوله چنان چه در آخر الزمان بواسطه انغمار در افکار نفسانیه معروف را منکر، و منکر را معروف می شمارند و حساً می بینی مجالست اهل علم مستنکر طباع، و هم آغوشی زنان هر جائی افتخار رجالست و سبب حقیقی این بدبختی همان پیروی از نفس و فریب خوردن از رنگ آمیزی روزگار است که وقتی آدمی بزرده و سرخ دنیا چشم انداخت ناچار از درک حقیقت امور باز می ماند مانند کودکی که جز خط خال مار را نه بیند و غیر از نرمی بدنش را حس نکند و بحقیقت مار نرسد و وقتی انسان از ادراک حقیقت بازماند پیرو خواهش نفس می شود و دنبال همان جلوات را گرفته و بی محابا خود را در تاریکی ها و ظلمت ها و غرقاب های هلاکت می افکند مانند همان طفل که در اثر مجذربیت زیبایی و نعومت بدن مار بغته با او ببازی مشغول شده و دست از آغوش راء نگیرد تا هلاک شود و این آخرین مرحله کفر است که عقاید فطریه تحت الشعاع نظریات جعلیه نفس می شود

و تلخیص این اجمال آن که آدمی بحکم آفرینش الهی دارای عقائد فطریه است که بروز و ظهور آن احتیاج بمذکر و مرشد دارد پس اگر شخص دست از دامن علماء حقه - که انبیاء و اوصیاء و نواب آن هابند - بردارد و دنبال علم رود بجهل باقی می ماند و وقتی از علم و علماء دوری کرد خیالات شخصی خود پا بست می شود و زمانی که استبداد برای پیدا کرد حیران و سرگردان می گردد زیرا چراغ راهنمایی ندارد، و افکار متضاربه او هم پیچ در پیچست از این رو متزلزل می شود و چون آدمی ناگزیر از عقیده است و جدیت دارد خود را از شك و تردید بیرون آورد و فرض اینست که از راه راست هم دست برداشته لذا هر چه بنظرش خوش آیند شد همان را منشا

عقیده قرار می دهد و وقتی بتسویلات نفس مانوس گردید بآخرین درجه (که عقیده سازی باشد) می رسد ، و دکان دین سازی در مقابل خدا باز می کند پس اولین درجه کفر فسق (یعنی ترك تحصیل علمست) و آخرین درجه آن (کفر) یعنی (اختراع عقیده) و خلط و مزج حق باطلست. اینست پایه های کفر که پایه اول دوری از سفراء الهی و علماء ربانی است و پایه آخران دین سازیست

و اما شرح اجمالی نفاق و پایه های آن

پس اول درجه آن ابتلاء بهوا و خواهش های نفس است و از هوای نفس ظلم به بندگان خدا و تعدی بحقوق آنان و شهوت پرستی و طغیان و سرکشی بخالق و خلق تولید می شود ، چون شخص هواپرست بوسیله ظلم بمردم بخواهش های نفسانی می رسد و بسبب تعدی بر حقوق آن ها نائره شهوت را خاموش می کند و در اثر پیروی از دلخواه شهوت پرست می گردد و در منجالب اعمال زشت غوطه ور می شود و در دنبال آن سرکشی و طغیان را پیشه گرفته مانند اسب لجام گسیخته در وادی گمراهی سرگردان می گردد و لاجرم کسی که بندگان خدا ظلم کرد دشمنانش زیاد شده ، و ببلا های ناگهانی و آفات فجائی مبتلا می شود و درجه دوم نفاق عبارت از سستی در عمل خیر است چون کسی که دنبال هوای نفس را گرفت و از ظلم و تعدی و شهوت و طغیان صرف نظر نکرد لاجرم بکردار زشت خود مغرور شده و گرفتار آرزو های خسیسه نفسانی گشته ، و ارباب معصیت در نظرش ابهتی بسزا یافته و از حق دور و در اعمال خیریه ممانعت خواهد کرد - یعنی بوعده و امروز و فردا عمر را گذرانیده - و عمل خیری انجام نخواهد داد پس کسالت در عمل خیر و سستی در انجام اعمال نیک بستگی کامل

بمتابعت هوای نفس دارد و اگر نبود آرزوهای دور و دراز نفسانی آدمی اندازه اعمال خیر و کیفیت کردار خود را از خوب و بد تشخیص می داد آن وقت چه بسا که از دهشت و وحشت کمی کارهای نیک و کثرت کارهای بد قالب تهی می کرد، چشم آدمی را هوای نفس و آرزوهای دنیا بسته و سبب غفلت او از خدا گشته، و میوه تلخ درخت غفلت همان کوتاهی در عمل نیک و کردار خدا پسند است و وقتی انسانی از کارهای خیر صرف نظر کرد و همواره دنبال اعمال شهوات برآمد بأمراض قلبیه بالاتری مبتلا می شود که عبارت از تکبر و مفاخره و حمیت و عصبیت است و از مرض تکبر و بزرگ منشی ترك عبادت و بی اعتنائی بیندگی و ادبار از حق تعالی زایش می شود و از مفاخره (که وانمود کردن فضائل و مناقب و حسب و نسب است) فسق و فجور متولد می شود و از حمیت و عصبیت (که حفظ شئون فامیلی و بزرگ شمردن قوم و نژاد، و دفاع از حزب باشد و تمامی از خودخواهی و بلند پروازی ناشی می شود) اصرار بمعصیت و ظلم و ستم حاصل می گردد و وقتی آدمی بهوا مبتلا شد و دست از اعمال خیریه برداشت. و بقومیت و نژاد و حزب پرداخت لاجرم طمع بر او غالب آید.

و طمع عبارتست از زیاده طلبی مال و جاه و فرزند و سایر اموری که مایه و پایه شهوت رانی و هوا پرستی است، و در دنبال طمع رفتن و زیاده جوئی کردن مستلزم لجاجت در امور و عدم مبالات نسبت بمعاصی الهیه است و یک چنین شخصی عمر را بلهو و لعب، و خنده و تفریح گذرانیده و جز خود کسی را نخواهد دید، پس پایه اول اخلاق رذیله (که در این روایت - بقرینه مقابله با کفر از آن بنفاق تعبیر شده) هوای نفس و پایه آخران راضی شدن بمال و جاه و لذائد دنیوی و عوض کردن آخرت بدنیا

می باشد، پس از این حدیث شریف معلوم می شود سرچشمه تمام سعادات دنیویه و اخرویه تهذیب باطن - چنان چه سرمایه کلیه آفات روحیه وا گذاشتن نفس می باشد . و چون محبت دنیا اساس هوا است حدیث چهارم را در مذمت دنیا قرار دادیم

حدیث چهارم : فی الکافی عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید عن یونس بن عبدالرحمن عن ابی خدیجة قال قال ابو عبد الله علیه السلام كتب امیر المومنین علیه السلام الى بعض اصحابه یعظه

اوصیک و نفسی بتقوی الله من لا یحل معصیتہ و لا یرجى غیره و لا الغنى الا به فان من اتقى الله عز و قوی و شبع و روى ، و رفع عقله عن اهل الدنيا فبدنه مع اهل الدنيا ، و قلبه و عقله معاین الاخرة فاطفاً بضوء قلبه ما ابصرت عيناه من حب الدنيا فقدر حرام ها ، و جانب شبهات ها ، و اضر و الله بالحلال الصافی الا ما لا بد منه من کسرة یشد بها صلبه و ثوب یوارى به عورته اغلظ ما یجد و اخشنه و لم یکن فیما لا بدله منه نقة و لارجاء فوقعت ثقته من و رجائه على خالق الاشياء فجد و اجتهد و اتعب بدنه حتى بدت الاضلاع ، و غارت العینان فابدل الله له من ذلك قوة فی بدنه و شدة فی عقله و ما ذکر له فی الاخرة اکثر فارفض الدنيا فان حب الدنيا یعمی و یصم و یمکم و یذل الرقاب فتدارک ما بقى من عمرک و لا تقل غدا و بعد غد فانما هلك من كان قبلك باقامتهم على الاماني و التسويف حتى اتاهم امر الله بغتة و هم غافلون فنقلوا على اعداؤهم الى قبورهم المظلمة الضيقة و قد اسلمهم الا ولاد و الاهلون فانقطع الى الله بقلب منیب. من رفض الدنيا و عزم لیس فیہ انکسار و لا الخزال اعانا الله و ایاک على طاعته و وفقنا و ایاک لمرضاته

این حدیث صحیح و معتبر است زیرا شیخ کلینی قدہ از علی بن ابراهیم

قمی از محمد بن عیسی بن عبید (که حال هر دو در حدیث دوم توحید بیان شد) از یونس بن عبد الرحمن (که جلالت قدر و مقام و منزلت او قابل وصف نیست و ثقه می باشد و امام ثامن علیه السلام بعبد العزیز مهتدی می فرماید احکام شرع و معالم دین را از یونس فرا بگیر- چنان چه در حدیث اول محرمات ذکر شد -) از ابو خدیجه سالم بن مکرم (بسکون کاف و فتح میم) که نجاشی و محققین از اهل رجال او را ثقه می دانند و تضعیف شیخ رحمه الله او را در جایی با معارضه بتوثیق او در جای دیگر فضلا از معارضه با توثیق نجاشی مستند بضعف عقیده است و ضرر ندارد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود امیر المومنین علیه السلام بیعض از اصحاب در مقام موعظه نوشت: تو و خود مرا سفارش و وصیت پرهیز کاری از خدا می کنم خدائی که معصیتش سزاوار نیست و بغیر از او امیدی نمی باشد و بی نیازی فقط از وی حاصل شود زیرا هر که از خدا ترسید و پرهیز کار شد عزت و قوت یابد و سیر و سیراب گردد. و مستوای عقل او از عقول اهل دنیا برتر شود بطوری که هیکل او در مجتمع بشری و با مردم باشد ولی عقل و دل او متوجه عالم آخرت باشد و در نتیجه هر چه را دیده ظاهر بینش از دوست داشتنی های دنیا به بیند با نور قلب باطن بین آن را خواموش نماید و حرام دنیا را پلید دانسته. و از شبهات آن اجتناب نماید و از حلال دنیا نیز چشم پوشد مگر مقداری که ضرور باشد از لقمه نانی که موجب قوت بدن او گردد و جامه که عورتش را بپوشاند و آن جامه زبر و درشتترین جامه ها باشد و بغیر از خدا در مایحتاج خود امیدی نداشته باشد و رجاء و اطمینانش بآفریننده موجودات باشد پس در عبادت بقدری جدیت و کوشش کند که استخوان های پهلوی او آشکار و چشمانش بگودی فرو گردد و در این وقت خداوند عالم در مقام عوض

از زهد و عبادتش قوت بدن : و وفور عقل با عنایت فرماید و آن چه را ذخیره قیامتش فرموده بمراتب بیش از این باشد پس ترك دنیا كن چون محبت دنیا آدمي را كور و لال و گنگ مي كند و مایه ذلت و گردن كجی می شود. بازمانده عمر را غنیمت شمار و تدارك مافات نمای و فردا و پس فردا مكن ، زیرا هلاکت ! در اثر پا بست شدن بآرزو ها و تسويف و تاخیر در اعمال خیریه بود تا وقتی بغتة امر الهی و اجل فرا رسید و بر مرکب های چوبی سوار و بقبر های تیره و تنك منتقل شدند و فرزندان و خویشان آن ها را بخاک مذلت سپرده و بازگشتند ، پس بسوی خدا منقطع شو با دلی آگاه از ترك دنیا و باعزم آهنینی که قابل شکست نباشد و دائم و متصل باشد (خداوند ما و تو را با طاعتش مدد فرماید و بتحصيل رضایش توفیق دهد

در این حدیث شریف شاه ولایت مطلقه - روحی لشیعته الفداء آخرین مرحله سیر روحی را عبارت از ترك دنیا دانسته چون می فرماید : وقتی عقل بسر حد کمال رسید و عاقبت کار که انتقال بنشاه آخرتست - معاینه کرد دنیا در نظرش پست شده، جلوات فریبنده دنیا را در پرتو

نورانیت قلب نابود می کند و از لذائذ دنیا چشم پوشی کرده بقدر خالی کفاف از نعمت های او صرف می نماید و در زندگی مادی تنها امیدش بخدا می شود و تمامت عمر را بعبادت پایان می رساند و نیز سبب غفلت از خدا و ترك عبادت و اعمال خیریه را بمحبت دنیا مربوط می داند ، چه آن که می فرماید علت هلاکت اقوام سابقه سرگر می بآرزو های دنیویه بوده پس از این حدیث مستفاد می شود که محبت دنیا شالوده بدبختی است و ریشه تمام اخلاق رذیله و اعمال سینه است.

حدیث پنجم: فی من لا یحضره الفقیه وروی ابن مسکان عن عبدالله ابن ابی یعفور قال قال الصادق جعفر بن محمد علیه السلام الرجل: اجعل قلبك قرینا تراوله و اجعل علمك و الدا تتبعه، و اجعل نفسك عدواً تجاهد ها، و اجعل مالك عاریة ترد ها.

این حدیث شریف صحیح و معتبر است، زیرا طریق صدوق عبدالله ابن مسکان از پدر بزرگوارش (که حال او در حدیث چهارم امامت گذشت) و ابو جعفر محمد بن الحسن بن احمد بن الولید شیخ و فقیه قمیین که درباره اش ثقه تتمه عین مسکون الیه نوشته اند از محمد بن یحیی عطار (که در حدیث اول توحید حالش ذکر شد) از ابو جعفر محمد بن الحسین ابی الخطاب زیات همدانی (که از اصحاب ما امامیه و نقد و عین، و جلیل القدر، و صاحب تصانیف حسنه می باشد) از صفوان بن یحیی (که حال او در حدیث پنجم توحید بیان شد) از عبدالله ابن مسکان می باشد و حال عبدالله ابن مسکان در حدیث اول محرمات معلوم گردید و او از ابو محمد عبدالله ابن ابی یعفور (که ثقه ثقه درباره اش می نویسند) و در امامیه دارای جلالت قدر می باشد و منزلتی عظیم در نزد حضرت صادق دارد از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که بشخصی فرمود: قلب خود را بمنزله همنشین و مونس دائمی قرار بده که در صدد معالجه و حساب کشی از او باشی و علم خود را بمنزله پدری قرار بده که متابعتش نمائی و نفس خود را بمشابه دشمنی فرض کن که همواره با او بمجاهده و جنگ مشغول باشی، و مال خود را همانند امانتی بدان که باید رد کنی

و در مرسله دیگری در فقیه وارد شده که با هوای نفس خود مانند دشمنت جهاد و ستیز کن

و این حدیث شریف اشاره بدو مطلب مهم و اساسی در تهذیب اخلاق می فرماید.

یکی مراقبه تام و بررسی کامل از نفس و قوای نفسانیه که اگر کسی در صدد تفتیش حال خود بر آید و از خفایای باطنیه خود پرده بردارد و در محاسبه نفس نهایت دقت را ملاحظه کند مانند کسیست که در طریق علاج حال قرین دائم و همنشین همیشگی خود کوشش کند، و در مقام تسلط بر اخلاق و کیفیات نفسانی او بر آمده باشد

دوم: جهاد با هوای نفس است مانند جنگ با دشمن و تشبیه جهاد با نفس بجهاد با دشمن بچند جهت است

اول آن که شخص از جهاد با دشمن دست برد ندارد تا دشمن را کاملاً سرکوبی کند و چون دشمنی بالاتر از هوای نفس نیست، باید در مجاهده با او از نهایت بذل جهد و کوشش مضایقه نکرد، و با جهاد متواصل اخلاق رذیله را از قلب ریشه کن کرد.

دوم: این که اگر کسی در حال جنگ با دشمن باشد از حملات دشمن غافل نمی نشیند و کمال احتیاط را برای مقابله با هجوم احتمالی او در تمام اوقات مراعات می نماید و برای مزاوله نفس اموری لازم و فوایدی مترتب است

اول معرفت بملکات حمیده و صفات رذیله که اساس علم اخلاق مبتنی بر آنست - و کسی که معرفت بحال نفس نداشته باشد مسلماً توانائی بر علاج او ندارد و دارنده این مقام را صاحب نفس ملهمه می نامند

دوم ملامت و توبیخ بخود است، زیرا وقتی شخصی اطلاع از کثافات باطنی و درد های درونی و رذائل اخلاقی خود پیدا کرد گرفتار فشار وجدان

گردیده و بخود ملامت می کند مانند مریضی که التفات بمرض خطرناك خود پیدا کند و علت مرضش را سوء تدبیر خویش در امر صحت بداند و صاحب این نفس را دارای نفس لواحه می گویند.

سوم مرحله تخلیه نفس است که وقتی انسان از صفات ذمیمه خویشتن منزجر گردید درصدد اصلاح حال خود بر آمده و در بدایت نفس را از آلائش ملکات پست پاك کرده و بعد از آن خود را باخلاق فاضله متحلی نموده بمرتبه تخلیه نفس می رسد و دارنده این نفس را صاحب نفس مطمئنه می نامند و در قرآن مجید خداوند حمید می فرماید: قد افلح من زكي ها و قد خاب من دسيها که مفاد اجمالی آن اینست که آن کس رستگار می باشد که نفس را تذکیه و قذارات و آلوده گی ها را از آن بزدايد و خسران و زیان برای کسیست که نفس را بحال خود واگذاشته از او غفلت کند - از این جهت علماء علم اخلاق علم اخلاق را شعبه از حکمت عملیه می دانند که تنها مطلوب در آن علم نیست و عمده عمل فائده بخش است و بهمین جهت نیز مهم ترین وظیفه را در تهذیب اخلاق و مراقبت نفس و مواظبت از او می دانند و چه قدر سفارش شده که باید آنی از نفس و هوای آن غافل نشد که گاهی می گویند نفس مانند اسب سرکش است که اگر دقیقه لجام از او برداشته شود خود و صاحبش را هلاك می کند و زمانی می گویند: در اخلاق حال مفید فائده و منتج ثمر نیست و باید ملکه اخلاق فاضله در انسان مهذب حاصل

گردد.

ارسطو می گوید: از يك پرسطوفصل بهار نیاید . و عین این تعبیر را اهل عرف بارتکاز خود دارند که از يك گل بهار نیاید . و در زیارت جامعه خوانده می شود و آدمتم ذکره که ذکر را موجب منقبت قرار نداده بلکه

دوام آن را فضیلت دانسته اند ، پس اگر سالک در سیر اخلاقی هدف خود را وصول بمرحله کمال نفس می داند باید دقیقه از حال خود غافل نشود و و این در وقتی است که کمال مواظبت را بر تمایل نفس بمشتهیات داشته باشد که مبادا نفس طغیان کرده و بجبالت اولیه متمایل بمیول و سر بهوا گردد عشق معجون سوی لیلی می کشید عشق ناچه سوی بچه می دوید

فصل هشتم: در معاد

و در آن پنج حدیث است

حدیث اول : فی الکافی علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی حمزة قال سمعت علی بن الحسین علیه السلام یقول : العجب کل العجب لمن انکر الموت و هو یری من یموت کل یموت و لیلۃ : و العجب کل العجب لمن انکر النشأة الاخری و هو یری النشأة الاولی

این حدیث صحیح و معتبر است زیرا کلینی رحمه الله از علی بن ابراهیم قمی (که در حدیث دوم توحید معلوم شد) از ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی عمیر (که حالشان در حدیث چهارم محرّمات بیان شد) از هشام بن سالم (که حال او در حدیث اول امامت گذشت) از ابو حمزه ثمالی (که حال او در حدیث پنجم حقوق گذشت) از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که شنیدم علی بن الحسین علیه السلام می فرمود : تعجب است نهایت تعجب و شگفت از آن کس که مرگ را عملاً انکار می کند با آن که در هر شبانه روز می بیند اشخاصی را که می میرند و نهایت تعجب از آن کس که عالم آخرت را انکار می کند با آن که این عالم و نشأه حس و تکوین را بنصب العین مشاهده می نماید

ص: 156

بدان که معاد (یعنی عود ارواح باجسام) و حشر آدمیان در روز قیامت ضروری ادیان و اجتماعی ارباب ملل است، و قبل از اقامه برهان بر اثبات معاد لازم است اثبات امکان ذاتی او بشود تا از برهان بر وجوب ضرورت بالغیران ثابت گردد زیرا ضرورت وجود بالذات منحصر بواجب الوجود بالذات است.

پس می گوئیم: اگر معاد عبارت از انوجاد بعد از انعدام باشد ذاتا محالست چون انعدام ممکن الوجود عبارت از انتهاء حظ وجودی اوست و بعد از انتهاء حظ وجودی بازگشت موجود در افق زمان یا هر وعاتی دیگر معنی ندارد، بلکه آن وجود ثانوی موجودیست جداگانه و ربطی به موجود سابق ندارد ولی اگر معاد عبارت باشد از اتصال اجزاء منفصله و تعلق ثانوی روح (که بقاء آن را خواهی دانست) بیدن در نشأة و وعاء دیگری غیر از این نشأة پس دلیلی بر امتناع آن عقلا نیست، و آن چه از اخبار و بلکه از آیات مستفاد می شود حقیقت معاد این قسم ثانی است چنان چه از حکایت ابراهیم (سوره 2/ آیه 26) و درخواست او از خدا کیفیت معاد و احیاء موتی را بنصب العین، و قصه عزیر (سوره 2 ر آیه 261) که هر دو در قرآن بطور وضوح معلوم می گردد که معاد و احیاء موتی عبارت از جمع اجزاء ابدان و تعلق ارواح بآن انست و نیز از آیه مبارکه. و لقد علمتم النشأة الاولى فلولا تذکرون (سوره 56 ر آیه 62) ظاهر می گردد که معاد جمع و تألیف و ترکیب اجزاء عنصریه است؛ و در کافی شریف از محمد بن یحیی عطار ثقه از محمد بن احمد بن یحیی اشعری صاحب نوادر الحکمة ثقه از احمد بن الحسن بن علی بن فضال از عمرو بن سعید از مصدق بن صدقه از عمار بن موسی ساباطی - که فطحی و ثقه می باشند - و

روایت بنابراین موثق است از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که از حضرت پرسیدند آیا بدن میت در قبر می پوسد؟ فرمود: آری بطوری که گوشت و استخوانش باقی نماند مگر خاکی که از آن خلقت شده که آن نمی پوسد و در قبر بشکل کروی باقی می ماند تا باز از آن خلق گردد چنان چه در اولین مرتبه از آن آفریده شده، و بیان استداره طینت باقیه معجزه ایست باهره از امام عالم بحقائق امور زیرا امروزه ثابت شده که اجزاء اولیه اجسام غال باکروی و مدورند و در صحیحه محمد بن مسلم است که هر کس از هر خاکی خلقت شد در آن خاک دفن می شود و این روایت نیز مؤید مدعی می باشد - این است حال بدن

و اما روح پس آن مجرد و غیر قابل فناء و باقی بارادة الله و بقائه است، و در تحت تاثیر عوامل طبیعی و نوامیس عنصری واقع نمی شود چون مادی در مجرد تاثیر ندارد - بواسطه لزوم سنخیت بین علت و معلول - و از این جهت است که گفته اند، کون و فساد لازمه مرکبات عنصریه است نه امور بسیطه مجرد و براهین بر تجرد نفس زیاد است و هر کدام از حکماء و علماء طریقه خاصی در اثبات آن دارند مثلاً ابو علی احمد بن مسکویه در طهارة الاعراق به هفت دلیل تجر در و حرا اثبات کرده .

اول : عدم شباهت نفس باجسام

دوم : عدم کسالت نفس از تحصیل علوم

سوم : عدم قبول نفس طول و عرض و عمق را در تصور اجسام

چهارم : استکمال نفس باستخلاص و انسلاخ از مادیات و خلو از محسوسات

پنجم : قابلیت آن درك حقائق اشیاء را

ص: 158

هفتم: تمیز دادن خطا های حس . و ابوعلی ابن سینا در اشارات استدلال بر مغایرت روح و بدن و تجرد نفس کرده است بعلم انسان بهستی ذات خود با غفلت از اعضاء و جوارح و اشاره بذات خود با قطع نظر از جمیع اعضاء و جوارح ظاهریه و باطنیه - و بلکه اضافه دادن اعضاء و جوارح بذات خود چنان چه می گوئی چشم من : دست من ، پای من ، و طریقه دیگر طریقه ابن طفیل است در کتاب حی بن یقظان (که آن طفل خوردسال بعد از مرگ اهوی ماده هر چه در اعضاء و جوارح آن حیوان جستجو کرد که گمشده مهربان خود را بیابد نیافت و بدین طریق بموجودی غیر مادی که تعلق باین جسم عنصری داشته و رفع تعلق از آن نموده پی برد) و مشهور است که امروزه ارواح را حاضر کرده و بعلاماتی پی بقاء آنان می برند ، و نیز بتجربه ثابت شده که ارواح در عالم رؤیا که خود دلیل بارزی بر تجرد نفس است - با اقوام و اصدقاء خود تماس پیدا کرده و بآن ها اطلاعاتی که مطابق واقع بوده داده اند، و حکیم سبزواری در منظومه خود ده دلیل بر تجرد نفس اقامه فرموده و همچنین سایر علماء و فلاسفه (و شاید بعض از ادله متوافق باشند) و وقتی ثابت شد که برهان بر بر امتناع ذاتی معاد و بمعنائی که گذشت - نیست می گوئیم دو دلیل بر معاد موجود است یکی بر وجوب و دیگری بر وقوع اما دلیل بر وجوب معاد پس آن دلیلی لمی و عقلی است باین بیان که خداوند یکه تشریع قوانین و جعل احکام تکلیفیه فرموده باید برای مکافات اطاعت کننده گان و عصیان مخالفت پیشه گان عالم جزائی قرار بدهد و الا تلخی اطاعت و شیرینی معصیت بی اجر و مکافات خواهد بود و این معنی منافات با عدل الهی دارد

و بتقریب دیگر تمکین ظالم بر مظلوم کردن و تفاوت بین غنی و فقیر گذاشتن ، و برستم دیده گان ناکامی ها و نامرادی ها را و را داشتن بدون جبران مخالف با حکمت و عدالت الهیه است و چنان چه در عالم تکوین کمال اتقان و عدالت مبرهن و محسوس است عالم ادبی دارای نهایت نقص است و عقلاً باید برای عالم ادبی تتمه باشد که جبران نقائص آن را بکند و در و در بعض روایات اشاره بتقریب دوم شده که خداوند روز قیامت مانند برادر مهربانی از فقراء عذرخواهی کرده و می فرماید: ابتلاء شما به فقر در عالم دنیا از راه اذلال من بشما و حقارت تان نبود - بلکه بواسطه پستی دنیا بود اینک این بهشت و نعیم آن باضعاف مضاعف از نعم و لذائد دنیا (کما و کیفاً و زماناً) از آن متنعم شوید

و خواجه نصیر الدین طوسی قده در تجرید الاعتقاد باین دو تقریب اشاره فرموده باین عبارت: و وجوب ایفاء الوعد و الحکمة یقتضی وجوب البعث ، یعنی لزوم وفاء بوعده (ثواب باهل طاعت و عقاب باهل معصیت) و نیز حکمت الهیه (که مستلزم تسویه بین غنی و فقیر و ناکام و کامروا و شاه و گدا در نشانه از نشتاتست) اقتضاء ضرورت بعث و لزوم حشر و وجوب معاد را دارد و حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی قده) در شرح آن کلامی که مضمون تقریبی آن این است دارد که خداوند جعل احکام و تکالیف از حلال و حرام فرمود و بعض از بندگان را گرفتار مصائب و آلام دنیویه نمود و باید در مقابل اول ثواب ، و در مقابل ثانی عوض عنایت فرماید و اگر نه ظالم خواهد بود و ساحت قدسش برتر و بالاتر از ظلم است و از این بیان معلوم می شود اعتقاد بمبد، عادل مستلزم اعتقاد بمعاد است

دلیل دوم بر وقوع و سمعی است و آن اتفاق جمیع کتب سماویه و

دلالت نصوص متواتره است بر حقانیت معاد و وقوع حشر و نشر و حساب و در قرآن مجید آیات بی شماری در موضوع معاد و حشر بشر، و حساب، و بهشت و جهنم نازل گردیده از جمله آیه که شنیدید و مفاد تقریبی آن این است که شما که طرز آفرینش باری تعالی را در نشانه ناسوت و عالم عنصری مشاهده می کنید چرا رجوع بفطرت نمی کنید تا تطابق نشأتین را در امکان مخلوقیت، و تساوی دو عالم را در شمول تحت قدرت حق تعالی تصدیق نموده و از ارتکاز خود یاد آورید، و در سوره پس در جواب ابی بن کعب که استعجاب می کند استخوان پوسیده زنده شود می فرماید: کسی او را زنده می کند که در اول او را آفرید، و در حدیث شریفی که از امام چهارم روایت شده حضرت اشاره بآیه (وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى) الخ فرموده و می فرماید تعجب است از کسی که خلقت عالم ملک را می بیند و عالم آخرت را انکار می نماید.

و تلخیص این دلیل آن که معاد امریست ممکن الوقوع و مخبر صادق بوقوع آن خبر داده و عقلا باید اعتقاد بآن داشت

حدیث دوم: فی الکافی محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن العلا بن رزین عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر علیه السلام: الوصیة حق و قد اوصی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فینبغی للمسلم ان یوصی

این حدیث شریف صحیح و معتبر است زیرا شیخ کلینی رحمه الله از عطار از احمد بن محمد بن عیسی اشعری (که حالشان در حدیث اول توحید معلوم شد) از سراد (که در حدیث سوم توحید ذکر شد) از علاء بن رزین ثقفی (که بنص نجاشی، و شیخ و علامه جلیل القدر و ثقة می باشد) از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: وصیت حق است و رسول خدا

صلی الله علیه و اله و سلم وصیت فرمود و سزاوار است مسلمانان وصیت کنند . و در روایات مستفیضه سفارش بوصیت شده و تعبیر از آن بحق ثابت بر مسلمانان گردیده و باید دانست که وصیت بادیاء حقوق الهیه و ابراء ذمه از حقوق ناس در صورت انحصار اداء بوصیت واجب می باشد - چنان چه - جعل وصی برای قاصرین در صورت افضاء ترك وصیت بضیاع اموال شان نیز واجبست و ذاتا از مستحبات مؤکده می باشد که در بعضی از روایاتست خداوند در ایام مرض موت مقداری تخفیف در مرض مریض می دهد که قدرت بر وصیت داشته باشد و از آن براحه الموت تعبیر شده ، و در روایت دیگری است خداوند تارك وصیت را توبیخ کرده می فرماید : اختیار ثلث اموال را بتو دادم و از آن استفاده برای عالم آخرت نکردی و سنت است بنده مومن همیشه وصیت خود را آماده داشته باشد - بلکه - در بستر خوابش موجود باشد و سزاوار است بهره از مال الوصایه را مخصوص بارحام غیر وارث و اصدقاء قرار دهد چنان چه سزاوار است زائد بر ثلث را وصیت نکند و اولاد خود را از میراث خود بی بهره ننماید و اگر وصیت بزائد از ثلث نمود موقوف بر اجازه ورثه است ، و وصیت بگفتن و نوشتن و اشاره صحیح و تحقق پذیر می باشد.

تذیل : (و در آن بیان آداب عیادت و احتضار و تشییع و غسل و کفن و دفن و تعزیت مصاب و زیارت اهل قبور است)

اما عیادت پس فضیلت زیاد دارد و بعد از سه روز مستحب است آن هم يك روز در میان و اگر مرض طول بکشد مستحب است او را با عیالاتش بحال خود گذاشت و سزاوار است تخفیف در جلوس داده شود

جز بازگفت مریض چنان چه سنت است هدیه برای مریض برد

اما آداب احتضار پس عبارتست از تلقین محتضر عقائد حقه را از توحید و نبوت و امامت، و فائده تلقین دور شدن و تسلط نیافتن شیطان است بر عقاید محتضر و بهتر آنست که از محتضر اقرار و اعتراف قلبی را مطالبه کرد و تلقین را تا آخرین نفس حیات ادامه داد چنان چه سنت است کلمات فرج را با یاد داد و تلقین نمود، و نیز طلب مغفرت نمودن را و بهتر آنست باین عبارت باشد (یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر انک انت العفو الغفور) و بر محتضر توبه از گناه واجب است، و وعده آمرزش بتائب قبل از مردن داده شده و سنت است در وقت سخت شدن نزع محتضر را بمکان عبادت و نمازش ببرند، و واجبست پاهای او را بقبله بکشند و بعد از آن که از دنیا رفت انا لله و انا الیه راجعون بگویند.

اما تشییع پس مستحب مؤکد و در روایات تحریص و ترغیب بر آن شده و بدان که سنت است مؤمنین را اعلام بموت مؤمن بنمایند و تعجیل در دفن او بکنند جز در صورت عدم یقین بموت که باید صبر نمایند و چه بسا شنیده شده اشخاصی که بظن موت دفن شده اند بعد از دفن زنده بوده اند و در قبر مرده اند) و تشییع مؤمن سبب آمرزش گناه می باشد و اولین تحفه خدا بمومن آمرزش تشییع کننده گان او است مخصوصاً چهار گوشه تابوت را گرفتن فضیلت زیاد دارد و سبب آمرزش چهل گناه کبیره است و ترتیب آن شروع از شانه راست و ختم بشانه چپ است و سزاوار است از پیشاپیش جنازه نرود و غسل میت واجب کفائست و هر که او را غسل داد مانند روزی که از مادر متولد شده از گناه پاک می شود و نماز میت نیز واجبست و ولایت بر آن از برای امام مفترض الطاعة و بعد از آن برای ولی میت است بطوری که شرح آن در رسائل عملیه مسطور است - و کفن و دفن میت

هم وأجب كفالیست و مستحب است بعد از دفن میت را بعقاند حقه الهیه تلقین نمود .

و اما تعزیه مصاب پس مستحب است سه شب طعام برای مصیبت زده تهیه کرد و نیز سنت است او را تسلیت (دلداری) داد که خداوند تسلیت دهنده مصاب را روز قیامت داخل در ظل عنایت خود کرده و از حله های بهشتی باو می پوشاند، و بر عزادار مستحب است که بی عبوردا بنشیند تا مردم او را بشناسند و تسلیت بدهند و تسلیت یتیم نواب زیاد دارد و اگر کسی دست نوازش بسر تیمی بکشد بهر موئی که از زیر دستش می گذرد خداوند برای او حسنه می نویسد.

و زیارت قبور مستحب مؤکد است و حضرت صادق علیه السلام می فرماید : اموات بشما انس می گیرند و وقتی از سر قبر آن ها دور شدید وحشت می کنند و نیز حضرت قسم یاد می کند که مردگان شما را می شناسند و از رفتن شما بالای سر قبرشان شاد و با شما مانوس می شوند و خواندن هفت سوره قدر بالای سر قبر میت سبب آمرزش قاری و میت است ، و بالای سر قبر پدر و مادر دعاء مستجاب می شود، و هر عمل صالحی برای میت فایده دارد بلکه جمیع عباداتی که در ایام حیات بجا می آورده مستحب است بعد از مردن برایش انجام داد (اللهم اغفر لنا و لاخواننا المومنین من سلف منهم و من غیر برحمتك یا ارحم الراحمین)

حدیث سوم : فی الکافی علی بن ابراهیم عن ابیه عن عمر و بن عثمان وعده من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر و الحسین بن علی جمیعاً عن ابی جمیل مفضل بن صالح عن جابر عن عبد الاعلی و علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس عن ابراهیم عن عبد الاعلی

عن سويد بن غفلة قال قال امير المؤمنين عليه السلام : ان ابن آدم اذا كان في آخر يوم من ايام الدنيا و اول يوم من ايام الاخرة مثل له ماله و ولده و عمله فيلتفت الى ماله فيقول : و الله انى كنت عليك حريصاً فمالى عندك فيقول : خذمنى كفنك قال فيلتفت الى ولده فيقول و الله انى كنت لكم محباً و انى كنت عليكم محامياً فماذا عندكم ؟ فيقولون : نؤديك الى حفرتك و نواريك فيها قال فيلتفت الى عمله فيقول و الله انى كنت فيك لزاماً و ان كنت على ثقيل فمالى عندك فيقول : انا قرينك فى قبرك و يوم نشرك حتى اعرض انا و انت على ربك قال : فان كان الله وليا اتاه اطيب الناس ريحا : و احسنهم منظراً ، و احسنهم ريشاً فقال : ابشر بروح و ريحان و جنة نعيم و مقدمك خير مقدم فيقول له : من انت ؟ فيقول : انا عمك الصالح ارتحل

من الدنيا الى الجنة و انه ليعرف غاسله ، و يناشد حامله ان يعجله فاذا ادخل قبره اتاه ملكا القبر يجران اشعارهما و يخذان الارض باقدامهما ، اصواتهما كالرعد القاصف ، و ابصارهما كالبرق الخاطف فيقولان له : من ربك ؟ و ما دينك ؟ و من نبيك ؟ فيقول ، الله ربى و دينى الاسلام ، و نبيى محمد صلى الله عليه و اله و سلم فيقولان له ثبتك الله فيما تحب و ترضى و هو قول الله عز و جل (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ) ثم يفسحان له في قبره مد بصره ، ثم يفتحان له بابا الى الجنة ، ثم يقولان له نم قرير العين نوم الشاب الناعم فان الله عز و جل يقول ، (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسَرَّرِينَ وَأَحْسَنُ مَقِيلًا) قال و اذا كان لربه عدواً فانه ياتيه اقبح من خلق الله زيا و رؤيا و انتنه ريحاً فيقول ، ابشر بنزل من حميم و تصلية جحيم) انه ليعرف غاسله و يناشد حملته ان يحبسوه فاذا ادخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقيا عنه اكفانه ثم يقولان له من ربك ؟ و ما دينك ؟ و من نبيك ؟ فيقول

لا ادري فيقولان له لادريت و لا هديت فيضربان يافوخه بمضربة معهما ضربة ما خلق الله عز و جل من دابة الا و تدعر لها ماخلا الثقلين
ثم يفتحان له بابا الى النار ثم يقولان له . نم بشر حال فيه من الضيق مثل مافيه القنا من الزج حتى ان دماغه يخرج من بين ظفريه ولحمه و
يسلط الله عليه حيات الارض عقاربها و هوامها فتنهشه حتى يبعثه الله عز و جل من قبره و انه ليتمنى قيام . الساعة فيما هو فيه من الشر . قال
جابر قال ابو جعفر عليه السلام قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم اني كنت انظر الى الابل و الغنم و انا ارعاها و ليس من نبي الاوقد رعى
الغنم و كنت انظر اليها قبل النبوة و هي متمكنة (ممتلية خ د) من المكنة ما حولها شئ بهيجها حتى تدعر فتطير فاقول ما هذا و اعجب
حتى حدثني جبرئيل عليه السلام ان الكافر يضرب ضربة ما خلق الله شيئا الا سمعها و يدعر لها الا الثقلين فقلنا ذلك لضربة الكافر فنعود
بالله من عذاب القبر .

این حدیث شریف صحیح و معتبر است زیرا شیخ کلینی قدہ بطرق متعدده که بعد الاعلی منتهی می شود روایت کرده آخرین طریق آن
صحیح و غیر قابل مناقشه است چون از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی (که حال شان در حدیث دوم توحید معلوم شد) از یونس بن
عبدالرحمن (که در حدیث اول محرمات ذکر شد) از ابراهیم که بقرینه روایت یونس - ابو ایوب ابراهیم بن عثمان خز از کوفی و نجاشی و
علامه او را ثقه و کبیر المنزلة و کشی او را ثقه نامیده اند از عبدالاعلی که بقرینه روایت یونس از ابراهیم از او ابن اعین عجلی کوفی می باشد
و از خواص ائمه و فقهاء اصحاب شان است و محقق داماد روایات او را صحیح دانسته و محقق مامقانی می فرماید در اعلا درجه حسن
است اگر ثقه نباشد و بنابراین عدم ذکر لفظ ثقه در باره او مضر نیست از سوید بن غفلة (بنابر مشهور در ضبط غفلة بغین معجمة

اگر چه ابن داود بعین مهملة مفتوحه و لام مفتوحه ضبط کرده) که از اولیاء امیر المومنین علیه السلام و اصحاب خلص او است و ذهبی - با آن چه از حال اهل سنت نسبت بدوستان خالص امیر المومنین علیه السلام معلومست او را در مختصر تقه عابد زاهد کبیر الشأن قانع بیسیر دانسته

و محقق داماد او را تقه می داند روایت کرده که سوید می گوید امیر المومنین علیه السلام فرمود . در آخرین روز حیات دنیوی و اولین روز انتقال به آخرت مال و اولاد و عمل آدمی در مقابلش نمودار می شود پس رو بمال کرده می گوید بحق خدا من برای تو حریص و بتو بخل داشتم حالیه بهره من از تو چیست ؟ مال جواب می دهد کفن خود را از من بگیر می فرماید پس از آن رو بفرزندان کرده می گوید بخدا قسم من شما را دوست می داشتم و دفاع از شما می کردم فعلا بهره من از شما چیست ؟ می گویند ما تو را به گودال قبر می رسانیم و بخاک می سپاریم می فرماید سپس روی بعمل کرده می گوید بخدا قسم من در تو رغبتی نداشتم و سستی می کردم امروزه حظ من از تو چه مقدار است ؟ جواب می دهد من در قبر مونس تو و روز قیامت همراه و قرینت هستم تا در معرض حکومت الهیه واقع شویم می فرماید پس اگر (محتضر) دوست خدا باشد عمل خوشبوی و نیکو منظر و بالباس زیبا و فاخر بر او وارد گردیده و می گوید مژده باد تو را براحتم و طعام گوارا و بهشت و بدان که به نیکو ترین وجهی وارد محشر می شوی پس می پرسد تو کیستی ؟ جواب می دهد من عمل صالح توام و از دنیا تا بهشت همسفرتم می باشم و عمل غسل دهنده میترا می شناسد و بحاملین جنازه قسم می دهد که زودتر او را بقبر برسانند و وقتی او را در قبر داخل کنند دو ملک قبر بر او وارد می شوند در حالی که موهای آنان بزمین کشیده می شود و زمین از اثر

قدم شان در وقت راه رفتن شکافته می گردد و صدای آنان چون رعد غرنده و چشم های شان مانند برق جهنده باشد پس از آن سؤال می کنند .

پروردگار تو کیست؟ و دینت چیست؟ و پیغمبرت چه کسی است؟ جواب می گوید خداوند پروردگار و اسلام دین و محمد پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم من می باشد . می گویند خداوند تو را در آن چه دوست می داری و راضی هستی ثابت بدارد (و اینست مفاد فرمایش حق عز و جل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة) بعد از آن قبر او را باندازه که چشم توانائی دیدن داشته باشد وسیع نموده و دری از بهشت بسویش باز کرده و می گویند بخواب با روشنایی چشم (از بشارت بر جنت و راحت در قبر) مانند جوان آسوده خاطر و مسرور زیرا خداوند می فرماید . اهل بهشت بهترین قرارگاه و نیکو ترین آسایشگاه را دارند می فرماید و اگر (محتضر دشمن خدا باشد عمل با صورتی زشت تر از هر موجودی و لباسی پست تر از هر مخلوقی و بوئی متعفن تر از هر چه تصور شود بر او وارد شده و می گوید مژده باد ترا با آتش دوزخ و دخول در جهنم و غسل دهنده خود را می شناسد و بحاملین جنازه اش قسم می دهد که او را دیرتر بقبر برسانند و وقتی او را در قبر داخل کردند دو بازجوی قبر بر او وارد شده کفن از او بر می دارند و می پرسند : پروردگار تو کیست؟ و دینت چیست؟ و پیغمبرت چه کسیست پس جواب می دهد که نمی دانم آن وقت می گویند : کاش ندانی و هدایت نشوی و چنان با عصای آهن بسرش می کوبند که تمام جنبنده گان (غیر از جن و انس) از آن ضربت فرعونك می شوند و بعد از آن دری از جهنم بسوی او باز کرده می گویند: بخواب با سختترین حال و جایگاه او همانند محل نیزه در آهن سر نیزه تنك باشد بطوری که مغز او از نهایت ضیق و فشار

-قبر از گوشت و ناخنش خارج شود و خداوند مار و عقرب و کرم ها را بر او مسلط می فرماید که بدنش را قطعه قطعه نمایند تا وقتی که از قبر برانگیخته شود و از سوء حال آرزو می کند که قیامت بپا شود جابر (ابن یزید جعفی ثقه) می گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمود پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود قبل از نبوت که گله گوسفند و شتران را شبانی می کردم و هیچ پیغمبری نبود جز آن که گوسفند چرانی می کرد و گاهی بر آن ها نظر می کردم که در نهایت سکون و آرامش آرمیده بودند و چیزی که آنان را بهیجان آورد نبود و گاهی فزعناك شده و مانند پرنده گان متفرق می شدند و با خود می گفتم آیا سبب چیست ؟ و در شگفت بودم تا این که جبرئیل بمن خبر داد که (در قبر) ضربتی بکافر زده می شود که هر مخلوقی از مخلوقات الهیه که صدایش را بشنود (غیر از جن و انس) وحشتناک شده و می ترسد پس دانستیم این ترس و وحشت بجهت عذاب کافر است و پناه می بریم بخدا از عذاب قبر

از این روایت شریفه مطالب مهمه استفاده می شود

اول سؤال قبر است که معتقد ما امامیه - مطابق نصوص متواتره - حقانیت سؤال قبر می باشد بتفصیلی که در این روایت و تنویدی که در روایات دیگر وارد شده و در بعضی از روایات استکه با ضغط و فشار سؤال می شود .

دوم این که عالم قبر که برزخ بین دنیا و آخرتست - عالم مکافات و سزای عمل است که قبر یا روضه ایست از ریاض بهشت یا حفره از حفره های جهنم و شاید سخت ترین عقبات بعد از مرگ همان فاصله بین مرگ و حشر باشد زیرا در عالم قیامت رجاء شفاعت برای اهل ولایت هست ولی در برزخ جای شفاعت نیست و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: بحق خدا قسم است

که من برای شما از برزخ خوف دارم راوی عرض می کند برزخ چه وقت ؛ و کجا است؟ می فرماید: از وقت مرگست تا روز قیامت و در روایات متعدده احوال برزخیان وارد شده که اهل ایمان در کمال راحت با یکدیگر انس می گیرند و از واردین احوال آشنایان و اقوام را می پرسند و اگر گفتند از دنیا رفته اند می فهمند که بعذاب مبتلا می باشند

و در روایتی است که امام ششم ببعض از دوستان برزخ را نشان دادند و بلکه بعضی از صلحاء بنصب العین مشاهده برزخ و اهل برزخ را نموده اند و در روایاتست که اهل ایمان در وادی السلام مجتمع شده حلقه می نشینند و مذاکره می کنند

سوم امتداد برزخ است تا روز قیامت که شنیدی عذاب قبر و ابتلاء بمار و عقرب تا دامنه قیامت ادامه دارد

چهارم این که حقیقت معاد روز قیامت همان اجتماع اجزاء عنصریه است و بعد از آن تعلق روح ببدن و سائر اموری که خواهی شنید و الارواح زنده است و مورد سؤال و نعمت و نعمت خواهد بود

برگ عیشی بگور خویش فرست *** کس نیارد ز پس تو پیش فرست

حدیث چهارم : فی الکافی (1) العدة عن سهل عن الحسن بن محبوب عن علی بن رثاب عن أبي عبيدة الحذاء عن ثوير بن ابي فاخته قال سمعت علی بن الحسين عليهما السلام يحدث في مسجد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فقال حدثني ابي انه سمع اباہ علی بن ابي طالب عليهما السلام يحدث الناس قال : اذا كان يوم القيمة بعث الله تعالى الناس من حفرهم عزلاً بهما جرداً مرداً في صعيد واحد يسوقهم النور، و تجمعهم الظلمة حتى يقفوا على عقبة في المحشر فيركب

ص: 170

بعضهم بعضاً ويزدحمون دونها فيمنعون من المضى فتشتد أنفاسهم ويكثر عرقهم ويضيق بهم أمورهم ، و يشتد ضجيجهم ، و يرتفع اصواتهم قال : و هو اول هول من احوال يوم القيمة قال : فيشرف الجبار تعالى عليهم من فوق عرشه في ظلال من الملكة فيأمر ملكا من الملكة فينادى فيهم يا معشر الخلائق انصتوا و استمعوا منادى الجبار قال فيسمع آخرهم كما يسمع اولهم قال: فتتكسر اصواتهم عند ذلك ، و تخشع ابصارهم، و تضطرب فرائصهم و تفرع قلوبهم ، و يرفعون رؤسهم الى ناحية الصوت ممطعين الى الداعى قال : فعند ذلك يقول الكافر هذا يوم عسير قال : فيشرف الجبار تعالى ذكره الحكم العدل عليهم فيقول : انا الله لا اله الا انا الحكم العدل الذي لا يجوز اليوم احكم بينكم بعدلى و قسطى لا يظلم اليوم عندى احد اليوم اخذ للضعيف من القوى بحقه ، و لصاحب المظلمة بالمظلمة بالقصاص من الحسنات و السيئات واثب على الهبات و لا يجوز هذه العقبة اليوم عندى ظالم و لاحد عنده مظلمة الا مظلمة يهبها صاحبها واثب عليها ، و اخذ له بها عند الحساب و تلازموا ايها الخلائق و اطلبوا مظالمكم عند من ظلمكم بها في الدنيا و انا شاهد لكم بها عليهم و كفى بى شهيدا قال : فيتعارفون و يتلازمون فلا يبقى احده عند احد مظلمة او حق الا لزمه بها قال . فيمكنون ماشاء الله فيشتد حالهم ، و يكثر عرقهم، و يشتد عمهم و ترتفع اصواتهم بضجيج جديد فيتمنون المخلص منه بترك مظالمهم لاهلها قال و يطلع الله تعالى على جهدهم فينادى مناد من عند الله يسمع آخرهم كما يسمع اولهم يا معشر الخلائق انصتوا الداعى الله تعالى و اسمعوا ان الله تعالى يقول . انا الوهاب ان احببتم ان تواهبوا فتواهبوا و ان لم تواهبوا اخذت لكم بمظالمكم قال . فيفرحون بذلك لشدة جهدهم وضيق مسلكهم و تراحمهم قال رجاء ان

يتخلصوا مما هم فيه و يبقى بعضهم فيقول يا رب مظلما اعظم من ان نهبها قال : فينادى مناد من تلقاء العرش اين رضوان خازن الجنان الفردوس قال: فيأمره الله تعالى ان يطلع من الفردوس قصرا من فضة بما فيه من الانية و الخدم قال : فيطلعه عليهم فى حفاة القصر الوصائف و الخدم ، قال : فينادي من عند الله تعالى يا معشر الخلائق ارفعوا رؤسكم فانظروا الى هذا القصر قال، فيرفعون رؤسهم فكلهم يتمناه قال : فينادي مناد من عند الله تعالى

يا معشر الخلائق هذا لكل من عفى عن مؤمن قال : فيعفون كلهم الا القليل قال فيقول تعالى: لا يجوز الى جنتى اليوم ظالم ولا يجوز الى نارى اليوم ظالم لاحد من المسلمين عنده مظلمة حتى يأخذها منه عند الحساب ايها الخلائق استعدوا للحساب قال ثم يخلى سبيلهم فينطلقون الى العقبة فيكرد بعضهم بعضاً حتى ينتهوا الى العرصة و الجبار تعالى على العرش قد نشرت الدواوين ، و نصبت الموازين و احضر النبيون و الشهداء و هم الاثمة يشهد كل امام على اهل عالمه بانه قد قام فيهم بامر الله تعالى و دعاهم الى سبيل الله تعالى قال فقال له رجل من قريش : يا بن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم اذا كان للرجل المؤمن عند الرجل الكافر مظلمة اى شئنى يؤخذ من الكافر و هو من اهل النار؟ قال . فقال له على بن الحسين عليهما السلام يطرح عن المسلم من سيئاته بقدر ماله على الكافر فيعذب الكافر بها مع عذابه بكفره عذابا بقدر ما للمسلم قبله من مظلمه قال فقال له القرشي : فاذا كانت المظلمة للمسلم عند مسلم كيف يؤخذ من مظلمته من المسلم؟ قال : يؤخذ من الظالم للمظلوم من حسناته بقدر حق المظلوم فتزاد على حسنات المظلوم قال - فقال له القرشى فان لم يكن للظالم حسنات قال ان لم يكن للظالم

حسنات فان كان للمظلوم سيئات يؤخذ من سيئات المظلوم فتزاد على سيئات الظالم.

ابن حدیث مبارک صحیح باصطلاح قدماء و حسن باصطلاح متأخرین است ، زیرا کلینی رحمه الله از عده خود از سهل (که حال آن ها در حدیث سوم امور اجتماعی بیان شد) از حسن بن محبوب از علی بن رثاب (که در حدیث سوم توحید ذکر شدند) از زیاد بن عیسی ابو عبیده حذاء کوفی که تقه و منزلتی بسزا نزد آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم دارد از ابوالجهم ابن سعید ابی فاخته (بکسر خاء و فتح تاء) ابن علاقه (که از مشاهیر شیعه و خواص اصحاب ائمه بلکه نزد اهل سنت نیز مشهور است، و اگر قصور در عقیده هم داشته باشد مضر بوثاقت قولی او نیست) و بعلاوه در طریق این حدیث بخصوص حسن بن محبوب که از اصحاب اجماع است می باشد و لذا طریق صحیح عند القدماء است - اگر چه بواسطه عدم وجود لفظ تقه در باره او در کتب رجالیه روایت باصطلاح متأخرین حسنه است - از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که چون روز قیامت شود خداوند مردم را از مراقبشان بر می انگیزاند در يك سرزمین در حالی که نه سلاحی در دست ، و نه لباسی بر تن داشته باشند و همگی ساکت و خاموش باشند ، و محاسن در صورت شان نباشد (برهنه از هر آلت دفاعیه در مقابل سطوت و عقوبت الهی) بسمت روشنائی شتابنده و ظلمت و تاریکی بر آنان برده افکنده باشد سپس در عقبه از عقبات محشر توقف می کنند و از کثرت جمعیت و ازدحام از شانه یکدیگر بالا رفته و قادر بر حرکت نخواهند بود نفس های شان بتنگی گرائیده ، غرق عرق شوند و در نهایت مضیقه افتاده شیون و فریاد می نمایند فرمود این اولین دهشت از دهشت های قیامت است، فرمود: آن گاه جبار

تعالی از بالای عرش (که محاط بملئکه است) بآن ها توجه فرموده و بامر او ملکی ندا می دهد: ای گروه خلایق ساکت شوید و بمنادی الهی گوش فرا دهید فرمود تمام مردم از اول تا آخر آن ندا را می شنوند فرمود و صدا های آن ها در سینه شکسته و دیده گان شان بزیر افکنده و استخوان های شان بلرزه در آمده و دل ها به طیش افتاده و رو بجانب ندا نموده و بسمت صدا می شتابند فرمود بعد از آن خداوند جبار عادل حکیم باهل محشر توجه نموده می فرماید: منم خدائی که جز من خدائی نیست و منم فرمان روای عالی که ظلم روا ندارد امروز در میان شما بعدالت حکم و بکی ظلم نخواهد شد، امروز حق ضعیف را از قوی می گیرم و مظالم عباد را مکانات می کنم از نیک و بد و در مقابل اعمال نیک ثواب می دهم و هیچ ظالمی که مظلومه مظلومی برگردنش باشد از این عقبه حق عبور ندارد و آن مظلومه را برای مظلوم باز می ستانم جز آن که مظلوم حق خود را ببخشد و من باو عوض دهم

ای مردم آنان که در عالم دنیا ستم شده اید جلو ستمکاران را گرفته حقوق خود را مطالبه نمایند من هم شهادت می دهم و شهادت من برای شما کافیست می فرماید: پس مردم در جستجوی ستمکاران بر آمده و آنان را شناخته و سر راه بر آن ها می بندند و مظلومی باقی نمی ماند مگر آن که جلو ظالم خود را گرفته و ازار مطالبه حقش را می کند و بدین حال تا مدتی که مصلحت الهی باشد باقی می ماند و حال آن ها دگرگون و عرق آن ها زیاد و اندوه شان فراوان و باز صدا بضجه بلند می کنند و در اثر شدت حال راضی می شوند که از حقوق خود صرف نظر نمایند و از آن موقف نجات یابند: فرمود در این وقت خداوند بواسطه شدت حالشان بآن ها عطوفت کرده و

منادی او ندا می کند و تمام می شنوند ای گروه مردم ساکت شده و بداعی الهی گوش بدهید خداوند می فرماید من وهاب هستم اگر راضی می شوید که از حقوق خود گذشت نمایند من نیز از شما می گذرم (و از این موقف خلاص می شوید) و اگر نه مطالبه مظلالم شما ها را می نمایم پس بواسطه شدن زحمت و تنگی جا و کثرت جمعیت از این بشارت شاد گشته و دسته بامید نجات از موقعیتی که دارند از حقوق خود می گذرند و دسته می گویند بار خداوند! مظلالم ما بیش از آنست که ببخشیم آن وقت منادی از طرف عرش ندا می دهد کجا است رضوان خازن بهشت فردوس فرمود خداوند امر رضوان می کند قصری که از نقره است با ظروف و خدم از بهشت نشان بدهد و رضوان آن قصر را با غلمان و انانی که در او است ارائه می دهد و منادی از جانب خداوند ندا می کند ای مردم سر بلند کرد و این قصر را به بینید می فرماید: مردم سر ها را بلند نموده و همگی آرزو می کنند که آن قصر از آن ها باشد آن گاه منادی ندا می دهد این قصر از کسیست که مومنی را عفو نماید می فرماید: تمامی مردم جز جماعت قایلی از حقوق خود چشم می پوشند بعد از آن خداوند می فرماید ستم کاری بهشت یا جهنم نرسد تا بر او مظلومه که مسلمانی بر او دارد از او باز گرفته نشود می فرماید در این وقت اجازه حرکت بسوی عقبه حساب مردم داده می شود و آنان از يك دیگر سبقت گرفته و خود را بعرضه حساب می رسانند در صورتی که آثار سطوت الهی از عرش نمودار و دیوان حساب گسترده و میزان عمل بر سر پا و پیغمبران و ائمه حاضر باشند و هر امامی بر اهل زمان خود شهادت دهد که بدستور الهی با آن ها رفتار کرده و براه راست و صراط حق دعوت شان فرموده است پس مردی از قریش عرض کرد ای پسر پیغمبر اگر مومنی بر کافر حقی

داشته باشد برای او از آن کافر چه گرفته می شود؟ حضرت سجاد علیع السلام جواب داد از معاصی آن مومن باندازه حقی که بر کافر دارد بکافر داده می شود که علاوه بر عذاب کفر خودش بآن نیز معذب می شود آن شخص عرض کرد: اگر مسلمان بر مسلمانی حقی داشته باشد چگونه مؤاخذه می شود فرمود: بنسبت آن مظلومه از حسنات ظالم گرفته می شود و بر حسنات مظلوم افزوده می گردد، عرض کرد - اگر ظالم حسناتی نداشته باشد فرمود اگر ظالم حسناتی نداشته باشد و مظلوم سیئاتی داشته باشد از سیئات مظلوم گرفته می شود و بر سیئات ظالم افزوده می گردد

این حدیث شریف دلالت دارد بر مخاصمه ناس و احقاق حقوق و مطالبه مظالم در روز قیامت چنان چه وقوف بندگان بصحرای عرصات و موقف حساب و کیفیت حال مردم در آن دو موقف از آن استفاده می شود و باید دانست که امتداد زمانی روز قیامت بنص این آیه مبارکه (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ) (در سوره 70 ر آیه 4) مقدار پنجاه هزار سال بحساب این عالمست

و مطابق آن چه صدوق در جامع الاخبار از ابن مسعود روایت کرده پنجاه موقف در روز قیامت است که در هر موقعی اهل محشر هزار سال توقف خواهند کرد برهنه و عریان و زیر سایه سوزان آفتاب مگر عده که یا در زیر سایه بان باشند یا زودتر ببهشت داخل شوند و آیاتی که در قرآن مجید تعلق ببرزخ، و اعراف، و بعث، و حساب، و جهنم دارد بالغ بر (هزار و دویست و نود و نه) - 1299 - می باشد، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم چنان چه در مجموعه و رام نقل کرده - می فرماید - سوره هود و مرسلات مرا پیر کرد چون در این دو سوره آیاتی راجع بعذاب روز قیامت نازل گردیده و در بعض

از روایات وارد شده که وقتی آیه (لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ) (سوره 15 ر آیه 44) نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بشدت گریست بطوری که استخوان های شانه اش حرکت می کرد و گریه آن حضرت ساکن نشد تا فاطمه زهرا علیه السلام را ملاقات فرمود (و شاید سر آرامش آن جناب این بود که شفیعه روز جزا را دید و بامید شفاعت او قلبش مطمئن شد) .

شکافته

و شیخ طوسی رحمه الله در امالی نامه مولی الموالی روحی فداه را بمحمد بن ابی بکر در باره مرگ، و قبر، و قیامت روایت کرده و در آن حدیث حضرت امیر علیه السلام راجع بقیامت می فرماید : ای بندگان خدا، بعد از بیرون آمدن از قبر روزیست سخت تر از قبر روزی که از وحشت آن اطفال خورد سال پیر و پیران سالخورده سرگردان و حیران شده، زن های آبستن سقط جنین می کنند، و زن شیرده از شیر خوار خود غافل می گردد، روزی که صورت های مردم در آن روز عبوس و در هم کشیده می شود و شر و بلایش آشکار و دهشتش ملئکه بی گناه را بیمناک کند روزی که آسمان ها در هم شده و چون گل سرخ و مس گداخته شود، و کوه ها با آن صلابت و سختی چون سربابی هول انگیز شوند (یعنی از متلاشی شدن اجزاء بشکل سراب جلوه نمایند) و در صور دمیده شود و از هیبت آن اهل آسمان و زمین خائف و هراسان گردند مگر آن کس که مورد عنایت حق تعالی واقع گردد پس چه حالی خواهد داشت کسی که بگوش و چشم و زبان و دست و پا و فرج و شکم نافرمانی خدا را کرده باشد اگر خدا باو رحم نکند و او را نیامرزد زیرا باید در آتشی داخل شود که عمق او زیاد، و حرارتش شدید و دشوار و آبش چرک و خون، و عذابش تازه بتازه، و عمود های او

ص: 177

آهین و عذاب وی پیوسته و متصل باشد و ساکنانش را مرك نباشد (مخلد در آتش باشند) جایگاهی که رحمت و استجابت دعا در آن نیست

ای بندگان خدا، بدانید با این سطوت و غضب و عذابی که در روز قیامت است خداوند را رحمتیست که شامل حال بندگان می شود و آن بهشتی است که پهنایش برابر با پهنای آسمان و زمین باشد و برای پرهیز - کاران مهیا گردیده، و هرگز در آن شری یافت نشود، لذا ندش ملال آور نباشد و جمعیش بتفرقه نگراید، ساکنان آن در جوار رحمن آرمیده و بقای وی جاوید باشند، و غلمان بهشتی کمر بخدمت شان بسته و ظروف طلا و نقره که پر از میوه و طعامست برای آن ها آماده کرده باشند

حدیث پنجم: فی الکافی (1) سهل عن ابن سنان عن سعدان عن سماعة قال كنت قاعداً مع ابي الحسن الاول عليه السلام والناس في الطواف في جوف الليل فقال لي: باسماعة الينا اياك هذا الحق وعلينا حسابهم فما كان لهم من ذنب بينهم وبين الله تعالى حتمنا على الله تعالى في تركه لنا فاجابنا الى ذلك و ما كان بينهم وبين الناس استوهيناه منهم فاجابوا الى ذلك و عوضهم لا الله تعالى

این حدیث شریف معتبر و باصطلاح قدماء صحیح است زیرا شیخ کلینی رحمه الله از سهل بن زیاد (که حال او در حدیث سوم امور اجتماعی معلوم شد) از محمد بن سنان (بقرینه روایت سهل و روایت او از سماعة بن مهران و سعدان) که تقه و جلیل القدر و از اصحاب سر معصومین صلوات الله علیهم و ناشر معارف حق و فضائل ائمه علیه السلام می باشد، و قصور ابناء زمان از همپایگی با او سبب تضعیف او شده زیرا از کلمات اهل رجال بیش از رمی بغلو در

ص: 178

حق او ظاهر نمی شود و صدور این نسبت درباره اصحاب ائمه علیه السلام بسیار قلیل المؤمنه بوده چنان چه بعضی از مشایخ نفی سهر را از معصوم غلو دانسته اند با آن که قطعاً نسبت سهو به عصوم بدیهی الفساد است . و بالجمله . با توثیق جماعت کثیری از محققین و عدم معارض قابل معارضه ، و روایت اجلاء ثقات که بین آن ها اصحاب اجماع نیز موجود است اعتقاد جازم به ثقه بودن (محمد) حاصلست و باید دانست این شخص بزرگوار حق عظیمی بعالم تشیع دارد که عقاید حقه ، و معارف الهیه و مناقب ائمه را نشر داده (فجزاه الله خیر الجزاء) از سعدان بن مسلم کوفی (بقرینه روایت او از موسی بن جعفر علیه السلام و نیز سماعة و قرینه روایت محمد از سماعت که راوی امام هفتم است) و این قرائن نفی (سعدان بن واصل) که راوی حضرت صادق علیه السلام است می نماید که شیخ جلیل القدر و دارای اصل (کتاب) می باشد و جماعت کثیری از ثقات که در میان آن ها اصحاب اجماع نیز هستند از او نقل حدیث نموده اند و از این جهت وثوق بوثاقت او چنان چه محققین برانند اشکال حاصلست از سماعة بن مهران (بقرینه روایت سعدان و محمد از او و روایت او از موسی بن جعفر علیه السلام) که حال او را در حدیث دوم نبوت دانستی) روایت کرده که گفت خدمت موسی بن جعفر علیه السلام (در مسجد الحرام) در تاریکی شب نشسته بودم و مردم بطواف مشغول بودند که حضرت فرمود: ای سماعة ، بازگشت این مردم (روز قیامت) بسوی ما و حساب آن ها با ما است ، پس آن چه معصیت و نافرمانی دارند بین خود و خدای خود (حقوق الله) ما اصرار می کنیم بخدا که بخاطر ما تقو فرماید و خداوند اجابت می کند و آن چه بین آن ها و مردم باشد (حقوق الناس) ما از حق داران درخواست گذشت کرده و آنان قبول می کنند و خداوند عوض حقوق

هم

و مظلالم را بایشان می دهد.

از این حدیث شریف مستفاد می شود که آل محمد صلوات الله علیهم در روز قیامت دارای مقام ولایت کلیه الهیه اند چنان چه در عالم دنیا نیز دارای این منصب اند و ظهور سلطنت جزائیه حق تعالی از ناحیه جلال و بروز مالکیت حساب و ثواب و عقاب از ساحت کمال آن ها می باشد، و چنان چه فتح امور بسبب آنانست ختم امور هم از طرف ایشان می باشد و ایاب و حساب خلق بآن ها و با آن ها است

و در زیارت جامعه کبیره است که (و اباب الخلق الیکم و حسابهم علیکم) یعنی بازگشت مردم بسوی شما و مردمان در روز جزاء در تحت لوا و قیمومت شما می باشند و حساب آنان با شما است، و معلومست وقتی دوست محاسبه دوست را تکفل نماید و از بدهکاری های او مطلع شود در صدد استخلاص دوست مدیون خود بر می آید و لذا می فرماید در مورد حق الله از خدا مسئلت عفو می کنیم و نسبت بحق الناس از مردم خواهش گذشت و حلیت می نمائیم

و نیز در کافی شریف از امام هشتم از آباء کرامش از رسول الله روایت کرده که فرمود: روز قیامت حساب تمام شیعیان با ما است اگر کسی از دوستان ما حق الله برگردنش باشد از خدا مسئلت می کنیم که عفو فرماید و اجابت می کند، و اگر حق الناس بر ذمه اش باشد از آن ها می طلبیم که به بخشند و اگر ما حقی بر آن ها داشته باشیم سزاوار تر بعفو و گذشت می باشیم و این مضمون در روایات مستفیضه وارد شده که تولیت امر حساب شیعه با ائمه علیهم السلام است چنان چه شفاعت گناهکاران با آن ها است بلکه بالاترین مقام برای محمد و آل محمد علیهم السلام در روز قیامت مقام

محمود است و مقام محمود عبارت از شفاعت گناهکاران می باشد چنان چه شیخ طوسی در امالی از انس بن مالک روایت کرده که گفت روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را دیدم که بجانب علی علیه السلام تشریف می آورد و این آیه را تلاوت می فرمود: (وَمِنْ أَلْوَالٍ فَتَهْجَدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً). (سوره 17 ر آیه 81) و بعد از آن فرمود: یا علی خداوند عز و جل مقام شفاعت را بمن کرامت کرد که اهل توحید را شفاعت کنم ولی دشمنان تو و دشمنان فرزندان از آن محرومند

و صاحب مناقب از امام ششم روایت کرده که فرمود: (وَ أَللَّهُ لَشَفَّاعٌ لِّشِيعَتِنَا وَ أَللَّهُ لَشَفَّاعٌ لِّشِيعَتِنَا وَ أَللَّهُ لَشَفَّاعٌ لِّشِيعَتِنَا حَتَّى يَقُولَ النَّاسُ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ) (سوره 26 آیه 100) یعنی بحق خدا قسم ما شیعیان خود را شفاعت می کنیم (سه مرتبه فرمود) تا آن که ناس (اهل سنت) می گویند ما را شفیع و دوست دل سوزی نیست، و اختصاص مقام محمود بخاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله و سلم منافات ندارد با این که ائمه اطهار و فاطمه زهرا علیهم السلام با آن حضرت در این منصب شریک باشند، چه آن که در مقام نورانیت ذات و فعلیت شئون با آن حضرت متحد و جان پیغمبرند بلکه شیعیان آن ها از شفاعت کردن بهره مندند چون آنان نیز مجلای بعضی از مراتب اشعه جلال محمد و چنان چه - حضرت باقر علیه السلام بابو ایمن می فرماید: یک نفر مومن شفاعت می کند جماعت زیادی را که برابرنند با قبیله ربیع و مضر (که دو قبیله بزرگند) حتی خادم خود را شفاعت می کند و عرض می کند خداوندا این خادم مرا از سرما و گرما نگهداری کرده و حق خدمت بمن دارد. و چه خوب گفته است ابونواس شاعر معروف اهل بیت علیهم السلام

يارب ان عظمت ذنوبي كثرة *** فلقد علمت بان عفوك اعظم
ادعوك رب كما امرت تضرعاً *** فاذا رددت بدى فمن دايرحم
ان كان لا يرجوك الامحسن *** فمن الذى يرجو ويدعو المجرم
مالي اليك وسيلة الا الرجا *** وجميل ظني ثم انى مسلم
متمسكا بمحمد و بآله *** إن الموفق من بهم يستعصم
تم الشفاعة من نبيك احمد *** ثم الحماية من على اعلم
ثم الحسين وبعده اولاده *** ساداتنا حتى الامام المكتم
سادات حر ملجأ مستعصم *** بهم الوذ فذاك حصن محكم
هر چند ز رفتار بد خود خجلم *** از عمر تلف گشته بسی منفعلم
اندیشه روز محشرم نیست بسر *** چون مهر رسول و آل باشد بدلم

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهل بیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

